

目錄

1

صاحب امتیاز: بنیاد کتاب رویش اندیشه

رئیس شورای سیاستگذاری: محسن مؤمنی شریف

سرمدبیر: میرشمس‌الدین فلاح هاشمی

دبیر اجرایی: زهرا قمی کردی

ویراستار: مناب هاشم‌پور

مدیرهنری و طراح گرافیک: حسین کریم‌زاده

چاپ و صحافی: وازه‌پرداز اندیشه

با سپاس از:

دکتر مجتبی رحماندوست، دکتر صابر امامی، ابراهیم اکبری دیزگاه، مهدی کرد فیروزجایی، وجیهه سامانی، مهدی زارع، یوسف قوجق، حسینعلی جعفری، مهدی فیروزان، حمید گروگان، علیرضا ارستجانی، محسن پرویز، حسین فتاحی، سعید طاووسی، علی‌اکبر اشعری، محسن چینی‌فروشان و سایر فرهیختگان ارجمند.

نشانی: خیابان انقلاب، بین ابوریحان و فلسطین،

بن‌بست سروش، بلاک ۲، طبقه اول، نشر صاد

صندوق پستی: ۱۳۱۵۷۸۳۶۷۶

تلفن: ۰۲۱ - ۶۶۴۷۰۵۱۶

اینستاگرام: @saadpub.ir

فهرست

سخن نخست.....	۳
روایت ایرانی و انسان ایرانی	
در گفتگو با ابراهیم اکبری دیزگاه: نویسنده و پژوهشگر.....	۵
وقتی نام سعدی در قلب اروپا ماندگار می‌شود؛	
نگاهی به انقلابی بزرگ: سعدی کارنو.....	۱۷
تولد دوباره در قصه‌های	
«اصحاب کهف»، «یونس» و «دیدار خضر و موسی»؛	
یا تکیه بر مکتب ادبی سمبولیسم - بخش دوم.....	۳۵
آشتر درازگردن احقق!؛ دسیسه‌ها عبرت‌آموزند.....	۴۴
شاخه رژین: پژوهشی در جادو و دین اثر جیمز جرج فریزر.....	۴۷
پرونده ویژه: جشنواره خاتم	۴۹
جشنواره‌ها باید نویسنده را تا حرفه‌ای شدن حمایت کنند.....	۵۰
ملاک‌های نوشتن در مورد پیامبر(ص).....	۵۷
سوزی‌ی روایت بهتر است نزدیک به زمان و مکان مخاطب باشد.....	۵۹
نگاهی تازه به نوشتن در مورد پیامبر(ص).....	۶۳
چرا نوشتن داستان‌های دینی دشوار است؟.....	۶۶
نویسنده باید جست و جوگر و پویا باشد.....	۶۹
پیامبر: الگوی مهربانی‌هاست.....	۷۱
شاکله رمان تاریخی باید حفظ شود.....	۷۳
استفاده از کهن‌الگوها در روایت‌های دینی.....	۷۵
چرا درباره پیامبر قصه کم داریم.....	۷۷
در چرایی حضور جشنواره خاتم.....	۸۴
شیوه مدرن روایت در خدمت وقایع تاریخی.....	۹۳
چالش نویسندگان دینی.....	۹۵
توقع ما از جشنواره خاتم به اندازه خودش است.....	۱۰۱
محدودیت‌های موجود در نوشتن درباره پیامبر(ص).....	۱۰۷
نسبت روایات با داستان.....	۱۱۲
جایگاه زمینی و آسمانی ائمه در داستان.....	۱۲۷
همه در قبال پیامبر (ص) وظیفه‌ای داریم.....	۱۳۸
خدا دارد کمک می‌کند.....	۱۵۱

عارف سالک ابوالحسن هجویری، از شناخته‌شده‌ترین عرفای قرن چهارم است. کشف‌المحجوب او منبع مطالعاتی بسیاری از بزرگان بوده است. به طور مثال شیخ فریدالدین عطار در تذکرة‌الاولیاء فراوان از کشف‌المحجوب بهره برده است. متن زیر از همین اثر است که تقدیم می‌شود: «شع آل محمد [علیهم‌السلام] و از جمله علایق مجرد، سید زمانه خود، ابوعبدالله‌الحسین بن‌ابی‌طالب رضی‌الله عنهما [علیهم‌السلام] از محققان اولیاء بود و قبیله اهل بلا و قتیبل دشت کربلا. و اهل این قصه بر درستی حال وی متفق‌اند که تا حق ظاهر بود مر حق را متابعت بود، چون حق مفقود شد شمشیر برکشید و تا جان عزیز فدای شهادت خدای عزّ و جلّ نکرد نینارامید. و وی را کلام لطیف است اندر طریقت حق و رموز بسیار و معاملات نیکو. از وی روایت آرنده‌گفت: أشقُّ الإخوان علیک دینک. شفیق‌ترین برادران تو بر تو دین توست؛ از آنچه نجات مرد اندر متابعت دین بود و هلاکش اندر مخالفت آن. پس مرد خردمند آن بود که به فرمان مشفقان بود و شفقت آن بر خود بداند و جز متابعت آن نرود. و برادر آن بود که نصیحت نماید و در شفقت نبیند. و مناقب آن اشهر آن است که بر هیچ‌کس از امت پوشیده باشد. والله اعلم. (باب فی ذکر ائمتهم من اهل‌اللبیت علیهم‌السلام)

منبع: کشف‌المحجوب، ابوالحسن‌علی بن‌عثمان هجویری، مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمود عابدی، انتشارات سروش، چاپ چهارم

سخن نخست

"قد فضلنا آياتٍ لِقَوْمٍ يَدْرُونَ"

ما بی‌گمان آیات را به روشنی برای مردمی که پند می‌پذیرند بیان کرده‌ایم. (سوره مبارکه انعام؛ آیه شریفه ۱۲۶)

بسم الله الرحمن الرحيم
هست کلید در گنج حکیم
بی‌شک یکی از مهم‌ترین وجوه قلم، ارجمندی و پندگونی و اندر زده‌ی اوست. کلمه اگر هدایت‌گر نباشد و یقظه نباشد و صرفاً در مسیر سرگرمی و فن بماند نامردمی شده است در مأموریت اصلی او و قدرش دانسته نشده است.

قرآن این معجزه بی‌بدیل، هم در سخنوری و هم در روشنی‌بخشی و آگهی‌دهی ناب است و بی‌تکرار. هر که به او نزدیک‌تر شد هم خود را بالاتر برد و هم تأثیر کلامش فزود. مثال نهج البلاغه‌ی پادشاه سخن؛ حضرت مولی‌الموحدین، امیرالمؤمنین؛ علی علیه السلام است. کلام نافذش در عین قلت‌الکلامی‌اش و اندک‌واژگانی‌اش، بسیار عمیق و پرقدرت است و هرگز خزان بدان راه نیابد.

این سخن‌ها بدان آورده‌ام که انسان‌ها که به سلاح سخن مزین گشته‌اند قدر کلام

خویش بدانند و تأمل کنند که چه گویند و چه نگارند و این دُر کم یاب را پای چه می‌ریزند و چه خوب فرمود جناب ناصر خسرو قبادیانی که؛ من آنم که در پای خوکان نریزم / مر این قیمتی دُر لفظ دری را

انسان‌ها هیچ‌گاه بی‌نیاز از تذکر و یادآوری نیستند. لذا سخنوران و اُدبا و اهالی سخن بارگرانی به دوش می‌کشند و آن همه حُسن است اگر نیک افتد و چنانچه غیر این باشد، خلقی بیراه روند و به قول مولانا؛ عالمی را یک سخن ویران کند.

اهالی روایت ایرانی مدام بر این سخن پای می‌افشارند که خصلت و ذات سخن ایرانی و انسان ایرانی همواره بنیایش بر این بوده است که بر محور هدایت‌گری باشد. حال چه داستان باشد یا هر روایت دیگری.

در این شماره ضمن تأکید بر زوایای روایت ایرانی در بخش پرونده، به جشنواره خاتم پرداخته‌ایم به تفصیل تا هم تقدیری از این جریان کرده باشیم و هم بر اهمیت مطلب اذعان نماییم و ترغیب کرده باشیم.

سخن بسیار است من باب اهمیت سخن و سخن‌آوری، لیک سخن کوتاه می‌کنیم که به قول شیخ و عارف بزرگ ما سنایی؛ در سخن دُر ببایدت سُفتن ورنه گنگی به از سخن گفتن / گنگ اندر حدیث کم آواز به که بسیار گوی بی‌هده تاز

خداوند مَثان مَثت نهد تا در این مسیر بپاییم. ●

روایت ایرانی و انسان ایرانی

در گفت‌وگو با ابراهیم اکبری دیدگاه؛ نویسنده و پژوهشگر

گفت‌وگو

ابراهیم اکبری دیدگاه نویسنده کتاب های مسأله محوری است. از سیاه‌گالش گرفته تا برکت و بیروط. او مدتی است البته درباره انسان ایرانی می‌اندیشد. انسان ایرانی به لحاظ جایگاهی که در روایت ایرانی دارد این موقعیت و ظرفیت را دارد که درباره آن گفتگو کنیم. متن زیر گفته‌های جناب اکبری دیدگاه است در باب انسان ایرانی.

○ صحبتی که قبلاً در روایت ایرانی داشتیم، این بود که سراغ انسان ایرانی برویم. اینکه انسان ایرانی، موضع و جایگاهش در روایت ایرانی چیست؟ قرار شد شما درباره این موضوع صحبت کنید تا ببینیم اصلاً دنبال چه هستیم؟ وقتی می‌گوییم روایت ایرانی، مضامین خاصی که در روایت ایرانی است به طور اخص، مثلاً مضامین الهی و مضامین اندیشه‌ای و خرد ایرانی و نگاه به آسمان و تعالی و این فضایی که در آثار مکتوب چه به صورت نظم و چه به صورت نثر به ذهن متبادر می‌شود. به نظرم تمرکز بر این امر اتفاقات خوبی را می‌تواند رقم بزند.

● بسم الله الرحمن الرحيم. قال رب اشرح لی صدری، و یسر لی امری، و حلل عقدة من لسانی، یفقهوا قولی. اول اینکه دست گذاشتید روی روایت ایرانی، این یک امر بسیار

بسیار مبارکی است. در این دو کلمه اگر بخواهیم تأملی بکنیم (روایت و ایران)، به نوعی پیوستگی را به ما نشان می‌دهد و وقتی که از ایران صحبت می‌کنیم یا ایرانی، یک مجموعه از داشته‌های ما را به ما نشان می‌دهد. شما وقتی که از روایت ایرانی حرف می‌زنید به نظر در واقع از انسان ایرانی حرف می‌زنید؛ یعنی روایت ایرانی به عبارت دیگر روایت انسان ایرانی است. من شخصاً معتقدم وقتی که صحبت از انسان ایرانی می‌شود این انسان یک موجود تاریخی است. به این معنا در طول تاریخ شکل گرفته، رشد کرده، بسط پیدا کرده، صیقل خورده، تراش خورده، دچار هرمان شده، خم شده، شادی داشته، نشاط داشته، افتاده، بلند شده و به اینجا رسیده است و به نوعی این انسان مدام از قبلی‌های خودش آموخته است و بر بعدی‌های خودش، از پیشینیان گرفته بر پسینیان ارائه داده است و در طول این چند هزار سال رسیده به اینجا که ما هستیم و الان داریم درباره اش حرف می‌زنیم. آن چیزی که می‌خواهیم در روایت یاد بگیریم این است که از انسان ایرانی حرف بزنیم. طبیعتاً باید اول ببینیم انسان ایرانی چه کسی است؟ بعد ببینیم در کجاست؟ و بگوییم که این جهان را چه طوری می‌بیند. اگر بخواهم یک ذره خردتر بشوم باید بگویم که این انسان ایرانی خودش را چه طور می‌بیند؟ منزل خودش را چه طور جایی می‌داند؟ در کدام شهر زندگی می‌کند؟ و تمایزش و به عبارت دیگر مرزش در کجاست؟ یا بگویم قلمرواش در کجاست؟ انسان ایرانی مسلمان شیعه متجدد. بعضی شیعه و مسلمانی را با هم یکی گرفته‌اند. یک وجه ایرانی دارد، برآمده از تاریخ فرهنگ ایران است بعد با اسلام آشنا می‌شود، سپس متجدد می‌شود. با مدرنیته آشنا می‌شود. این انسان در دوره قاجار وقتی با مدرنیته آشنا می‌شود یک انقطاعی رخ می‌دهد و این انسان به نوعی در یک تقسیم‌بندی دو شقّه می‌شود و این دو شقگی همچنان با اوست. دوتکه شده است، یک گروهی به سنت می‌چسبند، از سنت سو و وام می‌گیرند و با آن دارند زندگی می‌کنند یک گروه متجددند و با تجدد برمی‌آیند و به نوعی ارتباطشان را با آنجا قطع کردند و چه بسا این‌گونه بتوانیم بگوییم که این سنت، یعنی دین اسلام آمده است تا سنت متوقف شود.

ما باید یک انسان متجدد را خلق کنیم. ولی یک بخشی از دعوائی که این انسان دارد

در ساحت سیاست و ساحت فرهنگ، حتی می‌توانم بگویم در ساحت اجتماع و خانواده به اینجا برمی‌گردد. این گسیختگی کار دست انسان داده است. فقط تعداد کمی هستند که این‌ها را به هم وصل می‌کنند و خیلی صدای رسا و زبان شفاف و محکمی ندارند که سنت و مدرنیته با همدیگر وصل شده باشد. ما یک قاجار و پهلوی و جمهوری اسلامی را در نظر بگیریم. قاجار می‌خواست سنت داشته باشد. ما بعضی چیزها را از قاجار داریم؛ به لحاظ سنت، آداب، آیین، مراسم و سبک زندگی، مثل عروسی کردن، عزا و ختم و... اغلب از دوره قاجار است.

○ قبلاً نبوده؟ مثلاً از دوره صفویه.

● بوده؛ ولی در قاجار صورت‌بندی شده است و به دست ما رسیده است، مثلاً ببینید لباس عروس باید سفید باشد قاجار آن را از جاهای مختلف گرفته و پروراند است، و یا مثلاً آیین‌های چهارشنبه‌سوری و عید و این‌ها از قاجار است، در قاجار صورت‌بندی شده و به دست ما رسیده است. در عوض پهلوی کاملاً می‌خواهد مدرنیته شود و به نوعی دارد سنت را نفی می‌کند. انقلاب اسلامی واکنشی است به این ماجرا، یعنی نمی‌تواند سنت را کنار بگذارد. حالا ما می‌خواهیم این انسان ایرانی را در داستان یا در روایت جستجو کنیم، این یک تمهیدی می‌خواهد.

○ در داستان‌ها و قصه‌ها، یک نمودی از انسان ایرانی می‌بینیم، یک رفتاری دارد، یک واکنشی نسبت به پدیده‌ها دارد و اتفاقاً این انسان ایرانی یک انسان فرهیخته است. انسانی که خیلی اندیشمند است، انسانی که به خداوند به شیوه دیگری می‌اندیشد، حتی انسان قبل از اسلام که ایزدخواه است و خداپرست، آیین‌های دینی و آیین‌های مذهبی جایگاهی ویژه در زندگی‌اش دارد. اعتقاد بر این است که انسان قرون گذشته و این انسانی که به اکنون رسیده، ویراستار آن انسان قدیم در قصه ماست. این انسانی که در داستان‌های مدرن مان از او نام می‌بریم کاملاً کپی‌برداری از انسان غربی است؛ با همان تفکر، با همان اندیشه، با همان استیصال



در مقابل اتفاقاتی که در زندگی‌اش رخ می‌دهد. این انسان تقریباً از آسمان بریده است.

● انسانی که در روایت زبان فارسی یا بگویم روایت ایرانی تجلی پیدا می‌کند، حداقل من می‌توانم در دو ساحت این را نشان بدهم، یکی در ساحت ادبیات است، یکی ساحت فلسفه است. اگر از شاهنامه شروع کنیم و به پنج‌گنج نظامی برسیم، بعد از آن به عطار، سعدی، مولانا و حافظ.

اگر بخواهیم انسان ایرانی بر اساس روایت غالب بر متون ببینیم چند ویژگی دارد. اولین ویژگی آن موحد است، یعنی موحد بودن. یعنی این انسان جنبنده‌ای است که یک نسبت خیلی خیلی وسیع محکم استوار و روشن و امر مطلق دارد. در شاهنامه می‌بینید. شاهنامه در واقع عصاره فکر و ذکر و سکنت انسان پیش از اسلام است. یعنی شاهنامه فردوسی در واقع در قرن چهارم می‌آید برای انسان ایرانی پیش از اسلام یک صورت‌بندی می‌کند.

اگر می‌خواهیم بعد از اسلام را صورت‌بندی کنیم در این هشت‌بند، باید در حافظ و مولانا ببینیم، پیش از اسلام شاهنامه است. شاهنامه اولین و اساسی‌ترین مسئله‌اش به نام خداوند جان و خرد است، با نام خداوندی که این ویژگی را دارد پایش هم دوباره رسیدن به همین خداوند است. همان پیروزی اهورا بر اهریمن. این یکی از اصلی‌ترین ویژگی این انسان است. دومین مسئله انسان ایرانی مسئله آینده است. نزدیک شدن به افق و رفتن به سمت آینده و دیدن آینده به شکلی که خیر در آن جریان دارد. در این آینده دینی و توجه به آینده چند تا مسئله است. یک امید است، انسان همیشه امیدوار است و چون که موحد است و معتقد است به امر مطلق، آینده را همیشه روشن می‌بیند. مسئله بعدی ماجرای ایمان است، آینده‌ای روشن، من خیلی نباید غم و غصه بخورم باید در امنیت زندگی کنم. مسئله بعدی این انسان ایرانی در طول تاریخ، این انسان همیشه معتقد است که بین زمین و آسمان باید واسطه باشد، واسطه فرشتگان، پیامبران، امامان هستند، در هر دوره یک شکلی دارد و اندیشیدن به این واسطه، اینکه همیشه این انسان در معرض وحی و فیوضات الهی است، بر این باور است که زمین و آسمان هیچ موقع ارتباطش قطع نمی‌شود، اگر به معنای پیش از اسلامش بگویید قائل به سوشیانت است. هم آینده، هم آن اصل زمین و آسمان را دارد. اگر بعد از اسلام را بگوییم که این انسان قائل به حضرت حجت است. می‌گوید الان زنده است و این ارتباط همیشه هست. قائل شدن به این میانه، ارتباط این انسان با واسطه با خدا هست، فرشتگان هستند، پیامبران هستند، امامان هستند، این‌ها همه‌شان یک نقطه مشترک دارند، اساساً مفهوم امامت فقط در این نگاه می‌تواند شکل بگیرد که من انسان ایرانی، نیاز به امام دارم که من را مدام متوجه امر مطلق بکند. اصلاً امام دقیقاً یعنی این، دست من را بگیرد و به سمت خدا ببرد. ماجرای دیگر، اگر نگاه کنید به این انسان ایرانی، همیشه یکی از ویژگی‌های دیگرش دال مرکزی این انسان است. کارهایش را بر اساس متن مقدس جلو می‌برد. قبل از اسلام اوستا هست و متون دیگر، بعد از اسلام شما می‌بینید با اینکه خود زرتشت ایرانی به آن معنا نیست، ولی ایرانی هم می‌گیرند می‌آورند مال خودشان می‌کنند. کما اینکه ظهور پیامبر، در مکه و مدینه در سرزمین

حجاز است، ولی وقتی ایرانی‌ها می‌روند سمتش این کتاب را می‌گیرند تفسیر می‌کنند. برایش می‌نویسند و بر اساسش، یعنی خیلی راحت می‌فهمندش. کتاب‌هایی متعدد در ساحت خدمات متقابل ایران و اسلام نوشته شده، یکی از آن‌ها اثر شهید مطهری است. تقریباً می‌توانم بگویم تمام آدم‌های مهم جهان اسلام، به نوعی برخاسته از ایران هستند، یعنی این انسان ایرانی برایش متن مهم است، پیامبر مهم است. انسان ایرانی، اسلام را خیلی راحت پذیرفته است و برایش شرح و تفسیر و گونه‌های مختلف، یعنی با تمدن خودش درآمیخته است. این انسان چون خودش را صاحب اراده و تمدن می‌داند، هیچ موقع زبانش را تغییر نداده است. ببینید اسلام می‌رود سمت مصر، سمت غرب، آن‌ها مسلمان می‌شوند، طبعاً زبانشان بعد از مسلمان شدن، عربی هم می‌شود ولی این انسان چون که صاحب اراده است برای خودش در جهان برنامه دارد، شاهنامه ظهور می‌کند. مثنوی در این فرهنگ ظهور می‌کند و لطیف‌ترین، دقیق‌ترین و ظریف‌ترین تفسیر را بر این کتاب می‌نویسند، یکی از ویژگی‌های دیگر این است (این‌ها را می‌شمرم که به روایت خودمان برسیم) که این انسان قادر است شهر بسازد، تمدن بسازد، مدینه بسازد. ببینید دو تا مدینه دو خاستگاه در جهان دارد، حداقل بگویم یکی از این دو یونان است، یکی دیگر ایران.

وقتی انسان ایرانی، با کتاب مقدس اسلام، با قرآن، با نبی آشنا می‌شود، با پیامبر شهر خودش آشنا می‌شود. بر این اساس طراحی‌کننده شهرها فیلسوف‌ها هستند؛ فارابی یکی از آن‌هاست. فارابی می‌گوید که شهر کجاست، در شهر چه اتفاقی می‌افتد، چه طوری شهر شکل می‌گیرد. فارابی مدینه را به فاضله و غیرفاضله تقسیم می‌کند. معتقد است که اساساً این انسان، انسان مسلمان بعد از سیصد سال دنبال چه بوده است. شما می‌گویید دنبال سعادت بوده است، وقتی که سعادت فقط در شهری اتفاق می‌افتد که ساکنانش نسبتی با نبی داشته باشند، مدینه فاضله به گونه‌ای شکل می‌گیرد، می‌خواهم بگویم انسان ایرانی بعد از توحید و افق بینی و آینده‌نگری و مسئله کتاب مقدس مسئله‌اش ساختن شهر است، تمدن است، حالا من خیلی خلاصه می‌گویم. مدینه از نحوه قرار گرفتن منزل‌ها در کنار هم و نسبتی که با نبی که به نوعی جان مدینه است شکل می‌گیرد

و از همه مهم‌تر باید مرز داشته باشد؛ یعنی بگوید که این شهر تا اینجا شهر است بعد از این دیگر شهر نیست. چون برای انسان ایرانی مدینه مهم است، پس مرز هم مهم است، چون مرز مهم است، پس این انسان همیشه دشمن داشته است. چون دشمن داشته است، پس متن حماسی باید داشته باشد، پس باید قهرمان داشته باشد، هم قهرمان رزمی دارد، هم قهرمان عرفانی.

وقتی که به سهرودی می‌رسیم، می‌گویید ما سه تا فره ایزدی داریم، فره پادشاهی که از جانب خدا داده می‌شود، فره علمی به عالم داده می‌شود، از آن مهم‌تر فره مرزبانی است که به سردار داده می‌شود. این قائل شدن به همچنین چیزی در سایه انسان موحد است. اگر انسان ایرانی موحد نباشد نمی‌تواند قائل به فره ایزدی شود. سوره آفلین را متأسفانه کسی نفهمیده است، دقیقاً دارم زور می‌زنم همین حرف را بزنم.

انسان ایرانی واسطه بین خود و خدا می‌خواهد و این وقتی که با تشیع درمی‌آمیزد دزش بالا می‌رود.

پارسال نزدیک به هفت، هشت، ده تا کتاب از خاطرات آدم‌های مهم انسان ایرانی نگاهم همین بود. بهمن فرمان‌آرا، امامی جمارانی، ابوتراب خسروی، آیت‌الله شیرازی زنجانی و خاطرات هفت، هشت نفر دیگر را خواندم، خاطرات زندگی‌شان، بیوگرافی (سرگذشت)، احوال و... مخرج مشترک این‌ها می‌دانید چه بود؟ پدر! هر کس هر حرفی زده گفته من هر چه دارم از پدرم دارم، این انسان پدر می‌خواهد.

نگاه ولایت فقیه که برآمده از نگاه شیعی است همین را تأکید دارد.

این انسان به لحاظ توحیدی همیشه یک نگاهی دارد به هستی و به نوعی تنزیه و تشبیه را در کنار هم قرار می‌دهد و به نوعی سی مرغ و سیمرغ، کثرت بر وحدت، وحدت بر کثرت را واقعاً تجسم می‌کند. سی تا مرغ یک مرغ می‌شوند که این سیر را عطار دارد و اتفاقاً کاملاً در ساحت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی معنا دارد.

من تصورم این است که تا دوره پیشامدرن این روایت شکل گرفته و آمده، وقتی که انسان ایرانی با رمان آشنا می‌شود، که قرار است انسان ایرانی را رمان روایت کنیم یا نمایشنامه روایت کنیم یا شعر روایت کنیم، شعر مدرن، اینجا دچار لکنت می‌شود، چرا؟

چون که این پیوستگی را از دست داده است، به جای اینکه این انسان روایت خودش را در ذیل شاهنامه قرار بدهد، در ذیل اسکندرنامه قرار بدهد، در ذیل مثنوی قرار بدهد، و حتی در ذیل بهارستان قرار بدهد، یا حافظ قرار بدهد، در ذیل ادبیات فرانسه و روسیه قرار می‌دهد، بیشتر فرانسه. شما رمان‌های مهم را ببینید. حالا اگر بگویم رمان با صادق هدایت، یا با جمال زاده شروع می‌شود وضعیتی که دارند چه وضعیت آدم‌ها مثلاً شخصیت اصلی بوف کور که مهم‌ترین، پر سروصداترین رمان ما است، یک آدم بی‌هویت است و اصلاً معلوم نیست چه کسی است؟

مثلاً او در رمانش زن اثیری را می‌کشد، زن اثیری را کشتن یعنی چی؟ اثیری یعنی فرشته، یعنی واسطه، خب دقیقاً این دارد رابطه‌اش را با سنت قطع می‌کند. این انسانی که در رمان روایت می‌شود (من بیشتر در ساحت رمان مطالعه اش کردم) اتفاقاً ویژگی‌ای ندارد، انسانی که اینجا روایت می‌شود، حالا چه در آثار صادق هدایت و چه در آثار صادق چوبک. مثلاً انرژی چوبک معطوف به این می‌شود که انسان حرام‌لقمه چه جور انسانی است، می‌خواهد این را اثبات کند. هدایت کلاً ماجرایش در یک جای دیگر است. اینکه من چه جوری خودم را بکشم. اساساً برای چی اینجا زندگی بکنیم یا نکنیم. بیشتر یک سگ ولگردی است. یا شخصیت‌هایش چنین وضعیتی دارند. من اصلاً درباره‌شان داوری نمی‌کنم فقط دارم از منظر انسان ایرانی که اینها دارند روایت می‌کنند می‌گویم آیا این روایت‌ها روایت ایرانی هستند؟ یعنی به نوعی آن تداوم و پیوستگی این انسان را برای ما نشان می‌دهند؟ که من معتقد نیستم که چنین روایت می‌کنند. حتی نویسنده محترم و زحمت‌کشی مثل دولت‌آبادی یا مثلاً احمد محمود دارند این انسان را روایت می‌کنند؟ این انسان نسبتی با توحید ندارد نسبتی با آینده ندارد، شهر اصلاً ساخته نمی‌شود بیشتر یا روستاست، یا این‌ها قهرمان‌هایشان یاغی‌های شهر هستند. و حتی مثلاً در آثار جلال آل‌احمد چنین چیزی را نمی‌بینید، هیچ فروغی از این انسان نمی‌بینید، یک انسان سرکشی است که درگیر مسائل خودش است. شما روایتی که در شاهنامه است مثل آرش یا رستم ببینید این آدم موحد است، ایران برای این آدم مهم است. این آدم (رستم) چون اهل مدینه است به مدینه و نظم در مدینه فکر می‌کند؛

به خاطر همین پسرش را می‌کشد و الی آخر. شما می‌بینید که ردپای این انسان ایرانی، وقتی که در مان روایت می‌شود به نوعی ذائقه توحیدی ندارد، وقتی که ذائقه توحیدی ندارد طبیعتاً از متن مقدس دور است. وقتی که از متن مان‌ها با اینکه آقای جمالزاده، تربیتش دینی بوده است، داستان‌هایی که می‌نویسد واقعاً نسبتی ندارند با انسان ایرانی. مثلاً آن درد دل قربانعلی را بخوان یا کارهای دیگرش، نسبت با آن انسان موحدی که به نوعی برایش منزل و مدینه و مرز مسئله است، برایش آینده مسئله است، اساساً مسئله‌اش الهیاتی است خیلی خیلی کم فروغ است، کم‌رنگ است. تا می‌آییم به انقلاب اسلامی می‌رسیم و بعد از آن، باز هم مان‌نویس‌های ما خیلی نتوانستند این انسان را روایت کنند زیرا دچار انقطاع با سنت شدند. یعنی می‌بینید بچه‌های مسلمان داستان می‌نویسند، داستان‌هایشان را که می‌خوانید نسبتی با متن مقدس ندارد، این یک وضعیت است. مسئله بعدی، این انسان را اهل فلسفه و عرفان معرفی می‌کنند و به نوعی دارند نقاشی می‌کنند. در طول این هفتصد هشتصد سال، به نظرم بعد از قرن هشتم عرفان ابن عربی به نوعی عرفان نظری که با ذائقه ایرانی‌ها سازگارتر است. کما اینکه قبلاً عرفان عملی را بالاخره داشتند و بهش توجه داشتند. می‌دانید که برای ابن عربی بیشترین شروح را ایرانیان نوشتند. نمی‌خواهم بگویم ابن عربی فقط این ماجرا را طرح کرده است، قبل از او حکیم ترمزی قرن چهارم مسئله انسان کامل را طراحی کرد، درباره‌اش حرف زده، ولی ابن عربی خیلی تروتمیز و شسته‌رفته‌تر کامل‌تر، طرحش می‌کند. ایرانی‌ها آن را می‌گیرند و با

**اگر بخواهیم انسان ایرانی
بر اساس روایت غالب
بر متون ببینیم چند ویژگی دارد.
اولین ویژگی آن موحد است،
یعنی موحد بودن.
یعنی این انسان جنبنده‌ای
است که یک نسبت خیلی خیلی
وسیع محکم استوار و روشن
و امر مطلق دارد.**

همان انسان موحد درمی‌آمیزند، مدینه‌اندیش را، قهرمان هایش را، به لحاظ سیاسی چون که آشفته‌اند و در ذیل حاکمان بغداد هستند، خیلی نمی‌توانند کاری بکنند. فقط حرفش را در کتابشان می‌زنند. مثلاً سید حیدر آملی در بند هشتم مفصل دارد درباره این انسان کاملاً ایرانی حرف می‌زند. او این را از ابن عربی گرفته و آورده است. ما وقتی که به دوره صفویه می‌رسیم، دیگر مسئله خیلی جدی می‌شود، کاملاً دارند این انسان را طراحی می‌کنند. در دوره صفویه کاملاً دیگر دارند احادیث و این‌ها را زیر و رو می‌کنند که چهره این انسان مشخص بشود، ولی هنوز این انسان ظهور نکرده است. دوره قاجار همچنین مفصل درباره‌اش صحبت می‌شود که من خیلی گذرا از آن عبور می‌کنم تا دوره پهلوی و به انقلاب اسلامی می‌رسیم. در واقع انقلاب اسلامی به نوعی یک واکنشی است، یک ساختش، ساحت کنش‌گری است که در این هفتصد هشتصد سال شکل گرفته است و منتظر است این انسان ظهور کند.

در دوره صفویه این انسان فقیه فیلسوف است که هم متفقه در دین، هم در فلسفه باشد. بعد از آن در دوره انقلاب اسلامی این به مرور ظهور می‌کند، ظهورش هم با امام خمینی (ره) است، که این انسان آمده است نظم موجود را نفی کند که این نظم نظامی نیست که انسان موحد در آن زندگی می‌کند و به نوعی تداوم آن هفتصد ساله است. مدام در متون خیره شده است، مخصوصاً در متن اصلی که این کجاست؟ و جالب اینکه این انسان وقتی ظهور می‌کند اصلی‌ترین مسئله‌اش، یا یکی از مسائل کانونی‌اش، مسئله قدس است. از نگاه امام مسئله قدس، مسئله بسیار مهمی است که باید آزاد بشود. مسئله قدس یکی از مسائل انسان ایرانی است، یعنی مسئله ابن عربی هم است، مسئله غزالی هم است، تمام اهل توحید که برآمده از نوعی سنت عرفانی بودند بیت‌المقدس برایشان مسئله بوده است، این هم با این تصور که انسان موحد دو حرکت دارد، یک حرکت افقی که به سمت کعبه است، اگر بخواهد عروج بکند از بیت‌المقدس باید برود. مسجدالاقصی؛ باید از آنجا حرکت عمودی صورت گیرد. حرکت عمودی از آنجا باید تحقق پیدا کند. انسان ایرانی عروج، مسئله‌اش است که این در ساحت توحید که گفتم موحد بودن شکل می‌گیرد، حالا این انسان ایرانی ظهور کرده است. می‌گوییم اسرائیل شر

مطلق است، چرا شر مطلق است؟ چون که اشغال کرده است. کجا را؟ بیت المقدس را اشغال کرده است، باید آزاد بشود، برای چی آزاد بشود؟ برای این که هر موحدی در روی زمین اگر بخواهد عروج کند نقطه عروج آنجاست. و الان ماجرای بیت المقدس یا ماجرای فلسطین، ماجرای به نظرم مسلمان و یهود نیست، حتی عرب و یهود هم نیست، مسئله موحدان است و کسانی که آنجا را اشغال کردند و محل عروج را در اختیار خودشان، غصب کردند.

پروژه امام خمینی (ره) پروژه توحیدی است و این پروژه فقط در ساحت انسان ایرانی معنا پیدا می کند که اولین خصیصه اش توحید است. از دل این پروژه سرداری متولد می شود به نام سلیمانی که سپاه قدس را باید شکل بدهد و آنجا را آزاد کند.

آخرین جمله ام را دارم می گویم که معمولاً من نتیجه ام یک جمله بیشتر نیست. روایت ایرانی و روایت انسان ایرانی روایت همین انسان است. اراده اش معطوف به توحید در نظر است. در عمل که کاملاً عینی و مشخص است در طول این ۴۰ سال یا ۵۰ سال درباره فلسطین اغلب بحث های سیاسی، امنیتی، اجتماعی و فرهنگی به نظر من اصلی ترین مسئله، مسئله پروژه انسان توحیدی است که پروژه انسان ایرانی است، توحید پروژه انسان ایرانی است. بنابراین روایتی که در رمان و در داستان کوتاه، در نمایشنامه بخواهد شکل بگیرد باید توجهش به این انسان باشد و پایانش به این سمت برود که خیر بر شر پیروز شده است و کسی که در معرض این روایت قرار می گیرد حس خوبی به زیستن در این دنیا بکند. چرا؟ چون که پایان خیر است. چرا؟ چون که این کسی که در معرض این روایت قرار گرفته است به آینده امیدوار می شود.

● می خواستم پیرسم که نسبت انسان ایرانی در داستان معاصر چیست که لابلای صحبت هایتان تقریباً گفتید. حالا بعضی ها به آن نزدیک شدند، بعضی ها خالی از این انسان ایرانی در داستان هایشان است و که این سنجه باعث می شود که ما می فهمیم که کدام داستان به انسان ایرانی می پردازد.

● لزوماً داستانی که به زبان فارسی نوشته شده لزوماً داستان ایرانی نیست. مسئله اصلی

و سنجهاش این است که شما وقتی داستان بخوانید حس کنید که به این خاک تعلق دارید، باید بلند شوید یک کاری انجام بدهید. آن کسی که می‌آید می‌نویسد سیاهی بر سفیدی، ظلمت بر نور غلبه دارد، این شهر جای زیستن نیست تو باید تعلقت را قطع کنی. این روایت، روایت ایرانی نیست.

این حرفی که می‌زنیم به این معنا نیست که این انسان ایرانی که الان درباره‌اش صحبت می‌کنیم نقصی نداشته باشد مشکلی نداشته باشد، تا دلت بخواهد مسئله دارد، مشکل دارد، ناتوانی دارد، ضعف دارد، ولی آن روایت باید به تو بگوید که تو به این خاک تعلق داری و فقط خودت می‌توانی اینجا را بسازی و درست کنی. روایتی که تعلق را از خواننده بگیرد اینجایی که تو زندگی می‌کنی ویرانه است، ویران شهر است. تو باید از اینجا بروی، این روایت انسان ایرانی نیست، روایتی که بگوید همه این آدم‌هایی که اینجا زندگی می‌کنند یک مشت آدم‌های پلشت و ناهمگون و دغل و دزدند؛ این روایت، روایت انسان ایرانی نیست. این البته به این معنا نیست که شما اینها را نشان ندهید یا می‌توانید اینها را نشان بدهید. شاهنامه پایانش خوش است. چون که این انسان ایرانی در طول این چند هزار سال توانسته مسائل خودش را از لابه لای این ماجراها بیرون بکشد و به اینجا خودش را برساند. روایت ایرانی چاق شده، لاغر شده، قوی شده، ضعیف شده ولی هیچ موقع از بین نرفته است. فکر می‌کنم که روایت ایرانی باید مشخصه‌هایش اینها باشد حالا بعد از آن به زبانش، به بیانش بپردازد. ●

وقتی نام سعدی در قلب اروپا ماندگار می‌شود نگاهی به انقلابی بزرگ؛ سعدی کارنو

یادداشت

مستند سعدی کارنو به انقلاب کبیر فرانسه و سقوط لویی شانزدهم می‌پردازد. یکی از دو سرکرده انقلاب فرانسه شخصی به نام «لازار کارنو» است که دیدگاهی فرهنگی به انقلاب فرانسه دارد. او به اشعار سعدی علاقه زیادی دارد. وی به خاطر عشق به «سعدی» وصیت می‌کند تمام بچه‌ها و نوادگانش نام «سعدی» را برای خود برگزینند. اهمیت شیخ اجل سعدی علیه‌الرحمه در نقاط مختلف دنیا بسیار خواندنی و عبرت‌آموز است. سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد و آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد متن حاضر تلخیصی از مستند سعدی کارنوست تا به میزان شیفستگی او به شیخ اجل اشاره‌ای شود و ببینیم کلام و سخن جناب سعدی چگونه در فرانسه نفوذ داشته است. (سعی شده است مطالب عیناً آورده شود)

تیری کارنو (از نوادگان لازار کارنو): "از آن جا که در نسل‌های قبل از ما همیشه نام سعدی در میان افراد خاندان مان وجود داشت حالا این خوشبختی نصیب ما شده که نوه‌ای به نام «ایپولوک سعدی» داشته باشیم که می‌تواند با نام خودش عشق به گل رز و «سعدی» شاعر ایرانی را در خانواده ما زنده نگه دارد و

به نسل‌های بعد انتقال دهد. من «تیری کارنو» نوه سه نسل بعد از «لازار کارنو» هستم که پایه‌گذار پیروزی انقلاب فرانسه بود. او عاشق گل‌های رز و شاعر بزرگ ایرانی «سعدی شیرازی» بود و این عشق به سعدی بود که باعث شد به تأثیر از سعدی اشعاری بگوید و یکی از بنیانگذاران اصلی انجمن ادبی «آراس» باشد. اینگونه شد که نام «سعدی» نسل به نسل در خاندان ما رواج یافت.

زبان فرانسه یکی مهم‌ترین زبان‌های دنیاست با این حال راوی در خلال مستند اذعان می‌دارد که: زبان فرانسه ما با همه کمال خود، قدرت آن را ندارد که زیبایی سخن تو و عمق آن را کاملاً منعکس کند ولی عطر پنهان این سخن در خلال ترجمه کلام تو به مشام همه می‌رسد.

پروفیسور فرانسیس ریچارد پژوهش‌گر و ایران‌شناس: "اسم سعدی یک نماد

لطافت در ادبیات فارسی یعنی هم از نظر کمال شعر و هم از نظر لطافت معنی است. کمی عرفانی است. عاشقانه است. برای مردمان فرانسه یک سرچشمه ادبی بزرگ بوده. «ویکتور هوگو» هم استفاده کرده حتماً. اولین دفعه که فرانسه با ادبیات ایران آشنا شد اوایل قرن هفدهم میلادی است. یعنی زمان «لویی سیزدهم». آن زمان ارتباط سیاسی بین فرانسه و ایران شروع شد. به طور دائم با فرستادن یک گروه راهبان مسیحی به اصفهان که آن‌جا اقامت داشتند. از طرف دیگر این‌ها که در کشور عثمانی زندگی می‌کردند و تاجران، مردمان سفارت فرانسه، آدم‌های دیگر، یک گروه با سواد بودند که در کشور عثمانی زندگی می‌کردند، متون یونانی جمع‌آوری می‌کردند و یکی از زبان‌های مهم در کشور عثمانی فارسی بوده و این فرانسوی‌ها که در استانبول زندگی می‌کردند شروع کردند به فارسی یاد گرفتن و از بین آن‌ها یک نفر بسیار جالب توجه است که ایشان «آندره دو ریبه Andre du ryer» بوده.

ایشان یک ترجمه متن قرآن کریم به فرانسه نوشت. الان در کتابخانه ملی پاریس چند نسخه بوستان و گلستان وجود دارد."

فرانسویان سعدی را اولین شاعر و ادیب شرقی می‌دانند که مورد توجه اروپاییان و غرب



قرار گرفته است. نهضت بهره‌گیری از این شاعر ایرانی باعث گردید تا شاعران غربی از «سعدی» اقتباس کنند. شاعران رمانتیک فرانسه اعتقاد داشتند برای غنی کردن ادبیات فرانسه باید از ادبیات ملل گوناگون بهره گرفت و ادبیات ملی را وسعت بخشید. این ترجمه‌ها در مجامع فرهنگی و علمی فرانسه قابل دسترس بود و علاقمندان می‌توانستند به مطالعه آن‌ها اقدام کنند. با استفاده از همین ترجمه فرانسوی، مترجمان دیگر کشورهای اروپایی، گلستان را به آلمانی و سپس به لاتین و انگلیسی ترجمه کردند.

ژنرال «لازار کارنو» که یکی از نظامیان ارشد دستگاه پادشاهی «لویی شانزدهم» بود با در اختیار داشتن مسئولیتی مهم، سری پرشور داشت و در جستجوی درکی از عالم معنا بود. او به «سعدی شیرازی» علاقمند شده بود.

پروفیسور ژان دهمرس، مرکز مطالعات الکساندر کویر: «لازار کارنو» در ماه می ۱۷۸۶ اصل کتاب گلستان و ترجمه آن را خرید و آن را در کتابخانه شخصی‌اش قرار داد و به مطالعه آن پرداخت. او شعر و نوشتن را دوست داشت و عاشق این کار بود. گاهی سیاسی و گاهی هم از سرتفنن و سرگرمی شعر می‌سرود. به نوشتن و مطالعه عشق می‌ورزید و جالب این‌که برخی اشعارش هم شبیه اشعار «سعدی» بود. شهر «آراس» در ۴۰۰ کیلومتری شمال پاریس قرار دارد. این شهر مرکز استان «پاس دکالیس» می‌باشد. شهری به یادگار از قرون وسطی که امروز یک مرکز تاریخی و مکان بسیاری از جنگ‌های شمال اروپا و مملو از سنن و آداب فرانسویان به شمار می‌آید. ساختمان‌های قدیمی این شهر هنوز هم از رونق تجاری و فرهنگی آن در گذشته

حکایت دارند. بسیاری از انقلابیونی که در انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ میلادی فعال بودند در این شهر تجمع داشتند. «ماکسیمیلیان روبسپیر» و «لازار کارنو» هم در این شهر ساکن بودند.

رزماری نرمال، مسئول بایگانی و آرشیو اسناد انجمن ادبی آراس: «لازار کارنو» چهارمین پسر فعال «کلاد کارنو» بود. پدرش ۱۹ فرزند داشت که تعدادی از آن‌ها فوت کرده بودند. «لازار» در سال ۱۷۵۳ میلادی در نلوبرگونی در خانه خودش به دنیا آمد. این نظامی دارای هوش و ذکاوتی سرشار و سیاست‌مدار و شاعری پر احساس بود و توانست در سال ۱۷۸۷ آکادمی آراس را تأسیس کند.

دکتر ایوس کایلرتز، مدیر انجمن ادبی آراس: «ابتدا انجمنی بود که تعداد آن‌ها ۹ نفر بودند. در میان آن‌ها افراد مشهوری چون «روبسپیر» «فوشه» و «روسو» هم دیده می‌شدند ولی مطمئناً از همه معروف‌تر «لازار کارنو» را با کلاه نظامی‌اش می‌بینید. او به «آراس» آمد زیرا حرفه‌اش ایجاب می‌کرد و یک نظامی بود که رئیس انجمن شده بود.»

این انجمن ادبی در شهر آراس قرار داشت و محل تجمع افرادی بود که دیدگاه‌های نزدیکی به هم داشتند. ژنرال «لازار کارنو» که او را «کارنوی کبیر» نامیده بودند با حضور در این انجمن ادبی و تشکیل نشست‌ها و جلساتی به بررسی و تمجید از افکار و آرای متفکرین جهان و از جمله ایرانی می‌پرداخت. آن‌ها با استفاده از ترجمه‌های موجود در کتابخانه‌ها به بحث و گفت‌وگو با هم‌دیگر می‌پرداختند. یکی از این ترجمه‌ها کتاب بوستان «سعدی شیرازی» شاعر ایرانی بود که آن را تفسیر می‌کردند.

«لازار کارنو» و دوستان اندک‌ش با خواندن اشعاری از گلستان، افکار «سعدی» را با آرمان‌های خود پیوند می‌زدند و داغ دلشان تازه می‌شد. آنان در جستجوی نوعی دستورالعمل و تعلیماتی استوار برای اداره حکومت بودند. تعلیماتی که بر عالی‌ترین احساسات بشری تکیه داشت. در فرانسه آثار سعدی بسیار زود توسط حاکمان و پادشاهان و ادیبان زمان خود شناخته شد و مورد توجه قرار گرفت. و «کارنو» یکی از

انقلابیونی بود که می‌خواست با بهره‌گرفتن از آرای «سعدی» پلی از فرهنگ را به سیاست پیوند دهد تا قدرت معنوی انقلاب را تسخیر کند.

دکتر ایوس کایلرتز، مدیر انجمن ادبی آراس: «لازار کارنو» کاپیتان حمله و دفاع از قلعه‌ها بود. او مؤسس آکادمی آراس و عضو آن بود. زیرا با اشعار سعدی آشنا بود. او ابتدا از گلستان سعدی شروع به صحبت کرد. صحبت‌هایی زیبا و جذاب. او توانست بین «آراس» و «سعدی» رابطه ایجاد کند و خاطره‌ای خوب به جا بگذارد. **دکتر ژان کلو دوان فلترن، مدیر روابط عمومی انجمن ادبی آراس:** «همه در جریان بودند که او به گل سرخ علاقه‌ای خاص داشت. این عادت و فرهنگ کلی او بود. او و دوستانش به دنبال نوشتن شعر بودند. اشعاری همانند «سعدی» شاعر ایرانی. او دوست داشت در آکادمی ادبیات و نجوم آراس شرکت داشته باشد. آن‌ها افرادی درست‌کار و با فرهنگ بودند و افکاری بلند و باز داشتند. شاید روشن‌بینی آن‌ها بود که منجر شد تا بعدها از لحاظ ادبی و بسیاری علوم دیگر مثل ژئومتری و حتی فلسفه و شعر انسان‌هایی سرآمد دیگران باشند».

در این جلسات آنان دور هم جمع می‌شدند و در فضای آشفته فرانسه به انتقاد از نظام سلطنتی «لویی شانزدهم» می‌پرداختند.

مثل «ماکسیمیلیان روبسپیر» و کیلی که نطق‌های آتشین را اجرا می‌کرد و «لازار کارنو» افسری بلند آوازه از رژیم سلطنتی که نبوغ ریاضی و نظامی داشت. اما به نظر می‌رسید مشی و تفکر آن‌ها در ادامه انقلاب متفاوت است. چرا که «روبسپیر» گرایشاتی افراطی در جهت تحقق انقلاب داشت.

در قرن ۱۸ میلادی مردم فرانسه می‌خواستند با قیام خونین اعتراض خود را نسبت به حکومت نشان دهند. بی‌عدالتی و انواع گوناگونی از فساد و شکاف‌های عمیق طبقاتی که در نتیجه حاکمیت خاندان «لویی شانزدهم» در جامعه پدید آمده بود همه را آزار می‌داد. آشفستگی و هیجان در سراسر فرانسه گسترش یافت و طی آن توده‌های مردمی به هر مکانی با شدت تمام حمله می‌کردند.

«باستیل» نام زندان بزرگی بود که بسیاری از مخالفان سلطنت در آن زندانی بودند. این زندان با یورش مردم در ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹ سقوط کرد. مردم فرمانده زندان را دستگیر و بلافاصله اعدام کردند و باستیل را به آتش کشیدند. بسیاری سقوط زندان باستیل را اولین جرقه انقلاب می‌دانند. با برگزاری یک انتخابات عمومی نطق‌های آتشین «ماکسیمیلیان روبسپیر» از همه جلوتر افتاد. گروه او در مجلس شعار می‌دادند که پادشاه «لویی شانزدهم» باید اعدام گردد.

مسیری دشوار و پرتلاطم در پیش روی کشور قرار گرفته بود. خشونت‌های سخت همه جا دیده می‌شد و بسیاری در نوبت اعدام قرار داشتند. فهرست اعدامیان هر روز افزایش می‌یافت. در این موقعیت طرفداران «روبسپیر» حرف آخر را می‌زدند. آن‌ها در برابر این وضعیت خون‌بار تنها یک راه حل را ارائه می‌دادند. «گیوتین» ماشین اعدامی که بعدها به «تیغ ملی» معروف شد و اختراع آن به نام دکتر «ژوزف اینیاس گیوتین» در تاریخ ثبت گردید. در میدان شهر پاریس که «کنکور» نامیده شده است چندین گیوتین بی‌وقفه بالا و پایین می‌آمدند. ۲۱ ژانویه ۱۷۹۳ «لویی شانزدهم» را صبحگاهان در برابر گیوتین قرار دادند و لحظه‌ای بعد تیغ گیوتین فرود آمد. در دورانی که شورش و انقلاب فرانسه ادامه داشت به کارگیری خشونت و رواج انتقام‌گیری‌های شخصی از سوی طرفداران «روبسپیر»، فضایی متشنج و پر التهاب را در جامعه ایجاد کرد که به تدریج و به مرور زمان مورد نقد و انتقاد بسیاری از هم‌سنگران این انقلابی افراطی قرار گرفت. در این میان «لازار کارنو» یکی از مخالفان اصلی تندروی‌های «روبسپیر» در جریان انقلاب بود.

**بی‌شک «لازار کارنو»
پیامی که سعدی در باب سیرت
پادشاهان آورده بود
به درستی دریافت. او به دنبال
اخلاقی کردن سیاست بود
تا قدرت و سیاست
لجام گسیخته‌ای را که خاندان
«لویی شانزدهم» به واسطه آن
در انجام هر کاری مجاز بودند
مهار کند.**

پروفسور ژان دهومرس، پژوهش‌گر و نویسنده کتاب **لازار کارنو**: «لازار کارنو» نگاهی انسانی به انقلاب داشت. او می‌خواست در پیشرفت و آگاه کردن جامعه‌ای که تهی از اخلاق شده بود نقش مؤثری به عهده بگیرد. «لازارکارنو» به اخلاق و مناسبات انسانی کاملاً اعتقاد داشت و به روش و خلیات و افراط‌گرایی «روبسییر» معترض بود و او را نمی‌پسندید.

دکتر ژان کلو دوان فلتن، مدیر روابط عمومی انجمن ادبی آراس: «کارنو باید از یک طرف با دشمن‌های داخلی مبارزه می‌کرد و از طرف دیگر با دشمن‌های خارجی. اطرافش پر از خطر بود. او باید ضرورت درک انقلاب در ابعاد انسانی را در افراد به طور عمیقی به وجود می‌آورد. او تمام سعی خودش را در پایان دادن به اعدام‌ها و ترورها به کار گرفته بود.»

و سرانجام در غروب ۲۸ ژوئیه ۱۷۹۴ سال دوم جمهوری از تقویم جدید فرانسه، سر روبسییر هم توسط گیوتین از بدن جدا شد. او در هنگام مرگ مسن‌ترین فرد از گروه اعدامیان بود؛ فقط ۳۶ سال!

روبسییر به تنهایی بیش از ۲۰۰ نفر را به گیوتین سپرد. او حالتی زنانه داشت. به طور مرتب به صورتش پودر می‌زد. در تمام این دوران «لازار کارنو» نسبت به این تندروی‌ها عکس‌العملی معترضانه داشت و بیش از گذشته بر ترویج سیاست‌های اعتدال‌گرانه خود اهتمام می‌ورزید.

پروفسور ژان دهومرس، مرکز مطالعات الکساندر کویر: «لازار کارنو اعتقادی راسخ داشت که باید در همه امور حد اعتدال را مدنظر داشت.»

با از بین رفتن «روبسییر» و هم‌دستان افراطی‌اش از دایره قدرت، موقعیت جدید فراهم گردید و اعتدال در اداره حکومت مورد توجه قرار گرفت. هر چند در رسیدن به این خواستگاه خون‌های بسیاری ریخته شد و نخبگان بسیاری روش مبارزه با خشونت توسط خشونت را نقد می‌کردند ولی «لازار کارنو» بر اساس آموزه‌های بوستان و گلستان هم چنان معتقد بود که هرگونه اغماض بر اعمال جنایت‌کاران به مثابه ظلمی است بر مردم ستم‌دیده و این یعنی عین بی‌عدالتی.

جفایپیشگان را بده سر به باد
 ستم بر ستم پیشه عدل است و داد
 از کلام شیخ اجل در خصوص سیرت پادشاهان از باب اول گلستان می توان دریافت مقام
 حکمرانی موهبتی است خطیر از سوی خداوند متعال که به انسان اعطا می شود تا انسان
 به واسطه آن و بر اساس دستورات پروردگار و فرمان بری از وی بر دیگران حکمرانی کند.
 او حاکمان را الگوی مردم می داند. به همین خاطر سعی می کند ویژگی های حاکم عادل
 را به عنوان رکن اصلی یک جامعه آرمانی برای گسترش عدالت بیان کند.

این حکم و غرور و خشم تا چند
 هست از تو بزرگتر خداوند
 ای خواجه ارسلان و آغوش
 فرمانده خود مکن فراموش
 بی شک «لازار کارنو» پیامی که سعدی در باب سیرت پادشاهان آورده بود به درستی
 دریافت. او به دنبال اخلاقی کردن سیاست بود تا قدرت و سیاست لجام گسیخته ای
 را که خاندان «لویی شانزدهم» به واسطه آن در انجام هر کاری مجاز بودند مهار کند.
 او می خواست با وارد کردن ارزش هایی چون پارسایی و پرهیزکاری به دنیای سیاست
 جامعه ای نیکو بر قامت آن پوشیده شود.

پروفسور ژان دهومرس، مرکز مطالعات الکساندر کویر: "او بیهوده فکر نمی کرد
 و کسی هم نبود که بخواهد به سرعت از کاری که انجام می دهد سود ببرد. یعنی
 سود آنی از زندگی را نمی پذیرفت. «کارنو» کسی نبود که بخواهد کارش به سرعت
 نتیجه بدهد.

سمنند باد پا از تک فرو ماند
 شتریان همچنان آهسته می راند
پروفسور ژان دهومرس، مرکز مطالعات الکساندر کویر: "از طرف دیگر «کارنو»
 می دانست مرگ در انتظار هر انسانی به سر می برد. بنابراین می بایست از هر
 فرصتی به خوبی استفاده می کرد و این روش عین استفاده از حکمتی است که
 «سعدی» سعی می کرد آن را در اختیار بگیرد. به عنوان مثال «کارنو» همیشه
 به این سخن «سعدی» اشاره داشت که می گفت: «کسی که عقلش را به کار
 نمی گیرد و از آن در زندگی استفاده نمی کند مثل کسی است که زمین خودش
 را شخم می زند ولی بذری در آن نمی کارد.» این جمله ای بود که «لازار کارنو» به

فرانسه گفت ولی من آن چیزی که «سعدی» به فارسی گفته را نمی دانم. این برداشت و احساس «لازار کارنو» بود که بیهوده کار نمی کنیم، بلکه برای چیزی کار می کنیم که قابل استفاده است و می تواند مورد بهره برداری قرار بگیرد مثل درو کردن محصول. برای همین وقتی او اسم پسرش را «سعدی» گذاشت حس می کرد خوشبخت است. چرا که محصولش را درو کرده و از آن سود و بهره برده بود.

تیری کارنو از نوادگان لازار کارنو: "باغ و خانه ما از زمان ژنرال «لازار کارنو» تاکنون وجود داشته ولی بعدها بازسازی شد. در این باغ فقط گل های رز سعدی وجود دارد که «کارنو» به آن علاقمند بود. این گل ها را بر اساس یک سنت پیشین خودم کاشتم. هم چنان که پدرم هم خودش می کاشت. ما این جا نوعی گل رز داریم که رز سعدی نام دارد و این شاهی است بر وجود این گل در خاندان ما که از دوران «لازار کارنو» متداول شده است.

گل نعمتی است هدیه فرستاده از بهشت مردم کریم تر شوند اندر نعیم گل ای گل فروش گل چه فروشی برای سیم؟ وز گل عزیزتر چه ستانی به جای گل؟ علاقه او به گل رز سعدی هرگز بیهوده نبود. او حتی در موقع ورود به جلسه با گل وارد می شد و آن را روی میز می گذاشت. بسیار شعر می سرود و تمامی این ها به خاطر عشق به اشعار فارسی و گلستان سعدی بود و نام «سعدی» را بر فرزندانش به دلیل علاقه به «سعدی شیرازی» و سروده هایش گذاشت.

«نیکولا لئونارد سعدی کارنو» نام فرزند او بود که در سال ۱۷۹۶ میلادی در شهر «لیموژ» به دنیا آمد. او دانشمندی بزرگ بود که در حال حاضر قوانینی بسیار مشهور ترمودینامیک به نام او ثبت است که بعدها قانون دوم ترمودینامیک را کشف کرد و چرخه کارنو را در ماشین های گرمایی به نام خود به ثبت رساند. «لازار کارنو» با مرگ زود هنگام این فرزند هم چنان می خواست فرزند بعدیش نام «سعدی» داشته باشد. ایپولید کارنو فرزند آخر به پیروی از پدر و به یاد برادر دانشمندش نخستین فرزند خود را سعدی نامید.

دکتر ژان پل شارنی، رئیس مرکز فلسفه و استراتژی دانشگاه سوربون فرانسه: "اولین فرزند «کارنو» دارای افکاری جمهوری خواهانه و میانه‌رو بود و البته خوشنام که در میان جوان‌های آن دوره محبوبیت فراوانی داشت. او می‌خواست خاطره «سعدی» از بین نرود. به همین خاطر نام «سعدی» را روی فرزندانش گذاشت. اقدامی که در خانواده آن‌ها مؤثر واقع شد و البته بعد هم رئیس‌جمهور شد. یک رئیس‌جمهور مردمی و محبوب. آن‌ها خانواده‌ای دانشمند و توانا بودند که نام‌هایی چون «سعدی» را برای خودشان اختیار کردند."

«ماری فرانسوا سعدی کارنو» سیاست‌مداری مبارز و هوشیار بود که به عنوان چهارمین رئیس‌جمهور در جمهوری سوم فرانسه در سال ۱۸۸۷ میلادی به ریاست جمهوری فرانسه رسید. در پنجم دسامبر سال ۱۸۸۷ که پنجمین دوره انتخابات اعضای کنگره بود همه در کاخ ورسای جمع شدند. این روز، روزی تعیین‌کننده برای کاندیدهایی بود که خود را برای مسئولیت ریاست جمهوری آماده کرده بودند.

دو کاندید داوطلب که دارای دیدگاه‌هایی نزدیک به هم بودند «سوسیر» و «فری» نام داشتند. آن‌ها همه نوع رایزنی را برای پیروزی به کار گرفتند اما تنها توانستند ۱۸۶ رأی را به دست آورند. مقابل آن‌ها کسی قرار داشت که بیشتر به ریاست حزب محافظه‌کاران کنگره برگزیده شده بود. از نظر مردم او انسانی شرافتمند بود. کاندیدایی که با ۶۱۶ رأی به پیروزی رسید و به عنوان ریاست جمهوری فرانسه انتخاب گردید. او «سعدی کارنو» نام داشت.

کوتاه‌زمانی بعد و در خلال دیدارهایش معلوم گردید که او اعتقادی عمیق به اخلاق و به کارگیری مناسبات انسانی در قدرت دارد. پروفیسور ژان دهمرس، پژوهش‌گر و نویسنده کتاب لازار کارنو: "زمانی که پسر «کارنو» رئیس‌جمهور فرانسه بود همچون یک اندیشمند مشهور در یک مجله علمی-ادبی درباره اشعار «سعدی شیرازی» مطالبی را به چاپ رساند که در آن افکار و زندگی «سعدی» را شرح می‌داد و این حکایت از علاقه وی به «سعدی» بود. درک ۳۰ سال اندیشه، ۳۰ سال سفر و ۳۰ سال تفکر و عبادت در زندگی

«سعدی» به او آرامش می داد. این بود که خانواده کارنو علاقمند شدند و ایمانشان برای اندیشه، کسب درآمد و لذت بردن از زندگی زیاد شد. بنابراین نام سعدی را انتخاب کردند و تا امروز همچنان نگه داشتند.»

تیری کارنو از نوادگان لازار کارنو: «سعدی کارنو» با مطالعه اشعار فارسی شخصیت ویژه‌ای پیدا کرد و به شخصیت جهانی تبدیل شد. البته ایران به خاطر سیاست‌های مداخله جویانه بیگانگان وسعتش کوچک تر شد. «سعدی کارنو» در آن دوران با ایران توافق کرد تا ایران در یک نمایشگاه بین‌المللی در پاریس شرکت کند تا با دولت‌های دیگر بیشتر آشنا شود. ایرانیان هم به فرانسه آمدند و با «سعدی کارنو» ملاقات و ارتباط برقرار کردند.»

در سفر اول «ناصرالدین شاه» به فرانسه ملاقاتی بین «سعدی کارنو» و شاه قاجار صورت گرفت. «سعدی کارنو»ی رئیس‌جمهور از شاه قاجار خواست تا به او اجازه دهد یک نقاشی از «ناصرالدین شاه» بکشد که هم‌اکنون موجود است و روایت شورانگیزی را از عشق به ایران و میراث معنوی آن بازگو می‌کند. او بارها اشعار سعدی را با استفاده از ترجمه بهتری از فرانسه خوانده بود و مضامین انسانی‌اش را به رخ هم‌وطنانش می‌کشید.

در ۲۴ ژوئن ۱۸۹۴ «سعدی کارنو» در اوج محبوبیت برای شرکت در یک ضیافت عمومی به شهر «لیون» رفت تا یک سخنرانی را در این شهر انجام دهد. مهم‌ترین نکته سخنرانی‌اش آن بود که در اندیشه بازگشت دوباره به ریاست جمهوری نیست. چرا که آن چه که می‌خواست به عنوان رئیس‌جمهور انجام داده است.

**علاقه او به گل رز سعدی
هرگز بیهوده نبود.
او حتی در موقع ورود به جلسه
با گل وارد می‌شد
و آن را روی میز می‌گذاشت.
بسیار شعر می‌سرود و تمامی
این‌ها به خاطر عشق
به اشعار فارسی و گلستان
سعدی بود و نام «سعدی»
را بر فرزندانش به دلیل
علاقه به «سعدی شیرازی» و
سروده‌هایش گذاشت**

همسر دکتر تیری کارنو: «سعدی کارنو» و همسرش رابطه خوبی با هم داشتند و احترام زیادی برای هم قائل بودند. یک شب همسر «سعدی کارنو» در خواب می‌بیند که شوهرش را طی یک سوء قصدی به قتل رساندند. البته خود «سعدی کارنو» هم خوب می‌دانست که آنارشیست‌ها در اندیشه قتل او هستند اما او هیچ ترس و هراسی از قاتلین نداشت. یک سال بعد «سعدی کارنو» به تنهایی به لیون می‌رود و همسرش نمی‌تواند او را در این سفر همراهی کند. او ابتدا با کالسکه ریاست جمهوری به محل ضیافت می‌رود. او در همین مرکب به قتل می‌رسد. همسر او با تلگرام از این واقعه باخبر می‌شود و با قطار صبح روز بعد خودش را به لیون می‌رساند. اما متأسفانه «سعدی کارنو» نتوانسته بود از ضربه خنجری که به شکمش فرورفته بود جان سالم به در ببرد.

ضارب یک آنارشیست ایتالیایی بود که «سانته جرونیمو کاسریو» نام داشت. آنارشیست‌ها مخالف هرگونه قانون و حکومت بودند. ترور او موجی از ترس و دلهره را پدید آورد. «سعدی کارنو» فردی آرام و عاشق خانواده بود. به فلسفه علاقه‌ای کامل داشت و بدان احترام می‌گذاشت.

او می‌خواست یک مدنیت و مدرنیته جدید را در فرانسه به وجود آورد. به همین خاطر وزارت‌خانه‌های جدید و مشاغل نویی را سامان‌دهی کرد. به موضوع مالیات‌ها توجه ویژه‌ای داشت تا با موضوع فقر مبارزه کند. همین راهکار در مقابل با مشکلات اجتماعی فرانسه آن روز از او چهره‌ای جذاب و دوست‌داشتنی پدید آورد.

در محله لاتن کلیسای پانتئون پاریس، بر سنگ قبر «سعدی کارنو» و «لازار کارنو» هیچ علامتی از صلیب دیده نمی‌شود. گل‌های پیچ در پیچ فراوانی بر سنگ آرامگاه نقش بسته‌اند و خاطرهای از علاقه آنان را از گل و گلستان که برگرفته از نام کتاب گلستان سعدی است برای هر بازدید کننده تداعی می‌کند.

شعاعی از یک نور از پنجره‌ای در انتهای مقبره بر هر دوی آنان می‌تابد و نام بلند سعدی را بر سنگ مزارشان جاودان کرده است.

پروفیسور ژان دهمرس، پژوهشگر و نویسنده کتاب لازار کارنو: خاندان

"«سعدی کارنو» به طور پیوسته نام فرزندانشان را «سعدی» گذارده‌اند اما «لازار کارنو» روش دیگری هم داشت و احساس خوبی را در به خاطر سپردن اشعار سعدی داشت. شاید شاعر خوبی نبود ولی مسائل را به گونه‌ای مطرح می‌کرد که از زمانه‌ی خود جلوتر بود. خانواده «کارنو» نام «سعدی» را برای خود نگه داشته‌اند. امروز شما می‌توانید نام «سعدی کارنو» را در خیابان‌ها و کوچه‌های متعددی در فرانسه ببینید اما من فکر می‌کنم که بسیاری از مردم ندانند که این نام‌ها از کجا آمده‌اند. ممکن است فقط بدانند که آن‌ها رئیس جمهوری‌هایی هستند که کشته شده‌اند، همین! ولی نام آنان بر روی بسیاری از خیابان‌ها دیده می‌شود.

همسر دکتر تیری کارنو: "پسر ما هم به دلیل ارادت و احترامی که به علایق نیاکان خودش دارد اسم پسرش را «ایپولیت سعدی» گذاشته. ما علاقه‌ای خاص به پیشینه ایرانی خودمان داریم."

سپاس دار که جز فیض آسمانی نیست
 نرفت دجله که آبش بدین روانی نیست ●

زمین به تیغ بلاغت گرفتی ای سعدی
 بدین صفت که در آفاق شعر تو رفت

تولد دوباره در قصه‌های «اصحاب کهف»، «یونس» و «دیدار خضر و موسی» باتکیه بر مکتب ادبی سمبولیسم - بخش دوم

دکتر صابر امامی، عضو هیئت علمی دانشگاه هنر

مقاله

در این مقاله ابتدا، پیدایش مکتب ادبی سمبولیسم در قرن نوزدهم بررسی می‌شود، سپس با اشاره به سمبولیسم فرارونده که در آن، تصاویر عینی نمادهایی از اندیشه‌ها و احساس‌های آرمانی و جهان‌شناختی است که دنیای معنا و ماده را به هم می‌پیوندد. ویژگی‌های مهم این مکتب خیلی فشرده و گذرا توصیف می‌شود. در این میان ویژگی‌هایی همچون خودارجاعی، استقلال و توجه به مخاطب در ارتباط با آیات قرآن به عنوان یک متن مقدس بازبینی می‌شود. سرانجام این سه قصه از نظر تفسیر سنتی، باتکیه بر تفسیر میزان شرح داده می‌شود. آنگاه با بررسی نمادهای موجود در این سه قصه، نمادهایی همچون غار، عددهایی مانند سه، چهار، هفت و نه و آب و ماهی و نهنگ و... و القای مفهوم تولد دوباره به وسیله ساختمان نمایشی این سه قصه در کنار معنای مرسوم آن، نشان داده می‌شود.

نگاهی فشرده به نمادهای این سه قصه قرآنی

اولین نمادی که در قصه‌ی اصحاب کهف با آن روبه‌رو می‌شویم غار است فرهنگ نمادها می‌نویسد: «غار الگوی ازلی رحم مادر در اسطوره‌های خاستگاه و مبدأ و اسطوره‌های بازآیش و سرسپاری بسیاری از جوامع دیده شده است.» برای افلاطون غار مجسم‌کننده

وضعیت انسان در دنیا است. غار نمادی از دنیا است و نور غیرمستقیم که دیوارهای غار را روشن می‌کند از خورشیدی نامرئی است؛ اما این نور راهی را نشان می‌دهد که روح برای پیدا کردن خوبی و حقیقت باید دنبال کند. فرارفتن به سوی بالا و مشاهده‌ی آنچه در بالا وجود دارد، نشانه‌ی جاده‌ای است که روح برای صعود به جایی روشن باید طی کند. (مثل افلاطون) بنابراین نمادگرایی غار را افلاطون، نه تنها دارای معانی کیهانی است؛ بلکه در ضمن معنایی اخلاقی را دربرمی‌گیرد. غار و نمایش سایه‌هایش که مانند عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی می‌نماید نشانه‌ی این دنیا و ظالم درهم‌ریخته‌ی این دنیا است. جایی است که روح برای دیدن حقیقت دنیای واقعی باید از این تصورات ذهنی خارج شود (لازم به یادآوری است که در روایت قرآن ما نور خورشید را داریم که از راست در غار طلوع می‌کند و از جانب چپ به غروب می‌رسد). بسیاری از مراسم سرسپاری با عبور از موانع موجود در غار یا خندق آغاز می‌شود که میرچا الیاده آن را بازگشت به رحم معنا کرده است...

غار می‌تواند از یک نظر دیگر، نماد ناخودآگاهی و خطرات غالباً غیرمنتظره‌ی آن باشد... غار می‌تواند نماد کشف من درونی، حتی کشف من نخستین باشد که در عمق ناخودآگاه سرکوب شده است... غار به عنوان یک گیرنده‌ی عظیم انرژی ملحوظ می‌شود... معابد زیرزمینی خاطره‌ی غارهای دوره یخ‌بندان و تولد دوباره‌ی بشریت را به ذهن می‌آورد...

در خاور نزدیک، غار همانند زهدان، نماد خاستگاه‌ها و تولد دوباره است. در ترکیه افسانه‌ای از تولد و شکل‌گیری انسان از خاک رُس در دل غار سخن می‌گوید. آب‌ها در غاری وارد می‌شوند، خاک رسی را که به شکل انسان است با خود می‌برند و پس از نه ماه قالب رسی انسان در زیر گرمای خورشید جان می‌گیرد... (لطفاً به معنایهای نمادین آب، خورشید، غار و خاک رس و سرانجام پیدایش انسان توجه کنید). در سنت خاور دور، غار نماد دنیای شناخته شده و محل تولد و سرسپاری است و تصویر مرکز و قلب زمین است. «نماد غار به عنوان مرکز، آن را محل تولد و تولد دوباره می‌کند، و همچنین محل مراسم سرسپاری که خود یک تولد دوباره است و آزمون هزار دالان‌ها که معمولاً در جلوی غار

انجام می‌گیرد. غار به مثابه یک زهدان است و مانند یک کوره‌ی کیمیاگری است...» (ژان شوالیه، ۱۳۸۸، ج ۴-ص ۳۳۲-۴۳۱)

از دیگر نمادها، تأکید قرآن، روی اعداد سه، چهار، پنج، شش، هفت و حتی هشت است. فرهنگ نمادها می‌گوید: «در سراسر جهان، سه، عددی بنیادی است. سه، نشانگر نظامی فکری و روحی در ارتباط با خداوند، کیهان و آدمی است. موجود زنده از سه واحد ترکیب شده و سه در واقع جمع یک و دو است. در این حال سخن از وحدت زمین و آسمان است. چینیان می‌گویند که سه یک عدد کامل است و بیان تمامیت و غایت ظهور است.» و اما عدد چهار، معنای نمادین چهار با مربع و صلیب ارتباط می‌یابد. از دورترین اعصار، از چهار برای نشان دادن آنچه مستحکم، ملموس و محسوس است، استفاده می‌شد، چهار نماد بی‌نظیری، فراوانی، جهانگیری و جامعیت می‌باشد. در کتاب مقدس به خصوص در مکاشفات عدد چهار نشانه‌ی نظریه تمامیت است.

نمادگرایی عدد پنج، متکی بر آن است که از یک سو مجموعه‌ی اولین عددهای زوج و فرد است، یعنی از مجموع سه و دو تشکیل شده است. (در نتیجه معانی آن دورا در خود دارد) و از سویی عدد میانی نه عدد یک‌رقمی است (توجه به میان، مرکز) و علامت وصلت است... در ضمن عدد پنج مرکز هماهنگی و توازن است... و همچنین عدد ازدواج مقدس، وصلت اصل ملکوتی مادر (عدد سه) با اصل زمینی مادر (عدد دو) است... و بالاخره نماد مشیت الهی است که هیچ چیز جز نظم و کمال نمی‌خواهد... پنج علامت تمامیت علم محسوس است...

هفت نمایانگر کل منظومه‌ی سیارات و ملائک، کل طبقات آسمان، کل نظام اخلاقی و کل نیروها، به خصوص در نظام روحی است، در میان مصریان هفت نماد زندگی جاویدان بود، هفت نماد حلقه‌ی کامل کمالی پویا است، هر چرخش قمری هفت‌روزه و هر چهار دوره‌ی چرخش قمری (۷×۴) یک دور را ختم می‌کند. فیلون اسکندرانی عقیده دارد که مجموع اعداد تشکیل دهنده هفت (۱+۲+۳+۴+۵+۶) که با عدد (۷×۴) برابر است، هفت را نشانه‌ی مفهوم تغییر پس از یک دوره‌ی کامل و یک شروع مثبت می‌کند.

هفت در ارتباط با عدد چهار که نماد زمین، یا چهار جهت اصلی است و با عدد سه که

نماد آسمان است، هفت نمایانگر کل جهان در حال حرکت است. عدد هفت عدد پایان یک دوره و آغاز دوره‌ی بعدی است. شش خود عدد کمال است همچون شش جهت فضا. خداوند جهان را در شش روز آفرید و هفت عدد پایان و آغاز دوره بعدی در سراسر جهان است. هفت نماد یک کلیت و تمامیت است، کلیتی در حال حرکت و پویایی کامل...

به ظاهر نه مقیاس آبدستی، جست و جویهای پیر بار و نماد افتخار پس از اتمام و فرجام یک آفرینش است.

به زعم دیونوسیوس سلسله مراتب فرشتگان به نه دسته یا سه دسته سه تایی طبقه بندی شده است: کمال در کمال، نظم در نظم، واحد در واحد.

نه یکی از اعداد افلاک سماوی است. افلاک به تعبیری هفت و به تعبیری دیگر نه طبقه هستند. هر عالمی با یک مثلث و با یک عدد سه گان نمادین می شود. آسمان، زمین، زیر زمین. نه نشانه تمامیت سه عالم است.

نه آخرین رقم از مجموعه ارقامی است که در آن واحد هم پایان و هم شروع دوباره را نوید می دهد، یعنی قرارگرفتن بر زمینه‌ای جدید را و به این گونه مفهوم یک تولد جدید و جوانه زدن، هم زمان با مفهوم مرگ و پایان در آن دیده می شود. نه نشانگر پایان یک دوره فرجام یک مرحله و چفت و بست یک حلقه عظیم است...

آخرین نمادی که در قصه اصحاب کهف دیده می شود سگ است، سگ معانی متفاوت و متضادی را با خود حمل می کند. اما مسئله وقتی جالب می شود که بخشی

**هفت نمایانگر کل جهان
در حال حرکت است.
عدد هفت عدد پایان یک دوره
و آغاز دوره‌ی بعدی است.
شش خود عدد کمال است
همچون شش جهت فضا.
خداوند جهان را در شش روز
آفرید و هفت
عدد پایان و آغاز دوره بعدی
در سراسر جهان است.**

از نقش‌های نمادین سگ، در رابطه با خلقت، آفرینش، و تولد و زایمان انسان مطرح می‌شود. در فرهنگ نمادها می‌خوانیم: «نماد پیچیده‌ی سگ، در نظر اول وابسته به عناصر سه‌گانه‌ی خاک و آب و ماه است، سگ، بلد (راهنمای) انسان در شب مرگ است پس از اینکه همراه انسان در روز زندگی او بوده است.

میمون‌های سگ‌سر که در شمایل‌نگاری‌های مصر بسیار دیده می‌شوند، مأمور زندانی کردن، یا نابودکردن دشمنان نور، نگهبانی از در ورودی مکان‌های مقدس هستند... مکزیکی‌ها سگ‌هایی را، خصوصاً برای راهنمایی و همراهی مردگان در عالم دیگر تربیت می‌کردند... سیزدهمین و آخرین صورت فلکی در منطقه البروج مکزیکی، صورت فلکی کلب است. این صورت فلکی به عنوان مرگ، پایان عالم زیرین، و همچنین آغاز و تجدید، تعبیر و تفسیر می‌شود. این دو مفهوم در شعر نروال (از شاعران سمبولیک) دیده می‌شود.

بالاخره آگاهی سگ از عالم دیگر، و همچنین آن سوی دیگر زندگی انسان، باعث شده که سگ را قهرمانی تمدن‌ساز و اغلب صاحب یا فاتح آتش و همچنین به عنوان بنای اساطیری انسان به شمار آورند...

بعضی تاتارها عقیده دارند که خداوند در هنگام خلقت، سگ را مأمور حفاظت از شر شیطان کرد، اما سگ خود را به دشمن فروخت و به همین دلیل باعث هبوط انسان شد. «اساطیر ترکی، مغولی، حاملگی زنان را از نور می‌دانند و تأکید دارند که نور پس از دیدار با زن او را به صورت سگی جوان ترک می‌کند...» (ژان شوالیه، ۱۳۸۸، جلد ۳، ص ۶۰۱-۶۱۶) تأمل در معانی ذکر شده به خوبی تأکید نمادین و بصری قصه را بر مفاهیمی از رحم، کمال و تمامیت که به صورت مشترک در همه اعداد به چشم می‌خورد، انسجام کامل آسمان و زمین و آغاز دوباره که حرکت در مسیر شدن و رسیدن به رشد را نداعی می‌کند و عبور از تاریکی‌های وجود، و رسیدن به نور و روشنایی، گذشتن از وحشت و رسیدن به آرامش که در اساطیر کهن با راهنمایی و حضور یک سگ نگهبان در توأمان‌اند، نشان می‌دهد. پناه‌بردن اصحاب کهف به غار و ربایش آن‌ها به وسیله خوابی عمیق آن‌گونه که اگر آن‌ها را می‌دیدید به تعبیر قرآن دچار وحشت می‌شدی و می‌گریختی، و تکان و حرکت دادن

آن‌ها به وسیله خداوند حضور آفتاب و سگی نگهبان که پرتوهای معانی نمادین آن بی‌ارتباط با زن حامله و زایمان نیست، همه تداعی‌گر یک زهدان و رحم باردار است که بچه در درون آن نطفه می‌بندد و با عبور از گردنه‌های وحشتناک شدن و تکوین که با حرکت‌های روزانه و پی‌درپی در هر ساعتی همراه است. پس از نه ماه با پایان رساندن مرحله آفرینش ابتدایی، وارد مرحله دیگری می‌شود و طی فرایند زایمان محیط تاریک، نرم و مگاک مانند رحم را ترک می‌کند و وارد دنیای روشن و هزارها برابر بزرگ‌تر از رحم می‌شود.

طراحی صحنه در جهان امروز، یک رشته‌ی دانشگاهی است که تا مقاطع کارشناسی ارشد و دکترا قابل پیگیری است. بزرگان این رشته‌ی هنری تعریف‌هایی از آن ارائه داده‌اند که توجه به چند نمونه از آن ضروری است: «مکلبک بلژیکی آن را انطباق فضا با رویدادهای صحنه‌ای و خوزه کارلوس از برزیل آن را ترجمان فضایی صحنه و مایکل از کانادا، جسمیت بخشیدن به ایده‌های مشترک، پریکوت از کاتالونیا، آن را بصری کردن متن دراماتیک، به‌گونه‌ای که قابل باور باشد و آنتونوپولوس آن را مواجهه بصری واقعیت با تخیل و دلبرت از آمریکا، تجلی مطلقاً استعاری دنیای بصری نمایش می‌نامند.» (مهدی ارجمند، ۱۳۸۸، ص ۱۵ و ۱۷)

باتوجه به تعریف‌هایی که ارائه شد، به راحتی روشن است که قرآن ضمن روایت یک ماجرای تاریخی، عناصر بعدی روایت را چنان گرد هم آورده و از آن‌ها یک مجموعه سازمان یافته و یک کل منسجم را فراهم آورده است که می‌تواند معانی متفاوتی از ایده‌های پنهان و پشت پرده را تجسم و شکل ببخشند در این میان تعریف یوانای یونانی به مفهومی که ما به دنبال آن هستیم بسیار نزدیک‌تر است، او می‌گوید طراحی صحنه برگردان درام به نظامی از نشانه‌های بصری است. (مهدی ارجمند، ۱۳۸۸، ص ۱۶)

به این ترتیب با توجه به نشانه‌های بصری و قابل دریافت و ملموس روایت اصحاب کهف، به ویژه تأکید قرآن در سیصد و نه سال و تکرار واژه سه و نه که ارتباط مستقیم با حاملگی و زایمان دارد. به راحتی معنی تولد و زایمان، عبور از گردنه‌های وحشتناک و تاریک ناخودآگاهی، عبور از دنیا و رسیدن به روشنایی خورشید حقیقت در ورای دنیا

و... از قصه قابل دریافت است. بی‌شک همان‌طور که در صفحات گذشته از بابک احمدی خاطر نشان کردیم، متن نمادین سخن و معنایی است که نمی‌توان آن را یک بار و برای همیشه گفت، و طبیعی است که مخاطبان دیگر معانی دیگری را از آن خواهند فهمید که قدرت و جاودانگی متون مقدس در همین راز نهفته است. اما آنچه که روشن است تأکید نمادهای حاضر (باتوجه به گلچینی از معانی آن‌ها که در صفحات اخیر ذکر شد) بر مفهوم ولادت مجدد و تولد دیگر است که آشکارا دیده می‌شود.

به این ترتیب اصحاب کهف با دریافت

عمیق معنای توحید، و باور و ایمان سراپا

قلبی و آکنده از صمیمیت و اطاعت از این ایمان، به توسعه و اعتلایی از روح می‌رسند که می‌توان از آن به تولد آن شخصیت و انسان بزرگ درونی آن‌ها تعبیر کرد و این تولد را در این طراحی صحنه نشان داد. همچنان که قرآن انجام داده است.

نمادهای قصه‌ی یونس

اولین نمادی که در این قصه جلب توجه می‌کند آب و امواج دریاست: «معانی نمادین آب را می‌توان در سه مضمون اصلی خلاصه کرد. چشمه‌ی حیات و وسیله ترکیه و مرکز زندگی دوباره. این سه مضمون در قدیمی‌ترین سنت‌ها متلاقی می‌شوند و ترکیبات تخیلی گوناگون، و درعین حال هماهنگی را شکل می‌دهند...

آب این توده‌ی بی‌شکل، نشانگر نامحدود بودن امکانات است، ریگ ودا، آب زندگی بخش، نیروبخش و مصفا را همان قدر در زمینه معنوی می‌ستاید که در زمینه مادی.

در آسیا، آب
 شکل جوهری ظهور، اصل حیات
 و عنصر تولد دوباره جسمانی
 و روحانی است. نماد باروری،
 خلوص، حکمت،
 برکت و فضیلت است.
 آب ماده نخستین است.
 در متون هندویی آمده است
 که همه جا آب بود
 و همچنین در سفر پیدایش
 نفخه یا روح خداوند
 در آب‌ها دمیده شد.

در آسیا، آب شکل جوهری ظهور، اصل حیات و عنصر تولد دوباره جسمانی و روحانی است. نماد باروری، خلوص، حکمت، برکت و فضیلت است. آب ماده نخستین است. در متون هندویی آمده است که همه جا آب بود و همچنین در سفر پیدایش نفخه یا روح خداوند در آب‌ها دمیده شد... آب اصل و حامل تمامی حیات است. (به تعبیر قرآن هر چیز زنده را از آب تشکیل دادیم. انبیا، ۳) در سنت یهودی و مسیحی، آب پیش از هر چیز نماد اصل آفرینش است... نشانه مادر و زهدان است، و مبدا هر چیزی برتر از نشان می‌دهد. آب فضیلتی تزکیه‌کننده دارد و به همراه آن قدرتی رستگار کننده، غوطه خوردن در آب مولد است، موجب بازآیی است، آب تاریخ را پاک می‌کند؛ زیرا موجود را در مرحله جدید قرار می‌دهد...» (ژان شوالیه، ۱۳۸۸، جلد ۱۱، ص ۱۱ الی ۲۰)

نماد بعدی که باید از آن حرف بزنیم امواج است. «مواج نمایانگر، نیروی ثقل توده‌ای عظیم است. امواجی که به دلیل طوفان و طغیان می‌کنند با اژدهای اعماق وجود مقایسه شده‌اند که این اژدها نماد طغیان ناگهانی ناخودآگاه است که از توده‌ی عظیم دیگری، یعنی روان سرچشمه گرفته و با نیروی ثقلی خدعه‌گر، به وسیله گرایش‌های غریزی، پرتاب می‌شود و به من راهبری شده توسط عقل یورش می‌برد...»

یکی از پسران ایزدبانوی غالبی، ارهیان رود یا راه نقره... به دیلان پسر موج موسوم است. نمادهای این ایزدبانو، مشابه نمادهای آب است، یعنی سرچشمه‌ی زندگی و نشانه تصفیه و تزکیه است و درعین حال نماد زهدان است جایی که موجود در آن شکل می‌گیرد...» (ژان شوالیه-۱۳۸۸-جلد ۱۱-ص ۲۴۹)

نماد قابل توجه دیگر ماهی است. «ماهی نماد آب‌ها، سرکوب وارونه، و ارتباط با تولد یا تجدید دوره‌ای است، پیدایش بر روی آب‌ها ایجاد می‌شود. ماهی هم منجی است و هم وسیله کشف و شهود... از سوی دیگر ماهی به دلیل شیوه عجیبش در تولیدمثل، و تعداد بی‌شمار تخمی که می‌ریزد، نماد زندگی و باروری است...»

در شمایل‌نگاری جوامع هند و اروپایی، ماهی علامت آب و نماد باروری و فرزاندگی است...» (ژان شوالیه، ۱۳۸۸، جلد ۱۱، ص ۱۳۹ الی ۱۴۴)

در کنار ماهی که به صورت اسم عام مطرح شد باید از نهنگ یاد کنیم که در داستان

حضور دارد و یونس را می‌بلعد: «نمادگرایی نهنگ هم به نمادگرایی دهانه‌ی مکانی تاریک و هم به نمادگرایی ماهی ارتباط دارد در اسطوره‌ی یونس (نون معنای ماهی دارد که یونس صاحب ماهی نامیده شده است).

شکل ظاهری حرف نون به شکل نیمه زیرین دایره، و به صورت کمانی است که بر نقطه‌ای در مرکز خود اتکا دارد. حرف نون نماد کشتی نوح و شناور بر آب‌هاست. این نیم‌دایره، درعین حال نشانه‌ی جام است و جام خود از بعضی جنبه‌ها نماد زهدان است...» (ژان شوالیه، ۱۳۸۸- جلد ۱۱، ص ۴۸۱ الی ۴۸۷)

و سرانجام بوته‌ی کدو، در فرهنگ نمادها آمده است: «کدو نمونه‌ی بارزی از چندوجهی‌گری در نماد است.»

کدو به دلیل تخمه‌های بسیارش مقام و موقعیت بالنگ، پرتغال و هندوانه را دارد. نماد باروری و فراوانی است. در اساطیر لائوس آمده است که لائوس شمالی و لائوسیان، از کدو متولد شده‌اند... کدو منبع زندگی و نماد توالد و تناسل است... کدو در جزایر جاودانگان می‌روید اما می‌توان به آن دسترسی پیدا کرد و به آسمان صعود کرد...

کدوهای خارق‌العاده‌ی قصه‌ها، همگی در غار جای داشتند، و از سوئی خود این کدوها غار بودند، در نتیجه (کدوها) با نمادگرایی کیهانی غار وجه مشترکی دارند. در میان بامباراها، کدو حلوایی، نماد تخم کیهان، آبستنی و زهدان زنان است که زندگی در آنجا ظاهر می‌شود، بامباراها بدن‌ناف کودک را بند کدویی کودک می‌نامند...» (ژان شوالیه، ۱۳۸۸- جلد ۴، ص ۵۳۸ الی ۵۳۴)

در همین قصه‌ی یونس نیز، باز نمادها و تصویرها چنان در کنار هم چیده شده‌اند که به راحتی خاطره‌ی زهدان و حضور نوزاد و رشد و تولد را یادآوری می‌کند. بر اساس اشاراتی که به بعضی از معانی آب، امواج، ماهی و نهنگ و کدو شد، آشکارا ملاحظه می‌شود که باروری، آبستنی، ولادت و شکل‌گیری حیات از معانی مشترک آن‌هاست، جدا از معانی تزکیه، و عبور از چشمه حیات، و جدا از معانی سهمگین پالایش نفس و رسیدن به ناخودآگاهی و غافلگیری با هجوم موج آسای انرژی‌های ناخودآگاه که همگی در مسیر رساندن انسان از مرحله‌ای به مرحله‌ای والا تر و برتر عمل می‌کنند، آب‌های تاریک دریا،

شکل زهدان مانند نهنگ، حضور کدو، همه و همه بر مفهوم تولد دوباره تأکید می‌کنند. این معنا آن قدر تحت تصاویر قصه تأکید می‌شود که در تفسیر طبری می‌خوانیم: «یونس همچنان گشته بود، چون کودکی کز مادر بزاید، خدای عزوجل فرمان داد، وحی فرستاد سوی آهوی بشیر، تا هر روز دوباره بیامدی و یونس را شیر دادی، پس یونس را از آن آفتاب رنج بود، و آنجا درختی بود خشک شده، خدای عزوجل کدو بر او برویاند، برآمد و ببالید، و بر آن درخت برشد و بر یونس سایه کرد، تا یونس بدان سایه درخت اندرهمی بود تا لختی قوت گرفت...» (طبری، ۱۳۶۷، ص ۶۹۰)

به این ترتیب واضح است که قرآن بار دیگر به کمک سازمان دادن به تصاویر در کنار حکایت یک قصه به کمک مهارت‌های ادبی و پرتوهایی از معانی نمادین و معانی دیگر و به ویژه معنای مهم تولد دوباره را در نظر دارد.

بدیهی است یونس در مسیر تعالی، از مرحله‌ای می‌میرد و در مرحله‌ای عالی‌تر و کامل‌تر متولد می‌شود و نتیجه این تولد و نزدیک شدن به روشنای گرم ذات حیات است که درمی‌یابد باید به سوی قوم خود بازگردد و به عنوان یک روشنفکر و مسئول اجتماعی با سرنوشته ملت خود همراه و همگام شود و به شکرانه چنین دریافتی از معناست که خداوند او و قومش را از عذاب می‌رهاند.

اما درباره قصه‌ی موسی (علیه السلام)، تنها نمادی که باید به معانی آن نظری بیفکنیم، خضر است. آقای یاحقی در فرهنگ اساطیر می‌نویسد: «بعضی خضر را از پیامبران بنی‌اسرائیل و برخی بندگان خدا همچون لقمان دانسته‌اند و بدان جهت به این نام خوانده شد که روزی روی سنگی بنشست، چون برخاست از زیر آن سنگ گیاه سبز رسته بود... خضر راهنمای دریاهاست. هرکه در دریاها راه گم کند، او را راه نماید... آب حیات در درون ظلمت جای دارد و خضر که پیر طریقت و زنده‌ی جاویدان است، سالک را بدان راه می‌نماید. به طور کلی خضر با عمر جاودان، آب حیات، ظلمات که جایگاه چشمه‌ی حیوان و حیات است و راهنمایی و دلالت گم‌گشتگان ارتباط دارد.» (یاحقی، ۱۳۷۵، ص ۱۸۲ الی ۱۸۴)

در داستان موسی نیز باز با نمادهای آب، دریا، ماهی که توصیف آن‌ها گذشت و نماد

خضر روبه‌رو هستیم، بسیار جالب است که مفهوم خضر با همه معانی گسترده‌ی دیگرش با حیات و رستن و به‌نوعی با ولادت و تولد دوباره سروکار دارد. موسی در التقای دو دریا، جایی که ماهی بریان به حیات می‌رسد، مردی را می‌یابد که حیات از جای پای او سر می‌زند و متولد می‌شود. مردی که به استعلایی دست‌نیافتنی دست یافته است.

در کنار معانی ذکر شده برای آب و دریا باید به معانی سمت بی‌شکل حیات، قدرت خروشان و جوشان موج زندگی، اعماق سهمناک و غیر قابل تحمل انرژی‌های حیات هم در رابطه با آب و دریا اشاره بکنیم. موسی در نقطه مرکزی بین دو دریا، در مرکز حیات، با مردی ملاقات می‌کند که در مسیر رشد و کمال فردی هر انسانی قرار دارد. او پدیده‌های متناقض زندگی را که در ذات الوهیت به شکل تضادها و پارادوکس‌ها به تفاهم و هم‌زیستی رسیده‌اند، می‌فهمد و برای موسی توجیه می‌کند.

باتوجه به بحث هنر و ادبیات مدرن و القای معنا از طریق سامان دادن به تصویرهای نمادین که گذشت و باتوجه به اینکه: «درامای جدید اساساً یک پدیده‌ی اندیشگون است، به این معنا که صحنه تئاتر مدرن، محملی است برای عرض اندام اندیشه‌های مؤلفین اثر، این افراد هر کدام به نوبه‌ی خود چیزی در صحنه خلق می‌کنند که در حکم تألیف یا اثر هنری آن‌هاست. اگر از دیدگاه تأویلی (هرمنوتیک) به مسئله نگاه کنید. آخرین مرحله تألیف که همراه با رمزگشایی‌های شخصی مخاطبان از معنای صحنه است، در ذهن تماشاگران روی می‌دهد، آن‌ها از نشانه‌های متن که در صحنه شکلی تجسمی و بصری پیدا کرده، معنایی اخذ می‌کنند که تنها از آن خودشان است و بس.» (ارجمند، ۱۳۸۲، ص ۲۵)

بی‌شک هنر جهان امروز از گزارش مستقیم و شرح جزئیات روی برتافته است و دریافت معنا را به کمک تصاویر و سامان دادن نمادها به عهده مخاطب قرار داده است. اندیشه‌نگاری که همان اندیشیدن با تصاویر و ایده‌نگاری از طریق خلق فضا است. بی‌شک در داستان‌های عمیق متون مقدس نیز به‌ویژه قرآن که ادعای اعجاز ادبی دارد، به چشم می‌خورد و در چنین نگاهی به راحتی می‌توان گفت موسی در تولد دوباره خود به آن وجود والا و ربانی خود می‌رسد و پارادوکس‌های هستی و مدیریت الهی جهان، برای او حل می‌شود.

سمبول

علاوه بر معنای آشکار و معمول خود، پرتوهایی از معانی دیگر را نیز شامل می‌شود و هنگامی ظاهر می‌شود که بیان مقصودی لازم باشد که فکر نتواند به حیطه‌ی اندیشه درآورد یا چیزی مورد نیاز باشد که فقط پیش بینی یا احساس می‌شود.

یونگ در این قصه خضر را مظهر «خودآگاهی عالی‌تر» می‌یابد، که موسی به‌عنوان «خودآگاهی من» از او طلب تعلیم می‌کند. او این حکایت را برای سالک نوآموز امیدبخش و برای مؤمن واقعی پندی می‌داند که به قدرت مطلق و ادراک ناپذیر قادر متعال اعتراض نکند. یونگ سرانجام تصریح می‌کند:

«کسی که یک چنین حکایت رمزی را می‌شنود خود را در موسای طالب و یوشع فراموشکار خواهد یافت و حکایت به او می‌گوید تولد مجدد که انسان را جاویدان می‌کند چگونه رخ می‌دهد.» (یونگ، ۱۳۹۰، ص ۹۰)

با توجه به تعریف سمبولیسم که آن را بیان

افکار و عواطف از راه اشاره به چگونگی آن‌ها و استفاده از نمادهایی بی‌توضیح برای ایجاد آن عواطف و افکار در ذهن خواننده می‌شناساند و با توجه به سمبولیسم فرارونده که در آن تصاویر عینی نمادهایی از اندیشه‌ها و احساس‌هایی آرمانی و جهان‌شناختی است که دنیای معنا و ماده را به هم می‌پیوند.

همچنین عنایت به معنای سمبول که یونگ آن را معرف چیزی مبهم و ناشناخته و یا پنهان از ما می‌داند. سمبول علاوه بر معنای آشکار و معمول خود، پرتوهایی از معانی دیگر را نیز شامل می‌شود و هنگامی ظاهر می‌شود که بیان مقصودی لازم باشد که فکر نتواند به حیطه‌ی اندیشه درآورد یا چیزی مورد نیاز باشد که فقط پیش بینی یا احساس می‌شود.

وقتی ماجرای سه قصه قرآن، رفتن اصحاب کهف به غار بعد از سیصد و نه سال خوابیدن، دوباره زنده از آن غار بیرون می‌آیند. یونس در دل تاریک آب‌ها در شکم

نهنگ وارد می‌شود و دوباره زنده از آن بیرون می‌آید و درحالی‌که پوستی نازک دارد به ساحل پرتاب می‌شود. موسی در التقای دو دریا، جایی که ماهی بریان به حیات می‌رسد، با بزرگ‌مردی که به اسرار الوهیت و مشیت الهی آگاه است دیدار می‌کند. باتوجه به معناهای تلویحی غار، شکم نهنگ و معنای واژگانی خضر و دیگر نمادهای موجود در قصه‌های مزبور، که در همه آن‌ها زهدان رحم، تولد و سرزدن دوباره‌ی حیات به چشم می‌خورد.

و با عنایت به اهمیت زمینه‌ها و محیط وقوع حوادث که در هنر مدرن بحث می‌شود، همچون تعریفی که یونانی یونانی از صحنه‌ی نمایش می‌دهد و آن را برگردان درام به نظامی از نشانه‌های بصری می‌شناساند، به وضوح پیداست که قرآن در ضمن روایت معمول و تاریخی حوادث این سه قصه، آن‌ها را چنان در فضایی از نمادها و زمینه‌های تصویری سامان می‌دهد، تا خواننده‌ی آگاه به معانی دیگری که در آن ساختمان روایی طنین‌انداز است، پی‌ببرد. بی‌شک یکی از آن معانی می‌تواند سخن از تولد دوباره‌ی انسان باشد. ●

منابع

۱. احمدی، بابک ۱۳۷۰، ساختار و تأویل متن، چاپ اول نشر مرکز، تهران
۲. امامی، صابر، ۱۴۰۲، اساطیر در متون تفسیری فارسی، چاپ اول، نشر صاد
۳. آیتی، عبدالمحمد، ۱۳۶۷، مخزن الاسرار نظامی، چاپ اول، آموزش انقلاب اسلامی
۴. آشتیانی، سید جلال‌الدین، ۱۳۸۲، شرح مقدمه‌ی قیصری بر فصوص
۵. ارجمند، مهدی، ۱۳۸۲، طراحی صحنه، نشر قطره تهران
۶. پورنامداریان، تقی، ۱۳۷۶، رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، چاپ دوم، انتشارات علمی و فرهنگی تهران
۷. تراویک، بانکر، ۱۳۸۳، تاریخ ادبیات جهان، جلد اول، ترجمه عرب رضایی، چاپ سوم، فرزاد تهران
۸. جدویک، جازلز ۱۳۷۸ سمبولیسم، ترجمه مهدی سحابی، چاپ دوم مرکز تهران
۹. راغب اصفهانی، ۱۳۶۲، مفردات الفاظ قرآن، چاپ دوم کتاب‌فروشی مرتضوی
۱۰. ستاری، جلال، ۱۳۷۲، مدخلی بر رمز شناسی عرفانی، چاپ اول، نشر مرکز تهران
۱۱. سیدحسینی، رضا، ۱۳۵۸، مکتب‌های ادبی، چاپ هفتم، کتاب زمان تهران
۱۲. شایگان، داریوش، ۱۳۹۴، جنون هشیاری، چاپ دوم، نظر، تهران
۱۳. شیرازی، صدرالدین محمد، ۱۹۹۰م، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، چاپ چهارم، داراحیای تراث العربی، بیروت
۱۴. شوالیه، ژان، آلن گزبران، ۱۳۸۸، فرهنگ نمادها، ترجمه و تحقیق سودابه فضایی، نشر جیحون، تهران
۱۵. صبح صالح - نهج البلاغه، ۱۳۵۹، مرکز بحوث اسلامی، تهران

۱۶. طباطبایی، سید محمد حسین، ۱۳۶۳، المیزان، ترجمه‌ی سید محمدباقر موسوی همدانی، نشر بنیاد علمی فکری علامه طباطبایی، مرکز نشر فرهنگی رجاء امیرکبیر تهران
۱۷. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، ۱۳۶۷، ترجمه تفسیر طبری، به اهتمام حبیب یغمایی، چاپ سوم، نشر توس تهران
۱۸. علی زمانی، امیرعباس، ۱۳۷۵، زبان دین، دفتر تبلیغات اسلامی چاپ اول قم
۱۹. فروزانفر، بدیع‌الزمان، احادیث مثنوی، ۱۳۶۶، چاپ چهارم، نشر امیرکبیر تهران
۲۰. فروم، اریک، ۱۳۴۹، زبان از یاد رفته، ترجمه دکتر ابراهیم امانت، مروارید تهران
۲۱. ماری، ژیزال، ۱۳۸۳، نتائر سمبولیست، ترجمه دکتر مهوش قویمی، چاپ تول، نشر قطره، تهران
۲۲. مورن، ادگار، ۱۳۷۴، روش ساخت شناخت، ترجمه دکتر علی اسلامی، چاپ اول نشر سروش، تهران
۲۳. مولوی، جلال‌الدین، ۱۳۷۰، مثنوی معنوی، به اهتمام نیکلسون، چاپ هشتم، امیرکبیر تهران
۲۴. ویکی پدیا، تفسیر المیزان - بخش معرفی تفسیر
۲۵. ولک، رنه، ۱۳۸۹، تاریخ نقد جدید، ترجمه سعید ارباب شیرانی، جلد چهارم، (بخش دوم) چاپ دوم، نیلوفر، تهران
۲۶. هارلند، ریچارد، ۱۳۹۳، درآمد تاریخی بر نظریه ادبی، از افلاطون تا باروت، ترجمه شاپور جورکش و گروه مترجمان، چاپ چهارم، چشمه، تهران
۲۷. هدایت، صادق، ۱۳۵۱، بوف کور، چاپ چهاردهم، امیرکبیر تهران
۲۸. یاحقی، محمد جعفر، ۱۳۷۵، فرهنگ اساطیر، چاپ دوم، نشر سروش و پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران
۲۹. یونگ، کارل گوستاو، ۱۳۵۲، انسان و سمبول‌هایش، ترجمه ابوطالب صارمی، چاپ اول، امیرکبیر تهران
۳۰. یونگ، کارل گوستاو، ۱۳۹۰، چهار صورت مثالی، ترجمه‌ی پروین فرامرزی، چاپ سوم، نشر آستان قدس

اُشتر درازگردن احمق! دسیسه‌ها عبرت‌آموزند

برگی از متون کهن

روایت‌هایی که در بخش برگگی از متون کهن آورده می‌شود به غیر از زیبایی نثری، مطالبش مملو از مفاهیم پندآموز است. از میان منابعی که در زبان فارسی وجود دارد داستانی از کلیله و دمنه انتخاب شده است. کلیله و دمنه از مهم‌ترین منابع زبان و ادبیات فارسی است. یکی از شاخصه‌های کلیله و دمنه تو در تو بودن داستان‌هاست که داستان کوتاه زاغ و گرگ و شغال از آن جمله است.

آورده‌اند که زاغی و گرگی و شگالی در خدمتِ شیری بودند و مسکن ایشان نزدیک شارعی عامر^۱. اشترِ بازرگانی در آن حوالی بماند به طلب چراخورد در بیشه آمد. چون نزدیک شیر رسید از تواضع و خدمت چاره ندید، شیر او را استمالت^۲ نمود و از حال او استکشافی کرد و پرسید: عزیمت در مقام و حرکت چیست؟ جواب داد که: آن چه فرماید. شیر گفت: اگر رغبت‌نمایی در صحبت من مرقه و ایمن بباش. اشتر شاد شد، و در آن بیشه ببود. و مدتی بر آن گذشت. روزی شیر در طلبِ شکاری می‌گشت. پیلی مست با او

۱. خیابانی آباد

۲. دلجویی

دو چهارا شد. و میان ایشان جنگِ عظیم افتاد و از هر دو جانب مقاومت رفت، و شیرو مجروع و نالان باز آمد و روزها از شکار بماند. و گرگ و زاغ و شگال بی برگ می بودند. شیر اثر آن بدید گفت: می بینید در این نزدیکی صیدی تا من بیرون روم و کار شما ساخته گردانم؟ ایشان در گوشه‌ای رفتند و با یک دیگر گفت: در مقام این اشتر میان ما چه فایده؟ نه ما را با او اَلْفی و نه مَلک را از او فَرَاغی^۲. شیر را با او آن باید داشت تا او را بشکنند، تا حالی طعمه او فرو نماند و چیزی به نوک ما رسد. شگال گفت: این نتوان کرد، که شیر او را امان داده است و در خدمت خیش آورده. و هر که مَلک بر غدر^۳ تحریض^۴ نماید و نقضِ عهد را در دل او سَبک گرداند، یاران و دوستان را در منجیق بلا نهاده باشد و آفت را به کمند سوی خود کشیده. زاغ گفت: آن وثیقت^۵ را رخصتی توان اندیشید و شیر را از عهده آن بیرون توان آورد، شما جای نگاه دارید تا من باز آیم.

پیش شیر رفت و بیستاد. شیر پرسید که: هیچ به دست شد؟ زاغ گفت: کس را چشم از گرسنگی کار نمی کند، لکن وجه دیگر هست، اگر امضای مَلک بدان پیوندد همه در خصب^۶ و نعمت افتیم. شیر گفت: بگو. زاغ گفت: این اشتر میان ما اجنبی است، و در مقام او مَلک را فایده‌ای صورت نمی توان کرد. شیر در خشم شد و گفت: این اشارت از وفا و حرّیت دور است و با کرم و مروّت نزدیکی و مناسبت ندارد. اشتر را امان داده ام، به چه تأویل جفا جایز شمرم؟ زاغ گفت: بدین مقدمه وقوف دارم، لکن حکما گویند که «یک نَفَس را فدایِ اهلِ بیتی باید کرد و اهلِ بیتی را فدایِ قبیله‌ای و قبیله‌ای را فدایِ اهلِ شهری و اهلِ شهری را فدایِ ذاتِ مَلک اگر در خطری باشد». و عهد را هم مخرجی توان یافت چنان که جانبِ مَلک از وَصْمَتِ^۷ غدر منزّه ماند، و حالی ذاتِ او از مشقّتِ فاقه و مخافتِ بوار^۸ مسلمّ ماند. شیر سر در پیش افگند.

۱. دچار

۲. آسایشی

۳. بی وفایی

۴. برانگیختن

۵. عهد و پیمان

۶. خرمی

۷. ننگ

۸. هلاک شدن

زاغ باز رفت و یاران را گفت: لختی تندی و سرکشی کرد، آخر رام شد و به دست آمد. اکنون تدبیر آن است که ما همه بر اشتر فراهم آئیم، و ذکر شیر و رنجی که او را رسیده است تازه گردانیم، و گوئیم «ما در سایه دولت و سامهٔ حشمت این مَلِک روزگارِ خَرَم گذرانده‌ایم. امروز که او را این رنج افتاد اگر به همه نوع خویشتن برو عرضه نکنیم و جان و نفس فدای ذات و فراغ او نگردانیم به کفرانِ نعمت منسوب شویم، و به نزدیکِ اهل مروّت بی قدر قیمت گردیم. و صواب آن است که جمله پیش او روییم و شکرِ آیدای او باز رانیم، و مقرّر گردانیم که از ما کاری دیگر نیاید، جان‌ها و نفْس‌های ما فدای است. و هر یک از ما گوید: امروز چاشتِ مَلِک از من سازند. و دیگران آن را دفعی کنند و عذری نهند. بدین تو دَدّ حقّی گزارده شود و ما را زیانی ندارد».

این فصول با اشترِ دراز گردن کشیده بالا بگفتند، و بیچاره را به دمدمه در کوزهٔ فُقّاع کردند^۱، و با او قرار داده پیش شیر رفتند. و چون از تقریرِ ثناء و نشرِ شکر پیرداختند زاغ گفت: راحتِ ما به صَحّتِ ذاتِ مَلِک متعلّق است. و اکنون ضرورتی پیش آمده است، و امروز مَلِک را از گوشتِ من سدّ رمقی حاصل تواند بود، مرا بشکند. دیگران گفتند: خوردنِ تو چه فایده و گوشتِ تو چه سیری؟! شگال هم بر آن نمط فصلی آغاز نهاد. جواب دادند که: گوشتِ تو بوی ناک و زیان‌کار است طعمهٔ مَلِک را نشاید. گرگ هم بر این منوال سخنی بگفت. گفتند که: گوشتِ تو خُنّاق آرد، قایم مقامِ زهرِ هلاهل باشد. اشتر این دم چون شکر بخورد و ملاطفتی نمود. همگنان یک کلمه شدند و گفتند: راست می‌گویی و از سَرِ صدقِ عقیدت و فرطِ شفقت عبارت می‌کنی. یکبارگی در وی افتادند و پاره پاره کردند.

منبع: کلیله و دمنه، بر اساس تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، انتشارات نگاه، چاپ

پنجم ۱۳۹۹، صص ۱۲۵ و ۱۲۷ ●

۱. پناه

۲. ابراز دوستی

۳. در تنگنا گذاشتند

۴. بیان ستایش

شاخه زرین

پژوهشی در جادو و دین اثر جیمز جرج فریزر

معرفی کتاب

شاخه‌ی زرین اثری دوران ساز است که می‌خواهد وجه مشترک تقریباً همه ادیان ابتدایی را با هم و با ادیان مدرن چون مسیحیت نشان دهد. پیام این کتاب این است که همه‌ی ادیان در اصل، آیین‌های باروری بوده‌اند متمرکز بر گرد پرستش و قربانی کردن ادواری فرمانروای مقدس که تجسد خدایی می‌زنده و زنده شونده، الوهیتی خورشیدی بود و به وصلتی رمزی با الهه‌ی زمین تن در می‌داد و هنگام خرمن می‌مرد و به وقت بهار تجسد دوباره می‌یافت. فریزر مدعی است که این افسانه عصاره‌ی تقریباً همه‌ی اساطیر عالم است.

در منصفانه‌ترین نگاه فارغ از پیش‌داوری، شاخه‌ی زرین اثری است که شیوه‌های ابتدایی پرستش، اعمال زناشویی، آیین‌ها، مراسم و جشن‌های باروری نیاکان ما را گزارش می‌کند و با



رد این باور عمومی که زندگی ابتدایی ساده بوده است نشان می‌دهد که انسان بدوی در بند جادو، تابوها، و خرافات اسیر بود.

در این اثر شاهد تحول انسان از وحشیّت به تمدن، از دگرگون شدن رسوم و آداب عجیب و غریب و اغلب خونین اش به ارزش‌های پایدار اخلاقی، عقلی و معنوی هستیم. شاخه‌ی زرین چون هر اثر بزرگی ستایش‌گران و نکوهش‌گران فراوان داشته است. مجله‌ی تایم آن را «یکی از موثرترین کتاب‌های تاریخ» نامیده است. پروفیسور «اشلی مونتاگ» آن را «یکی از بزرگ‌ترین آثار فرهنگی عصر ما» و خواندن آن را «شرکت در ماجرای اودیسهی فرهنگی بشر و رسیدن به وسعتی عظیم در همدلی و تفاهم با هم‌نوعان خود» دانسته است و سرانجام نشریه‌ی نیچر آن را «یکی از بزرگترین آثار» شناخت.

این اثر منبعی مشهور برای نویسندگان داستان‌ها و رمان‌های جهان به شمار

می‌رود. ●



پرونده
ویژه

جشنواره خاتم

بی شک نوشتن درباره پیامبرعظیم الشان اسلام (صلی الله علیه و آله) هم سعادت مندی است هم انجام وظیفه در مسیر اشاعه خوبی‌ها. از روزی که داستان و رمان به صورت جدی اظهار وجود کردند، موضوعات دینی و شخصیت‌های معنوی سهم مهمی در این قالب ادبی داشته‌اند. این امر در کشور ما مستثنی نبوده است.

جشنواره خاتم در راستای نیاز جدی مخاطب به شناخت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) اقدام به برگزاری رویدادی نمود که طی آن نویسندگان ملی و بین‌المللی آثار خود را درباره پیامبر اسلام به نگارش درآوردند. لاجرم این هدایتگری سبب آثار ارزشمندی شد که در این پرونده از زبان متولیان و نویسندگان جشنواره خاتم به چند و چون آن می‌پردازیم.

جشنواره‌ها باید نویسندہ را تا حرفه‌ای شدن حمایت کنند

مهدی کرد فیروزجایی

یادداشت

مهدی کرد فیروزجایی، نویسنده و عضو هیئت داوران سال هشتم جشنواره‌ی خاتم با دغدغه‌مندی بسیار از آسیب‌های جشنواره‌ی خاتم می‌گوید و از قوت‌هایش. اینکه اصلاً داستان پیامبر چیست و نویسندگان‌ش چه ویژگی‌هایی باید داشته باشند.

اساساً از دو منظر می‌شود به جشنواره‌ها نگاه کرد و دو فایده می‌تواند داشته باشند. فایده اول برای جشنواره‌ها به نوعی تقدیر، سپاس و خسته نباشید به خالقان آثار ادبی است. بالاخره یک نفر یا چند نفر یا گروهی یا جامعه‌ای نسبت به امر داستان یا هر اثر ادبی-هنری اهتمام به خرج می‌دهند و اثر تولید می‌کنند. جشنواره برگزار می‌شود، بهترین‌ها از بینشان انتخاب می‌شود و از آن‌ها تقدیر می‌شود. این یک فایده مهم است که باید باشد.

یک فایده دیگر آن، گرم کردن فضا و تنور ادبیات برای خلق آثار ادبی است. آثاری که جای آن در بازار ادبیات، در فضای ادبیات، خالی است. به نوعی ترغیب و تشویق نویسنده‌هاست برای خلق آثار جدید و نو و خوب و بهتر از گذشته. این هم یکی از فواید جشنواره‌هاست.

بعضی از جشنواره‌ها توأمان هر دو فایده را در خود نهاده‌اند. مثلاً جشنواره جایزه جلال و جشنواره فیلم فجر تقدیر از نویسندگان است که عمری را برای نوشتن و خلق آثار ارزشمند گذاشتند. در عین حال که از این‌ها تقدیر صورت می‌گیرد جمع‌کنی هم شاهد این جشنواره هستند و ترغیب می‌شوند به نوشتن و خلق اثر تا آن‌ها هم بتوانند مورد توجه قرار بگیرند و دیده شوند. یا اصلاً جشنواره را مشاهده می‌کنند، خبر آن را می‌شنوند، از اختتامیه آن، از برگزیده‌هایش با خبر می‌شوند می‌گویند: «چقدر خوب!» بالاخره تشویق می‌شوند. یک شوقی به نوشتن پیدا می‌کنند و هر دو فایده را در خودش دارد. هم آن‌هایی که کار نوشتند به نوشتن تشویق می‌شوند هم آن‌هایی که کار درخور و دارای شأن نوشتند تقدیر می‌شوند. از شان سپاس‌گزاری می‌شود.

بسیاری هستند که با یک تقدیر خستگی از نشان بیرون می‌رود. البته بعضی‌ها هم هستند اصلاً نگاه نمی‌کنند جشنواره‌ها و سازمان‌ها بهشان توجه می‌کنند یا نمی‌کنند. کار خودشان را انجام می‌دهند و خیلی هم موفق هستند.

اما گاهی سیاست‌گذاران می‌بینند جای مثلاً فلان موضوع در ادبیات خالی است. می‌آیند جشنواره برگزار می‌کنند، مخصوصاً جشنواره‌های نوظهور. مثل جشنواره‌ی خاتم، جشنواره‌ی داستان حماسی، جشنواره‌ی داستان انقلاب. حالا از جشنواره‌ی انقلاب یک عمری گذشته، الان فکر کنم دوازدهمین یا سیزدهمین دوره است. به هر صورت این جشنواره‌ها بیشتر جنبه ایجاد شوق و تشویق برای نویسندگان است که بیایند در این زمینه بنویسند. منتها این مسئله اگر حساب شده نباشد به هدف نمی‌رسد. طبیعی است مثلاً شما الان یک موضوع جدیدی بر فرض برای محیط زیست بخواهید یک جشنواره برگزار کنید و یک سری کارها آمده و بین این کارها بالاخره چندتایشان از بقیه بهتر بودند و بهشان جایزه بدهید و تموم بشود برود، این چهارتایی که بهتر از بقیه بودند اگر بعد از گرفتن این جایزه رها شوند خیال می‌کنند که قلعه‌های نوشتن را فتح کردند و با خودشان می‌گویند: «جایزه که گرفتم. رسانه‌ای هم که شدم. تموم شد رفت دیگر. من بهترین نویسنده محیط زیست کشورم.» دیگر سعی نمی‌کند و به خودش زحمت نمی‌دهد تا کار خودش را ارتقاء بدهد. با تمام شدن اختتامیه آن جنبه تشویقی

و ترغیبی نیمه‌کاره رها می‌شود. این جشنواره‌های اینچنینی بعد از اختتامیه تازه کارشان باید شروع شود. برایشان کارگاه گذاشته شود.

لزوماً سه کار اول، ۱۰ کار اول که جایزه می‌گیرند مورد توجه نباشند. ۳۰۰-۴۰۰ اثر می‌آید، از این ۴۰۰ اثر ۴۰ تا را می‌دانی نویسنده‌های خوبی در حوزه تاریخ صدر اسلام داشتند. این‌ها استعداد خیلی بالایی دارند. شما به ۴ تا یا ۱۰ تا جایزه می‌دهید و ۴۰ تا دیگر رها می‌شوند. با این روند دبیرخانه به آن هدفی که باید می‌رسید، نمی‌رسد.

من این اهتمام را در حاج آقای بزرگوار و قابل احترام؛ آقای اشعری می‌بینم. این اهتمام را دارد که بیاید یک نسلی را حمایت کند و پرورش بدهد. اما حقیقتش نمی‌دانم چرا جشنواره رها می‌شود. زیرساخت آن موجود نیست، ایشان تنهاست یا چیست نمی‌دانم. دو تا نشست گذاشته شد ولی با این نشست‌ها چیزی از آب در نمی‌آید. من خودم در امر تربیت نیرو با یک جمعی دارم کار می‌کنم. اساساً بعد از نوشتن اصلی‌ترین اهتمام من در مؤسسه «افرا» همین است. با جمع ۱۰۰-۱۵۰ نفره ارتباط داریم. برای نویسنده شدنشان تلاش می‌کنیم. یک جلسه نقد گذاشتن، یک نشست گذاشتن، رفع تکلیف است. کار اساسی می‌خواهد که آن مغفول ماندن این جریان است.

رمان فارسی که به خود شخص حضرت رسول پرداخته باشد داریم و نمونه موفق آن رمان «آنک آن یتیم نظر کرده» استاد محمدرضا سرشار است. که انصافاً اثر فاخر و درخور و خیلی هم جذاب است. غیر از ایشان هم هستند، هم برای کودک و نوجوان نوشته شده و هم برای بزرگسال و یک اثری هم قبل از انقلاب منتشر شده به نام «پیامبر» به قلم جناب آقای زین العابدین رهنما، آقای قیصری «سه کاهن» را نوشتند که پیامبر در آن حضور دارد. به نظر من جامع‌ترین این‌ها کار آقای سرشار است که به زندگی شخص پیامبر در رمان پرداخته است نه برشی از زندگی. بخش اعظمی از زندگی را پرداخته که تا الان چهار جلد آن منتشر شده، بیش از فکر کنم ۱۲۰۰ صفحه شده و خبر دارم جلد پنجم آن هم در حال نگارش است.

منتها یک مسئله این جا وجود دارد؛ این‌که آیا رمان پیامبر، فقط زندگی حضرت رسول علیه السلام است یا نه، می‌تواند به مسئله پیامبری، به مفهوم پیامبری و مفاهیم

مرتبط با پیامبری هم اطلاق شود؟ مثلاً خاتمیت، معلمی این‌که قرآن کلام خداست نه کلام حضرت رسول (ص) که جریان روشن‌فکری دینی به آن دامن می‌زند، مسئله جاودانگی اسلام، مسئله وحی، معجزه و مفاهیم مرتبط با حضرت رسول (ص) بدون این‌که شخصیت پیامبر در آن باشد. بدون این‌که اساساً صدر اسلام روایت شود. زمان حاضر باشد و شخصیت تمثیلی باشد. تناظر باشد. بین متنیت باشد. بین متن امروزی و رسول‌گرامی اسلام با رعایت موازین فقهی و اعتقادی که خدشه بر شأن پیامبری وارد نشود. مثل ادبیات و رمان مسیحیت نشود که بر فرض حضرت مسیح (ع) را آن‌گونه که خودشان می‌خواهند و در حد یک انسان معمولی در خیابان پایین می‌آورند، این جوری نه. با رعایت شئون حضرت رسول (ص) رمان امروزی تولید شود، این را ما نداریم. مواردی به مفهوم پیامبری پرداختند. آثاری هستند که در آن تناظر بین متنیت، بین متن و مثلاً حضرت موسی (ع) است.

اساساً ما در یکی از این داورها با موضوع پیامبر یک چالشی داشتیم، دیدم یکی از بزرگواران اصلاً سر در نمی‌آورد از متن به معنای متن امروزی. درست است که اسم این شخصیت محمد صلی الله علیه و آله نیست ولی تناظر دارد به زندگی پیامبر، به رفتار پیامبر. پیامبری در رفتارش است. اصلاً ایراد هم ندارد. بین شخصیت‌های امروزی معلمی، پیامبری است دیگر. دیدم اصلاً متن را متوجه نمی‌شود. متن را نمی‌فهمد و می‌گوید: «این داستان، داستان پیامبر نیست.» و من آن‌جا واقعاً تأسف خوردم که ما هنوز در آن حلقه‌ای که می‌خواهیم آثار را ارزیابی و راهبری کنیم، برای نویسنده‌ها

**یک مسئله این‌جا وجود دارد؛
این‌که آیا رمان پیامبر،
فقط زندگی حضرت رسول
علیه‌السلام است یا نه،
می‌تواند به مسئله پیامبری،
به مفهوم پیامبری
و مفاهیم مرتبط با پیامبری هم
اطلاق شود؟ مثلاً خاتمیت**



خط‌دهی انجام دهیم که بیابید مثلاً این جوری بنویسیم، بخشی از ما اساساً نمی‌فهمیم داستان پیامبر در ادبیات فارسی یعنی چه؟! از این رو این امر است که یک اهتمام جدی می‌خواهد. من «أنا بشر مثلكم» را حمل بر این نمی‌کنم که پیامبر یک آدم عادی است. پیامبر یک معصوم است. پیامبر خاص است و ما باید همه این‌ها را لحاظ کنیم و آن وقت متناظر به شخصیت حضرت رسول، شخصیت‌هایی امروزی خلق کنیم که لااقل مثلاً یکی از اوصاف یا دو تا از اوصاف حضرت رسول را داشته باشند که آدم‌ها را تشویق کنیم مثل پیامبر باشند. در داستان‌ها آدم‌هایی را خلق کنیم که مثل پیامبر باشند و داریم دیگر، مثلاً حضرت علی اکبر علیه السلام را می‌گوییم خُلُقاً و خَلْقاً شبیه به حضرت رسول بود. بگوییم انسان می‌تواند به پیامبر نزدیک شود، هیچ ایرادی ندارد که آدم‌ها را در داستان‌مان این جوری خلق کنیم تا مخاطب وقتی که داستان را می‌خواند به یاد حضرت رسول بیفتد. اصلاً روایت داریم در مورد علما می‌گویند عالم کسی است که وقتی مردم او را می‌بینند به یاد حضرت رسول بیافتند. ما این آدم‌ها را باید در داستان‌هایمان

خلق کنیم. نه این که حتماً حضرت رسول را در داستان بیاوریم. داستان در صدر اسلام بگذرد تا بگوید این داستان پیامبر است. ولی وقتی نشانه‌ها را نشناسیم، روان‌شناسی بلد نباشیم داستان امروزی را می‌خوانیم و می‌گوییم این داستان پیامبر نیست. این اساساً برای سیستم فرهنگی یک فاجعه است.

فراخوان تصریح به این نداشت که منحصر به شخصیت حضرت رسول و ماجرای صدر اسلام داشته باشد. من نسبت به فراخوان جشنواره پارسال حضور ذهن ندارم ولی یکی فراخوان‌های سال‌های گذشته را دیدم تصریح داشت که می‌تواند داستان امروزی هم باشد.

فعلاً تأثیر حداقلی است. چون یک کار ناتمامی است. یک عده ترغیب می‌شوند که بنویسند منتها چون پیگیری نمی‌شود جریان ساز نیست. باید پیگیری شود تا جریان ساز باشد. آدم‌هایی بالای سر کار باشند که اولاً نسبت به موضوع، تعهد داشته باشند. دوماً نسبت به موضوع شناخت و سواد داشته باشند. دانش آن را داشته باشند. اساساً شناختشان نسبت به پیامبر در حد یک کتاب تاریخی نباشد که بیایند بگویند داخل این داستان اسم پیامبر نیست پس داستان پیامبر نیست. مفاهیم را بشناسند. کتاب‌هایی نه حتی داستانی با موضوع پیامبری، اعتقادی و نبوت را مطالعه کرده باشند. لاقلاً «نبوت» شهید مطهری را خوانده و فهمیده باشند. یا کتاب «راه و راهنماشناسی» مرحوم حاج آقا مصباح یزدی در این زمینه بسیار کمک‌کننده است را خوانده باشند. در این زمینه متن خوانده باشند نه صرفاً یک چیزی از داستان بلد باشند و یک چیزی از تاریخ پیامبر خوانده باشند. پیامبر را در قرآن خوانده باشند. نگاه منتقدین و روشن‌فکران به پیامبر و قرائت‌های آن‌ها از پیامبر را بشناسند. نه این که باور داشته باشند، بشناسند. در عین حال داستان را هم بشناسند. این جور آدم‌ها باید بالای سر کار باشند تا یک اتفاقی رقم بخورد.

فعلاً خوب بوده، افرادی را تشویق کردند که برای پیامبر بنویسند و یک عده هم آمدند نوشتند. سبب خیر شده است. مطمئناً متصدیان در این زمینه مأجور هستند اما جریان ساز نبوده است.

برای رونق بیشتر نسبت به تولید و ترویج آثاری که نوشته شده باید اهتمام به خرج بدهند. صرفاً برای رفع تکلیف نباشد. آثاری که تولید می‌شود مورد توجه باشد. حتماً پیوست رسانه‌ای شود. من همیشه در گفتگوها برای جشنواره‌ها می‌گویم پیوست رسانه‌ای خیلی مهم است.

بعد از جشنواره برای آثاری که جایزه گرفتند و کتابشان منتشر شد، نشست بگذارند. حتی از تلویزیون استفاده کنند. همین کاری که شما دارید می‌کنید تأثیرگذار است. تا مخاطب‌های تخصصی و عمومی هر دو گروه بیایند وسط و ببینند حاصل جشنواره چه شد. تا بدانند اگر آن‌ها هم اهتمام به خرج

در داستان‌ها آدم‌هایی را خلق کنیم که مثل پیامبر باشند و داریم دیگر، مثلاً حضرت علی اکبر علیه السلام را می‌گوییم خُلقاً و خُلقاً شبیه به حضرت رسول بود. بگوییم انسان می‌تواند به پیامبر نزدیک شود، هیچ ایرادی ندارد که آدم‌ها را در داستانمان این جوری خلق کنیم تا مخاطب وقتی که داستان را می‌خواند به یاد حضرت رسول بیفتد

بدهند فردا جزو این‌ها هستند.

کتاب به دست مخاطب برسد و خوانده شود. تا کسی که دو سال دیگر سه سال دیگر می‌خواهد برای پیامبر بنویسد لااقل چیزی در دستش باشد. وقتی این همه هزینه دارد می‌شود کتاب به دست مخاطبان برسد. همه این‌ها دست در دست هم می‌دهد تا این جشنواره رونق بگیرد و بهتر برگزار شود. ●

ملاک‌های نوشتن در مورد پیامبر (ص)

وجیهه سامانی، نویسنده و داور هشتمین دوره‌ی جایزه خاتم و عضو شورای سیاست‌گذاری نهمین دوره این جایزه

یادداشت

زندگی پیامبر اکرم (ص) دارای ابعاد گوناگونی است و می‌توان از دیدگاه‌های مختلف فقهی، کلامی، تاریخی، قرآنی، عرفانی، سیاسی و اجتماعی، اخلاقی و تربیتی به آن ورود کرد. تاکنون کتاب‌های زیادی هم در این زمینه‌ها نوشته شده است. اما ورود به ابعاد شخصیتی ایشان در ساحت داستان، طبعاً اثرگذاری بیشتری دارد. چون استفاده از ظرفیت هنر و ادبیات در انتقال بهتر و مؤثرتر، همیشه موفق‌تر بوده است. دلیل این است که هنر با جان، روح و اندیشه‌ی آدمی سروکار دارد و عواطف و ضمیر ناخودآگاه را به خود درگیر می‌کند.

متأسفانه هنوز آن‌طور که باید و شاید، داستان و رمان خوب و قوی که بتوان به آن اثر شاخص اطلاق کرد، در مورد پیامبر اکرم نداریم و این یک خلأ بزرگ ادبی محسوب می‌شود.

بعد از برگزاری هشت دوره جشنواره خاتم و در آستانه‌ی نهمین دوره‌ی آن می‌توان ادعان داشت که این جشنواره باعث شده تا نویسندگانی هم از پیشکسوتان و هم نوقلمان، به نگارش داستان کوتاه با موضوع پیامبر (ص) ترغیب و تشویق شوند و این مسیر هموارتر از قبل شده است.



برگزاری کارگاه‌های آموزشی، معرفی منابع قابل دسترس جهت تحقیق و پژوهش، تبیین چرایی و لزوم نگارش داستان با محوریت ابعاد شخصیتی حضرت رسول (ص)، تبلیغات مؤثر و همه‌جانبه‌ی جشنواره، تقویت جوایز برگزیدگان به صورتی که نویسندگان پیشکسوت هم ترغیب به نگارش شوند، موجب رونق آن خواهد شد.

ملاک فقط قوت و قدرت اثر در انتقال مضمون با محوریت پیامبر و ابعاد شخصیتی و اجتماعی ایشان بود. این‌که اثری مستقیم به شخص ایشان بپردازد، یا مثلاً به تأثیر تعالیم و آموزش‌های ایشان در جامعه، یا حتی متأخر بودن یا امروزی بودن اثر، به لحاظ امتیاز در یک ردیف بود. هر اثری که در معرفی ابعاد شخصیتی ایشان یا تأثیر خُلق و خوی نبوی در جامعه یا اثرگذاری در طول زمان و تا امروز، موفق‌تر و قوی‌تر عمل کرده بود، حائز امتیاز بالاتری هم می‌شد. ●

سوژه‌ی روایت بهتر است نزدیک به زمان و مکان مخاطب باشد

مهدی زارع، نویسنده و عضو هیئت داوران سال هفتم جشنواره‌ی خاتم

یادداشت

اگر شخصاً بخواهم مثلاً خودم را جای برگزارکننده‌های این جشنواره بگذارم، در فرایند روایت‌گری هر چه به لحاظ زمانی و مکانی به زمان حال نزدیک‌تر باشد هم جذابیت بیشتری دارد، هم اثرگذاری بیشتر. این‌که ما بتوانیم سوژه‌های مناسبی را از زندگی پیغمبر استخراج بکنیم و در زمان و مکانی نزدیک‌تر به خاطرم در قالب یک روایت داستانی ارائه بکنیم می‌تواند اثرگذاری بیشتری داشته باشد. اگر بنا باشد خودم را به عنوان برگزارکننده‌ی چنین فرایندی بدانم، به‌نظرم این بهترین دلیل است. این‌که ما بتوانیم مابانی اندیشمندی و رفتاری پیغمبر را در قالب روایت‌هایی با نزدیکی زمانی و مکانی بیشتر برای مخاطب فراهم کنیم تا از آن‌ها باخبر شویم.

رمان غیرفارسی را زیاد نمی‌دانم. ندیدم در رمان‌های خارجی در مورد جایگاه پیامبر چیزی بگویند. شاید نوشته باشند، من نخواندم. در رمان فارسی هم محدود کارهایی انجام شده که متأسفانه خیلی کم است، آن‌هایی هم که انجام دادند اغلب به گونه‌ی تاریخی نوشتند. داستان تاریخی نوشتند. تا جایی که می‌دانم جدیداً خود انتشارات صاد رمان «یثرب» کار آقای جعفری را منتشر کرد. حالا درست است روایت شهر یثرب است اما به هر حال در مورد پیامبر است. اما خیلی کم کار شده است.

چیزی که من در این چند سال دیدم؛ حجم زیادی اثر به بهانه‌ی همین جشنواره تولید شد یا بهتر بگویم حجم زیادی از آثار با این جشنواره دیده شد. شاید افراد قبل از این جشنواره هم کار با این موضوع می‌نوشتند ولی حساب کنید مثلاً یک مجموعه داستان مثلاً ۱۰ تا داستان هست، شما یک تک داستانی هم بر مبنای زندگی پیامبر نوشته‌ای. می‌دانم خیلی از عزیزان، بزرگواران نوشتند تک داستان، دو داستان، سه داستان. ولی این که تأکیدشان به یک مجموعه داستان نبوده و این به چشم نیامده. جدای از این که این جشنواره باعث شد تک داستان‌هایی که پیش از این نوشته شده بود به چشم بیاید چون در جریان برنامه‌های این جشنواره بودم، کارگاه‌های متعددی برگزار شد و حجم بالایی از داستان کوتاه با موضوع زندگی پیامبر، اتفاقات زندگی پیامبر، عقاید پیامبر و سخنان پیامبر نوشته و تولید شد. یک بخشی هم در قالب یکی دو تا کتاب به چاپ رسید. خیلی این جشنواره مؤثر بود. جزء جشنواره‌هایی است که به لحاظ تولید اثر کلیشی با مضمون مد نظر خودش جزء جشنواره‌های واقعاً موفق بوده است.

نظر شخصی بنده این است که جشنواره خاتم فراگیر است چون از اقصی نقاط کشور و حتی خارج از کشور شرکت‌کننده دارد. دیگر به جای جشنواره بهتر است بگوییم رویداد. چون در طول سال کارگاه‌ها و سازوکاری برای خودش دارد ولی من احساس می‌کنم در فرایند جشنواره تصمیم‌گیری یک جانبه و در مرکز دارد اتفاق می‌افتد؛ یعنی افرادی که در استان‌ها حضور دارند سال‌های گذشته هم به همین صورت بود، افرادی از مرکز با کسانی در استان‌ها تماس می‌گرفتند و هماهنگی‌های لازم برای

ملاک اول

هر جشنواره داستانی،
ادبیات داستانی آن اثر است.
یعنی شما بیاید یک روایت
خیلی سالم و کامل از یک
اتفاق در دوره پیغمبر با
محوریت ایشان بنویسید و
صرفاً یک روایت باشد،
یک روایت گزارشی باشد،
یک روایت حکایت‌گونه باشد،
حدیث‌گونه باشد، بدون شک
این رتبه نخواهد آورد.



برگزاری یک سری کارگاه انجام می‌شد ولی به‌ندرت افراد مؤثر و صاحب‌اندیشه در استان‌ها و شهرستان‌ها وارد چرخه برای جشنواره شدند. اغلب تصمیم‌گیری‌ها، چه باشدها و چه نباشدها در مرکز اتفاق افتاده. حتی کارگاه‌هایی هم که برگزاری شده، با حضور تعداد مدرس محدودی که در این مجموعه هستند، انجام شد و فکر می‌کنم این یک‌ذره باعث تکراری شدن موضوعات و ماجراهای جشنواره‌ها و حتی خط داستان‌ها و گونه‌های نوشتار داستان‌ها خواهد شد. ممکن است اصلاً یکی از اهداف جشنواره این باشد، به

اهدافشان هم رسیده باشند. نمی‌شود ایراد گرفت. اما فکر می‌کنم اگر افراد بیشتری خودشان را دخیل در این جشنواره بدانند افراد بیشتری هم برای رونق آن تلاش می‌کنند و طبیعتاً جشنواره رونق بیشتر و بهتری خواهد داشت. گو این‌که باز هم عرض می‌کنم به نظرم جشنواره مسیرش را خیلی خوب طی کرده و یکی از جشنواره‌های موفق در این سال‌ها بوده است.

جشنواره داستان است. ملاک اول هر جشنواره داستانی، ادبیات داستانی آن اثر است. یعنی شما ببینید یک روایت خیلی سالم و کامل از یک اتفاق در دوره پیغمبر با محوریت ایشان بنویسید و صرفاً یک روایت باشد، یک روایت گزارشی باشد، یک روایت حکایت‌گونه باشد، حدیث‌گونه باشد، بدون شک این رتبه نخواهد آورد. باید اول معیارهای داستانی آن رعایت شده باشد. افتتاحیه مناسب، شخصیت‌پردازی مناسب، فضاسازی مناسب. از آن جایی که در موضوعات زندگی پیامبر و ائمه دخل و تصرف در اصل واقعه نمی‌شود کرد، لاقول در دین اسلام این جوری است که ما نمی‌توانیم در اصل واقعه دخل و تصرف

داشته باشیم، من خودم وقتی داشتم داوری می‌کردم اگر یک واقعه‌ای نوشته می‌شد و می‌فهمیدیم از نظر موضوعی مبنای اندیشه حاکم بر آن واقعه برآمده از گوشه‌ای از زندگی پیامبر هست امتیاز کافی را دریافت می‌کرد.

علاوه بر ادبیت اثر که ملاک‌های تشخیص آن مشخص است، موضوع مورد داوری قرار می‌گرفت. نوع نگاه به موضوع؛ یعنی نگاه تأییدکننده یا تکذیب‌کننده، نوع اندیشه و نگاه و رفتار برآمده از زندگی پیامبر. شکل نگاه کردن به این موضوع هم که با دید تأیید زیست پیامبر مدنظر بود. ●

نگاهی تازه به نوشتن در مورد پیامبر (ص)

نیلوفر مالک، نویسنده و عضو هیئت داوران سال هفتم بخش کودک و نوجوان

یادداشت

مسلمان وظیفه دارد دین خودش را تبلیغ کند. وظیفه دارد پیامبرش را به بقیه بشناساند. گاهی کسانی پیدا می‌شوند که مسلمانند اما آگاهی کافی نسبت به شخصیت و سیره‌ی پیامبر (ص) ندارند. ساده‌تر بگوییم، درست ایشان را نمی‌شناسند. پس لازم است نویسندگان این‌کار را به عهده بگیرند. این عقیده من است. یک جایی نویسندگان و کارشناسان تصمیم گرفتند با انجام یک جشنواره، مردم را ترغیب به نوشتن درباره پیامبر (ص) کنند. کاری که سال‌ها پیش باید شروع می‌شد. جشنواره خاتم برپا شد تا تلنگری بزند به اهل قلم تا برای معرفی دینشان و شناساندن اخلاق و سیره‌ی پیامبرشان قدمی بردارند و خلاقیتشان را هر چه بهتر به‌کار بیندازند. به نظر می‌رسد، نویسندگانی که به این مقوله پرداخته‌اند تا پیش از جشنواره‌ی خاتم بسیار کم بوده و بیشتر نوشته‌ها بازنویسی ساده‌ی زندگی ایشان بوده است. اما جشنواره خاتم مسیری را باز کرد که از سطحی‌نگری دست برداریم و هر چه عمیق‌تر به این مقوله نگاه کنیم، قرار نیست فقط سیر تاریخی بدانیم. قرار است بدانیم چه خصوصیات پیامبر را پیش اصحاب و مردمش محبوب کرد. تا جایی که به دنبال او بروند و حرفش را گوش کنند.

تأثیر جشنواره روی نویسندگان، مثبت بوده است. چه نوقلم و چه حرفه‌ای، دست به کار شده و سعی کرده‌اند از زاویه‌ی دیگری به رسول خدا (ص) و زندگی ایشان نگاه کنند و داستان‌های خلاقانه‌ای را بنویسند. بدون این محرک (جشنواره) شاید کسی این مسیر را انتخاب نمی‌کرد و با راه‌های مختلف و نگاه تازه‌ی دیگر نویسندگان آشنا نمی‌شد. اما لازم است تبلیغات وسیع‌تری در این زمینه انجام شود. کلاس‌های ویژه‌ای برای نوقلمان گذاشته شود و آثار، نقد و بررسی شوند.

ملاک تشخیص آثار در درجه اول این بود که نکات تکنیکی نویسندگی به درستی رعایت شده باشد. نکته مهم دیگر که توجه به آن ضروری‌تر از بقیه به نظر می‌رسید این بود که نکات گفته شده از سیره و زندگی ایشان صحیح بوده و شبهه نداشته باشد و این که در طرز نگاه نویسنده و طرز داستان‌پردازی او اهانتی به ساحت مقدس ایشان انجام نشده باشد. در قدم آخر به این نکته توجه می‌شد که آیا خلاقیتی در نوشتن این



داستان‌ها به کار رفته است یا خیر؟ آیا لذتی در خواندن آن برای خواننده به وجود می‌آید و مکاشفه‌ای صورت می‌گیرد؟

هر نویسنده با توجه به ذوق هنری خودش و خلاقیتی که دارد داستان می‌نویسد. هر چه این نگاه خلاقانه‌تر باشد و اشاره به زندگی و سیره ایشان به شکل غیرمستقیم‌تری گفته شود بهتر است. مستقیم‌گویی شاید اثردهی لازم را نداشته باشد. اما وقتی خواننده در خلال خواندن یک داستان زیبا و لذت‌بخش با قسمتی از زندگی ایشان آشنا می‌شود یا پی به خصوصیات اخلاقی ایشان می‌برد تأثیر بیشتری را در قلب و ذهن خودش حس می‌کند. ●

چرا نوشتن داستان‌های دینی دشوار است؟

یادداشت

یوسف قوجق، داستان‌نویس و نویسنده اصالتاً ترکمن است و به همین دلیل، در اکثر آثار این داستان‌نویس، تاریخ، فرهنگ و باورهای ترکمن حضوری پررنگ دارند. درونمایه اغلب آثار داستانی وی - که غالباً فضایی بومی دارند - دفاع مقدس، انقلاب اسلامی، موضوعات تاریخی، مشکلات نوجوانان و مسایل فرهنگی و اجتماعی جامعه است. آثاری که از وی به دیگر زبان‌ها ترجمه و در دیگر کشورها منتشر شده عبارتند از: نبرد در قلعه گوگ‌تپه (به زبان ترکمنی / ترکمنستانی)، لالو (به زبان انگلیسی)، نردبانی رو به آسمان (به زبان عربی).

شخصیت‌های دینی در میان پیروان خود مقام و احترام بسیار والایی دارند، به همین خاطر بدیهی است که هرگونه روایت داستانی که با باورهای دینی و مذهبی آن‌ها همخوانی نداشته باشد، می‌تواند باعث ناراحتی و رنجش آن‌ها شود.

علاوه بر این، متون دینی و روایت‌های تاریخی مربوط به شخصیت‌های دینی می‌توانند تفسیرهای متفاوتی داشته باشند. نویسنده باید مراقب باشد تا تفسیر خود را به گونه‌ای ارائه دهد که احترام به باورها و تفسیرهای مختلف را حفظ کند. اصولاً وقتی صحبت از

شخصیت‌های تاریخی و دینی می‌شود، نویسندگان محدود به چارچوب‌های تاریخی و دینی‌ای می‌شوند که این شخصیت‌ها را در آن قرار داده‌اند. این محدودیت‌ها می‌تواند خودبه‌خود و به شکل منطقی خلاقیت نویسنده را محدود کند.

همچنین نویسندگانی که در مورد شخصیت‌های دینی می‌نویسند، مسئولیتی اخلاقی و آموزشی را بر دوش خود حس می‌کنند. به این دلیل که می‌خواهند داستانی بنویسند که هم ارزش‌های دینی را منعکس کنند و هم مخاطبان را به چالش بکشند. مخاطبان داستان‌های دینی هم ممکن است انتظارات خاصی از داستان‌هایی که در مورد شخصیت‌های دینی نوشته می‌شوند، داشته باشند. برآورده کردن این انتظارات ضمن حفظ استانداردهای ادبی و خلاقیت داستانی، می‌تواند چالش برانگیز باشد.

به نظرم اگر نویسنده‌ای بخواهد درباره حضرت محمد(ص) داستان و رمان بنویسد، باید دانش کافی و عمیقی در مورد زندگی، سیره و تعالیم حضرت محمد(ص) داشته باشد. این شامل شناخت دقیق تاریخ اسلام، احادیث، زندگی پیامبر اکرم و پیام‌های مهم و اساسی که ایشان برای بشریت آورده‌اند، می‌شود.

همچنین با توجه به جایگاه ویژه حضرت محمد(ص) در دل مسلمانان، نویسنده باید به حساسیت‌های مذهبی و نگرش‌های مذاهب احترام بگذارد. این به معنای پرهیز از هرگونه توصیف یا تفسیری است که ممکن است توهین‌آمیز تلقی شود یا باورهای مذهبی را زیر سؤال ببرد. استفاده از منابع معتبر و پرهیز از توصیفات جسمانی یا بیان

**متون دینی و روایت‌های
تاریخی مربوط
به شخصیت‌های دینی
می‌توانند تفسیرهای متفاوتی
داشته باشند. نویسنده
باید مراقب باشد
تا تفسیر خود را
به‌گونه‌ای ارائه دهد که
احترام به باورها و تفسیرهای
مختلف را حفظ کند**

مسائلی که ممکن است به نحوی نادرست تفسیر شوند، بسیار حائز اهمیت است. استفاده از تخیل در داستان نویسی اگرچه لازمه داستان و رمان است اما نویسنده باید مراقب باشد که تخیلات و تفسیرهایش هرگز به اصول و مبانی دینی خدشه‌ای وارد نکند.

به طور خلاصه، عرض می‌کنم که در نوشتن درباره حضرت محمد(ص)، هدف و نیت قلبی نویسنده باید تقریب تمامی مذاهب اسلامی باشد و این مهم، قطعاً نیازمند دانش گسترده، حساسیت فرهنگی و مذهبی و رعایت احترام و حفظ وقار ایشان است. ●

نویسنده باید جست و جوگر و پویا باشد

مرضیه فعله‌گری

یادداشت

به نظرم، «ایمان» یکی از مهم‌ترین ارکان هر دینی به‌شمار می‌رود. بدون آن، دیگر ارزش‌ها از معنا تهی خواهد شد. پذیرش هر امری تا زمانی که با سنجهی ایمان محک زده نشود، چندان نمی‌توان به راسخ بودن آن پی برد. معراج پیامبر، هر ماجرای نیست. مدت‌ها بود که به این موضوع می‌اندیشیدم و این داستان نیز فرصتی بود تا در آن غرقه شوم. کیست که نداند معراج چه بوده و پیامبر ما در آن چه دیده و چه گفته! کیفیت آن ماجرا مسأله‌ی من نبوده، بلکه پذیرش آن، مسأله‌ام بوده است. در آغاز داستانم تکه‌ای از کتاب «قاف» (بازخوانی زندگی آخرین پیامبر از سه متن کهن فارسی)، ویرایش یاسین حجازی آورده‌ام: «و بنشست، و حالی سید آغاز کرد و با مردم حدیث معراج بگفت که «دوش از مگه به بیت مقدس رفتم و آن جایگاه نماز کردم و هم دوش باز مگه آمدم و این جایگاه نماز بامداد کردم.» چون سید این بگفت، مردم بیشتر آن بودند که باور نکردند و تعجب نمودند از سخن وی!»

مدت‌ها بود که فکر می‌کردم ایمان من به معراج از آن جهت است که پایان قصه را می‌دانم یا نه، اگر بنا بود در زمان حیات آن حضرت نیز در محضرشان بودم، جزو

اولین کسانی می‌شدم که مؤمن می‌شدم به گفتار او؟ ایمان در موقعیت نفع و ضرر است که معنا پیدا می‌کند. در زمانی که بین منافع شخصی و باور به امری مخیر می‌شوی، آنجا ایمانی‌ترین نقطه است. شخصیت این داستان نیز در چنین موقعیتی قرار می‌گیرد.

نوشتن داستان، زمانی اثرگذار است که نویسنده از درون خود به بیرون بنگرد و از تجربیات شخصی و باوری خود بنویسد. نویسنده می‌نویسد تا مواجهه خودش با مسائل را نشان دهد. نویسنده کسی است که همواره در معرض جست‌وجوگری و گم‌کردن و یافتن خود باشد. نمایش امور ثابت و منفعل، بی‌اثر و بی‌سود است. یک متن پویا دریچه‌ای است که دست ما را بگیرد و با تجربه‌گری خود همراه کند. ●

پیامبر؛ الگوی مهربانی‌هاست

معصومه عیوضی، رتبه اول دوره‌ی هشتم جشنواره‌ی خاتم

یادداشت

هر کسی دوست دارد یک داستانی، یک کاری، یک هنری از خودش به جا بگذارد؛ حالا چه بهتر که این کار در مورد پیامبرش باشد. در مورد پیامبر خاتم من هر سال سعی می‌کنم یک چیزی بنویسم که اگر بشود از من بماند. دوست دارم بیشتر به وجه رحمت و مهربانی پیامبر اسلام بپردازم؛ با توجه به این‌که می‌دانیم الان در دنیا دارند عکس آن را نشان می‌دهند. دائم جنگ‌ها را بزرگ می‌کنند. پرداختن به وجه مهربانی پیامبر، مثلاً در همان جنگ‌هایی که واقع می‌شد، مهربانی و عطوفتی که پیامبر نسبت به اسرای جنگ از خودشان نشان می‌دادند، این‌که با همسران بازمانده و فرزندان شهدا چکار می‌کردند مدنظر من است. من در داستانم از موضوع فرزندان شهدا استفاده کردم و تلاش کردم که این کار را بنویسم.

در مورد اثرم با توجه به اطلاعاتی که از زندگی شهید سلیمانی کسب کرده بودم به نظرم رسید ایشان در جاهایی از پیامبر اسلام خیلی الگوبرگرفته بودند. یکی هم همین بود که با خانواده‌های شهدا و جانبازان خیلی ملایمت و عطوفت داشتند. خیلی بهشان رسیدگی می‌کردند. شهدای دیگر هم همین‌طور بودند و شهید سلیمانی هم همین‌طور. علاوه بر این در دو - سه روایت دیگر هم شباهتی بین

ایشان و پیامبر اسلام دیدم و سعی کردم یک چیزی بنویسم که این ارتباط و این الگو را نشان بدهم.

درباره‌ی جشنواره هم، من ایرادی در این جشنواره نمی‌بینم. امسال هم مثل این که بخش طرح رمان را اضافه کردند. نویسنده‌ها طرح‌هایشان را ارسال می‌کنند و آن طرح کم‌کم زیر نظر خودشان تبدیل به رمان خواهد شد که فکر می‌کنم خیلی کار جالبی خواهد بود. ●

شاکله رمان تاریخی باید حفظ شود

حسینعلی جعفری، نگارنده‌ی رمان «یثرب»

یادداشت

من علاقه‌ی خاصی به تاریخ اسلام داشتم و دارم. خیلی علاقه داشتم در مورد این قضیه رمان بنویسم. چیزی که عمومی‌تر و در دسترس باشد. به سؤالات خودم جواب بدهم. دغدغه‌هایی که در زندگی خودم داشتم و رسیدم به یثرب. یک بخشی از تاریخ زمان حضور پیامبر در مدینه است. منابع به قدری زیاد بود که نمی‌دانم چه بگویم. از منابع شیعه و سنی زیاد استفاده کردم. حتی ترجمه کتاب‌های «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» را خواندم. کتاب‌های «جعفر عاملی» که آن را هم «صحیح» اسم گذاشتم و خیلی کتاب‌های دیگر. اما مبنای اصلی کارم را از «مغازی» قرار دادم اثر «محمد بن عمر واقدی». نمی‌دانم بگویم چند کتاب خواندم شاید پنجاه‌تا، صد‌تا. هر کتابی در این راستا بود و مطالعاتی که در طول سال‌ها داشتم را استفاده کردم. نوشتن آن شش سال زمان برد البته این‌طور نبود که شش سال کامل وقف این کار شود. در این بین رمان و داستان دیگری هم نوشتم. از وقتی شروع کردم تا وقتی تمام شد در مجموع شش سال شد. برای نوشتن یک رمان تاریخی یا بهتر است بگوییم مستند تاریخی، شاکله باید حفظ شود. جاهایی که در مورد خود پیامبر و شخصیت‌های اصلی بودند سعی کردم شاکله

حفظ شود اما می‌شود در خرد روایت‌ها و پیوند بین ماجراها از تخیل استفاده کرد و تخیل را بکار برد. اگر بخواهیم صرف مستند باشد، دیگر تاریخ می‌شود ولی اگر بخواهیم به رمان تبدیل کنیم لازمه‌اش این است که حتماً در آن تخیل باشد. در یثرب هم تخیل هست مثلاً بعضی از شخصیت‌هایی که فقط یک اسمی از آن‌ها در تاریخ آمده تخیل بیشتر است و بعضی شخصیت‌های فرعی که خلق کردم. اما شخصیت‌های اصلی که پیامبر باشد و ابوسفیان و ابوحباب و حی بن اخطب و این‌ها استناد تاریخی دارد و در تاریخ هست. اما شاید در مورد آن سه نفر بعضی از حوادث را من ساخته باشم.

در فیلم «محمد رسول الله» ساخته «مصطفی عقاد» اگر دقت بکنید بحثی از یهود نیست. انگار یهودی وجود نداشت. در «یثرب» برعکس تقابل یهودی‌ها با اسلام است. داستان از پیمان‌شکنی یهودی‌های بنی‌نضیر شروع می‌شود و بعد منتهی می‌شود به جنگ خندق و بعد به جنگ بنی‌قریظه. در این سیر و درگیری این‌که چه ویژگی‌هایی داشتند، چه اتفاق‌هایی افتاد را سعی کردم نشان بدهم.

سه فصل است بر اساس همین سه جنگ یا غزوه: بنی‌نضیر، خندق و بنی‌قریظه. بخش‌های متعددی دارد که بیشتر آن هم بخش خندق است یا همان جنگ احزاب. بخش‌هایی از تاریخ است که ممکن است به کار امروز ما نیاید ولی این به نظر من کاملاً به کار امروزان می‌آید.

خیلی دوست دارم بتوانم ادامه‌اش را بنویسم نمی‌دانم شدنی هست یا نه. امیدوارم ان‌شاءالله دیده شود. منتقدین و خوانندگان بخوانند و نظراتشان را بشنوم. ●

استفاده از کهن‌الگوها در روایت‌های دینی

مرتضی فرجی، نفر اول جشنواره خاتم سال پنجم

یادداشت

انگیزه‌ی من فراخوان جشنواره بود. از دوره دوم داستان نوشتم و در این جشنواره شرکت کردم. راستش را بگویم ابتدا انگیزه‌ام، جایزه جشنواره بود. اما داستان‌هایم همیشه جزو نهایی‌ها می‌رفت مثلاً جزو سی اثر نهایی، ده‌تای نهایی ولی خب جایزه نمی‌برند. یک خورده کلافه شده بودم، می‌گفتم: «خب چرا جایزه نمی‌برم؟» در دور پنجم گفتم: «جایزه هم نبردم، نبردم. یه داستان درباره پیغمبر نوشتم.» با این شکل پیش رفتم و به خواست خدا دور پنجم نفر اول شدم. در داستان اخیرم به جنبه‌ی شخصی پیامبر نزدیک نشدم. به دلیل این‌که این میحث دانش و تحقیقات زیادی می‌خواهد. سعی کردم از کهن‌الگوهایی که در دوره‌ی پیغمبر وجود داشت مثل عید قربان، علاقه‌ی پیغمبر به دخترش حضرت فاطمه و نبرد بین خیر و شر استفاده کنم. یک شخصیت بین دو نیروی خیر و شر قرار می‌گیرد و به سمت خیر کشیده می‌شود که همان روح و حس پیغمبر است.

برای نوشتن این داستان علاوه بر حسی که داشتم یک چیزهایی هم از قبل جور شده بود که به مرور مثل یک پازل کنار هم چیده شد.

قبل از این‌که نوشتن داستان را شروع کنم با یک دوستی صحبت می‌کردم، اسمش را

عوض کرده و گذاشته بود میثم. ما سال‌ها با هم دوست بودیم و من به همان نام انس داشتم. پرسیدم: «چرا اسمت رو تغییر دادی؟ قبلی که خوب بود. چرا گذاشتی میثم؟» توضیحاتی داد و معنی آن را هم گفت: «میثم یعنی غبار پای شتر.» چند وقت بعد در حال دیدن فیلم «محمد رسول الله» ساخته مجید مجیدی بودم. پیغمبر هنوز کودک بود و سوار بر شتر به سمت مکه برمی‌گشت. اتفاقی دیدم شترها دارند تند می‌دوند و یک غباری از پای شتر بلند می‌شود. در جای دیگری روایتی خوانده بودم که کهکشان راه شیری از غبار پای شتری است که پیغمبر را در زمان کودکی اش به مکه برده است. این اسم عوض کردن و این غباری که از پای شتر بلند می‌شود و کهکشان راه شیری دست‌مایه‌ی کارم شد.

وقتی انگیزه‌ام را از رسیدن به جایزه تغییر دادم انگار یک چیزهایی در زندگی‌ام کنار هم چیده شد. یک کسانی را می‌دیدم، بعد یک نفر یک چیزهایی برایم تعریف می‌کرد، اتفاقی می‌رفتم یک کتابی را باز می‌کردم، یک سری چیزها را می‌خواندم، خودش انگار جور شد. دیگر خیلی چیزهای داستان اصلاً دست نبود. مثلاً یک شب خوابم نمی‌برد. رفتم در حیاط، هوا خیلی سرد بود. یک سری پرنده مثل زرق و برق‌های نقره‌ای در آسمان دیدم. یک دفعه رفتند پشت ساختمان و گم شدند. هر چه منتظر شدم از پشت آن ساختمان بیرون بیایند و بروند در آسمان، دیگر ندیدمشان. انگار فقط قرار بود من این‌ها را ببینم تا در جایی از داستانم که گره باز می‌شود از آن استفاده بکنم و همه‌ی این‌ها خودش یکی یکی جور شد تا یک داستان کامل بشود. ●

چرا درباره پیامبر قصه کم داریم

گفتگو با مهندس مهدی فیروزان، مدیرعامل شهر کتاب

گفتگو

○ قبل از این که به جایزه جلال فکر کنم به جشنواره خاتم هم خیلی فکر می‌کردم. به هر حال آن روزهایی که با حضور شما و بعضی از بزرگواران، جناب آقای اشعری و سایر دوستان وقتی داشت جایزه خاتم کلید می‌خورد من حضور داشتم، خب در این باره صحبت شد، هدف‌ها و چشم‌اندازهایی می‌دیدیم. به هر حال شما جزء ارکان تأسیس جشنواره خاتم بودید. خیلی از آثار هنری و ادبی دنیا حول شخصیت انبیا الهی نوشته شده است. مثلاً درباره‌ی حضرت مسیح نوشته شده، چقدر رمان درباره‌ی حضرت مسیح داریم ولی پیامبران انگار یک جاهایی مظلوم واقع شده و این را می‌خواستیم از زبان شما بشنوم که شاید خیلی کسان دیگر هم در ذهنشان بود که همچنین اتفاقی بیفتد و تجمیع نویسندگان حول یک محور، این از کجا نشأت گرفت؟

● بسم الله الرحمن الرحيم. در سال ۹۴ یک جلسه هیئت امناء بود برای نمایشگاه کتاب، من و آقای اشعری در کنار هم نشستیم. آقای اشعری یک یادداشت دادند که: «برای حضرت پیامبر چی به ذهنت می‌رسه که امسال بهش بپردازیم؟» من یک خورده فکر کردم، همه نکاتی که شما می‌گویید: تأخیری که ما در نوشتن رمان، ساختن فیلم،



قطعه موسیقی و تابلو نقاشی داشتیم خوب باید جبران بشود. کارهای اساسی سنگین ۵۰۰ صفحه‌ای یا ۷۰۰ صفحه‌ای بالاخره هم انگیزه می‌خواهد، هم دانشی می‌خواهد، هم علاقه‌ای می‌خواهد ولی داستان کوتاه نیاز نیست که حتماً ما صبر بکنیم یک کاری آفریده بشود، قصه کوتاه از روایت می‌تواند آغاز شود تا قصه‌پردازی و ایماژسازی و این‌ها. به همین دلیل روی آن فکر کردم و برای ایشان در همان جلسه یک یادداشت دادم که به نظر من یک جشنواره داستان کوتاه می‌تواند برای امسال شکل بگیرد و ما هم حمایت کنیم و ادامه بدهیم. بعد از جلسه یک ربعی نشستیم و با هم صحبت کردیم و به این نتیجه رسیدیم که کار خیلی خوبی است و آن را ادامه می‌دهیم. آقای اشعری سعی کردند زمینه‌های آن را فراهم بکنند.

اما به نظر من چرا ما قصه کم داریم یا داستان کوتاه کم داریم ولی ادیان دیگر بسیار و هندوها که بسیار قصه دارند، بسیار سریال و فیلم کتاب در مورد خدایان و اندیشه دینی هندو دارند، بودایی‌ها خیلی دارند، قصه دارند، رمان دارند و آهنگ‌های بسیاری دارند، فیلم دارند حتی. موسوی‌ها یعنی یهودی‌ها هم همین‌طور. مسیحی‌ها هم همین‌طور. مسیحی‌ها که خیلی رمان و قصه و فیلم دارند درباره حضرت مسیح. خب تمثیل حضرت

مسیح نقطه مرکزی تفکر و هنر مسیحیت است. یعنی هم فلسفه هم ادبیات هم هنر از این شمایل جاری می‌شود و می‌آید جهان مسیحیت را سیراب می‌کند. اما در اسلام یکی از دلایل این است که در باور دینی انتصاب غلط به پیامبر یک گناه محسوب می‌شود. به نظر من مهم‌ترین کاری که جشنواره خاتم کرد این بود که گفت: «می‌توان به پیامبر و اهل بیت نزدیک شد. می‌توان تصویرسازی کرد و می‌توان یک گوشه از این اقیانوس را انتخاب کرد، یک قطره از این اقیانوس را انتخاب کرد و راجع به آن خیال پردازی و تصویرسازی کرد.» اوایل جشنواره خاتم مورد این نقدها بود که: «مگر می‌شود ما بیاییم فضا سازی بکنیم؟ باید عین فضای پیامبر باشد.» واقعاً در سال‌های اول و دوم در داوری این مسئله ما بود که دیگر الحمدالله نمونه‌هایی که تولید شد آن قدر جذاب و خوب بود که گروهی را که معتقد بودند «ما باید عیناً به تصویر تاریخی وفادار باشیم» را متقاعد کرد. بعضی‌ها آمدند استنباطشان را از یک روایت، استنباطشان را از یک حدیث بیان کردند. نیامدند عین حدیث را قصه کنند، عین سیره را قصه نکنند. یک اقتباس، الهام گرفتند و با آن قصه‌های امروزی ساختند. یعنی به نظر من جشنواره خاتم یک کارگاه بزرگ شد. یک کارگاه ملی و در دو سه سال گذشته فراملی، برای این که شما بتوانید تجربه بکنید «چگونه می‌شود از امکانات پیامبر برای نسل امروز روایت کرد، قصه نوشت» و این جشنواره خاتم به نظر من این گونه است.

- **خب پس شما یک شناختی داشتید تقریباً از این که کل دنیا درباره انبیای الهی چقدر کار کردند و ما درباره پیامبر خودمان تقریباً کاری نکردیم. به خاطر همین ضرورت ایجاد شد.**
- **بله خیلی.**

- **و یکی از مشکلات، چه جور فائق آمدن بر این مسئله است که ما چه جوری به پیامبر نزدیک بشویم که هم حرمت ایشان حفظ شود هم آن تخیل به روایت تاریخی آسیب نزند.**

● ببینید در گذشته در شعر موفق شده بودیم. مگر این همه که در مقدمه خمسه شما مدح پیامبر دارید، معراج دارید، این عین واقعیت است؟

○ خیر.

● شعر به دستاوردهای خوبی رسیده بود. اصلاً کتاب‌سازی ایرانی همیشه اول بعد از توحیدیه، یک مدح پیغمبر داشت.

○ درست است ستایش‌های پیامبر جز مقدمات تألیف یک اثر بود و سایر اهل بیت.

● اما در قصه‌نویسی این اتفاق نیفتاده بود. اکثراً سیره‌نویسی شده بود. مثلاً شما در شرح احوالات عرفا که می‌خوانید یا در تذکره‌ها که می‌خوانید، در کشکول‌ها که می‌خوانید یا قصه، داستان راستان که می‌خوانید، این‌ها را که می‌بینید، به نفس روایت پرداخته شده حالا اندکی، نه با ادبیات قصه‌نویسی بلکه با ادبیات توضیح مکان تاریخی به آن نزدیک شدند. آن هم خیلی محدود است یعنی در بحث سیره پیغمبر این همه پیغمبر با امت خودشان، با دشمنان، با دوستان، با بچه‌ها رفتار داشتند که بالاخره مؤسس یک دینی بودند دیگر، خب ما الان چقدر همان روایت‌ها را به صورت کشکولی، تذکره‌ای داریم؟ تقریباً خیلی محدود است. چند تا قصه هست که دائم دارد می‌چرخد. مثل قصه غدیر، قصه خرما خوردن و نصیحت کردن. چندین قصه هست که دائم دارد گفته می‌شود. ولی این‌که عمیق مطالعه بشود، ناشنیده‌ها و ناخوانده‌ها در بیاید، این کار را جشنواره خاتم دارد انجام می‌دهد. این‌که جوان‌هایی که امروز رو آورده‌اند به این قضیه، قصه‌نویس‌هایی که رو آورده‌اند، دارند این تاریخ را تماماً اسکن می‌کنند و از آن نکات زیبایش را یا درمی‌آورند تصویرسازی و فضا‌سازی می‌کنند یا الهام می‌گیرند و قصه امروز را بر اساس آن الهام تدوین می‌کنند.

○ شما یک مطالعه‌ای هم داشتید، در کشورهای عربی همین اتفاق رخ داده یا نه؟

● آن جلسه که خیلی ارتجالی و ناگهانی بود ما این بحث‌ها را با هم کردیم اما بعد از آن طبیعتاً

دبیرخانه جشنواره به این موضوع پرداخت که ببیند در کشورهای عربی کار شده است یا خیر. در مصر یک کارهایی شده بود. شرقاوی و دو نفر دیگر بودند که یادم هست آثارشان را خریدیم و آوردیم. اما آثار آن‌ها هم قصه به مفهوم مدرن امروزی نیست که یک مقطعی از زندگی باشد. چه یک سکانسی از زندگی باشد، چه یک دو روزی از زندگی پیامبر باشد. یک موقع است ما داریم گزارش می‌کنیم، خب ما که آن موقع نیستیم. پس باید نوع بیانمان عین استانداردهای قصه را داشته باشد دیگر. تعلیق، ایماژ، تصویرسازی و خیال‌پردازی داشته باشد. اکثر کارهای عربی کلاسیک هم مثل کارهای ما بود. در آن‌ها چنین فضا سازی نبود که شما را ببرد دقیقاً در روز اول از جنگ مثلاً خندق در خیمه پیغمبر و تو تصور کنی الان وسط خیمه نشسته‌ای. هیچ‌کدام از این‌ها نداشتند. اگر هم بوده من نمی‌شناسم. ولی الان بچه‌های ما، قصه‌نویس‌های ما دارند یک جور تاریخ گذشته را کشف و شهود می‌کنند.

○ **شمال‌ابه‌لای صحبتان گفتید که نگاه فراملی داشتید. این تا چه حد محقق شده است؟**

● در دو سال گذشته چند کشور را می‌بینم که قصه‌نویس‌هایشان قصه فرستادند و آثارشان را خواندم. منتها خاتم یک کار شخصی است. تحت حمایت دولت که نیست. مجموعه‌ای مثل دفتر نشر و آقای اشعری و عده‌ای از دوستان ایشان دارند این کار را مدیریت مالی، ساختاری و تبلیغاتی می‌کنند. اطلاع‌رسانی می‌کنند. نباید توقع داشته باشیم که به سرعت دنیا را گرفته باشد ولی بسیار بسیار ظرفیت دارد برای این‌که مخاطب فراملی داشته باشد.

به نظر من
مهم‌ترین کاری که
جشنواره خاتم کرد این بود
که گفت: «می‌توان به پیامبر
و اهل بیت نزدیک شد.
می‌توان تصویرسازی کرد
و می‌توان یک گوشه از
این اقیانوس را
انتخاب کرد

○ با توجه به حساسیت و وسعت موضوع نباید پیش‌بینی کرد یا مثلاً توقع داشت که ارگان‌های دولتی و فرهنگی کمک کنند؟

● الان و در این یک سال اخیر نمی‌دانم آقای چینی‌فروشان و آقای اشعری چه تصمیمی گرفتند ولی از روز اول بنا بر این بود که این کار دولتی نشود. قرار بود این کار یک کار ملی باشد که توسط عده‌ای علاقه‌مند دارد شکل می‌گیرد و الان هم به نظر من همان‌طور است. یعنی شما بگویید مثلاً بودجه‌ای گرفته باشد، فلان سفارت‌خانه کاری کرده باشد، نه. این توجه بود که پیغمبر مستقل از گرایش باشند. حالا ممکن است بین ایران و عربستان اختلافاتی بوده، وقتی پیغمبر بیاید از جانب رسمی مطرح بشود طبیعتاً عربستان ممکن است یک ملاحظاتی داشته باشد ولی اگر به عنوان یک جمع نویسنده مطرح شود قضیه خیلی فرق می‌کند. این بنا بود از اول که دبیرخانه خاتم و مسیر خاتم و انتخاب‌هایش یک انتخاب‌های دقیقاً مردم‌نهاد باشد.

○ در این سال‌های اخیر دو اتفاق افتاد. شاید در گذشته چند نویسنده دلی می‌خواستند درباره‌ی پیامبر بنویسند مثل آقای کیانی و آقای سلیمانی و خود آقای قیصری. اما خاتم یک جریانی را بین نویسندگان رقم زد و تکاپویی ایجاد کرد که نویسندگان بیایند با موضوع پیامبر بنویسند. حالایی ممکن است یک صفت از پیامبر را ببیند و داستان امروزش را بنویسد. حالا نمی‌دانم شاید جوایزشان قابل مقایسه با جایزه جلال و جوایز دیگر نباشد. ولی این تکاپویی که ایجاد شد خیلی مهم است. این‌که جوان‌های ما آمدند وسط خیلی قابل تقدیر است. شما فکر می‌کنید اگر یک روزی دفتر نشر به لحاظ اقتصادی به مشکل بر بخورد چه اتفاقی می‌افتد؟

● من فکر می‌کنم با اراده‌ای که بانیان این کار دارند مشکلی پیش نخواهد آمد. سال‌های قبل هم به لحاظ مالی با مشکل برخورد کردند ولی رفتند و آن را حل کردند. یک کاری که این جشنواره دارد می‌کند این است که به نویسندگان منبع معرفی می‌کند. شما به عنوان یک کسی که توانایی قصه‌نویسی دارید می‌دانید که پیدا و کشف

سوژه خیلی مهم است. این جشنواره می‌گوید برای سوژه‌هایت یک منبعی وجود دارد. برو از آن جا انتخاب کن. به همین دلیل از جانب کسانی که توانایی در خودشان می‌بینند یا آموزش دیده‌اند خیلی استقبال می‌شود.

خیلی‌ها امروز دارند با خاتم قصه‌نویس می‌شوند. مدام تجربه می‌کنند، دوره می‌بینند، کارگاه می‌روند، خود جشنواره خاتم دارد برایشان کارگاه می‌گذارد. قصه دینی را مطرح می‌کند. مجموع همه این‌ها یک نهاد سالم و درستی دارد شکل می‌گیرد که به نظر من آینده‌اش بسیار قوی خواهد بود. ●

در چرایی حضور جشنواره خاتم

گفت‌وگو با حمید گروگان، نویسنده پیشکسوت

● لزوم برگزاری جشنواره خاتم چیست؟

گفت‌وگو

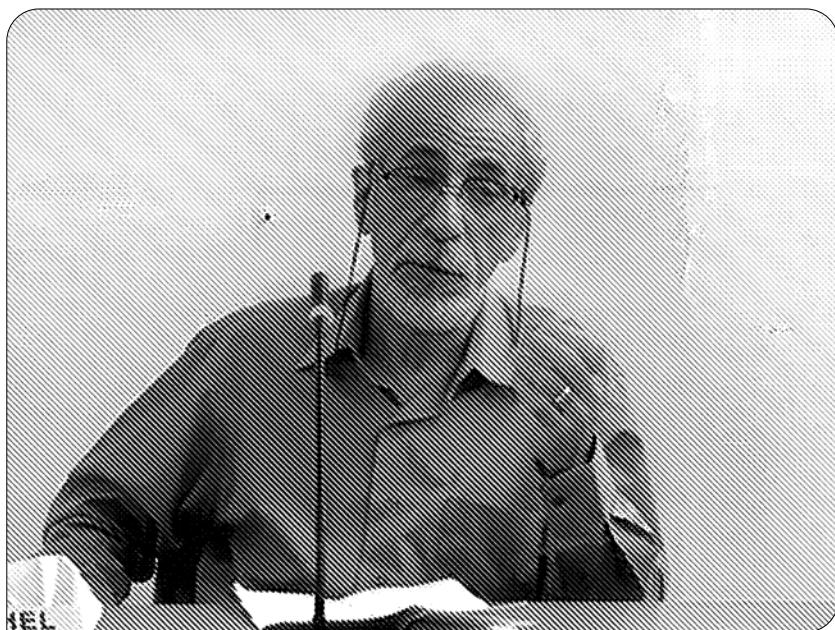
● این را همه دست‌اندرکاران قصه و رمان می‌دانند که آن چه راجع به پیامبر نوشته شده، نسبت به آثاری که درباره بسیاری از ائمه (ع) از جمله امام علی (ع)، امام حسین (ع) و امام رضا (ع) نوشته شده بسیار کمتر است. حالا این که چرا، لابد و حتماً دلائلی دارد که جای طرحش این جا نیست. به هر تقدیر، از این جهت، پیامبر عزیز ما واقعاً مظلوم است. شما راجع به بسیاری از ائمه و یا حتی بسیاری از بزرگان اسلام، قصه‌ها و نوشته‌های بسیار دارید. اما همین که نویسنده‌ای بخواهد آن طور که باید و شاید از جزئیات زندگی پیامبر، حوادث، ماجراها، فرازها و فرودها و سبک زندگی پیامبر چیزهایی جستجو کند که در نوشتن یک رمان و یا حتی یک داستان کوتاه به کارش بیاید، چیز زیادی پیدا نمی‌کند.

نه این‌که چیزی نباشد؛ هست، اما جستجو کردن و پیدا کردن این منابع، هم وقت زیادی می‌خواهد، هم قدری تخصص، هم قدری آشنایی با این منابع که عمدتاً عربی هستند. لذا می‌بینم در بسیاری از قصه‌هایی که راجع به ایشان نوشته می‌شود، راجع به موضوع و سوژه، تنوع زیادی به چشم نمی‌آید. چرا؟ برای این‌که متأسفانه نویسنده

زحمت زیادی به خود نمی‌دهد که راه بیفتد، این در و آن در بزند، به کتاب‌شناسان مراجعه کند، به کتابخانه‌ها سر بزند و سوژه‌های جالب و مطرح نشده و بکر پیدا کند و قصه‌هایی بنویسد که خوانندگان را به تحسین وادارد.

خوب، این وسط، این مشکل را چه کسانی باید حل کنند؟ به نظر بنده خوانندگان، کمترین سهم را دارند، چرا که خواننده، حق دارد طالب قصه و رمان‌هایی درباره پیامبرش باشد، اما تخصصی هم در پیدا کردن کتاب‌های دست اول تاریخی ندارد، چه باید بکند؟ طبیعی است که به دنبال آثار قصه‌نویسان روز بگردد و حالا اگر نویسندگان معتقد و هنرمندی باشند که بتوانند سراغ از کتاب‌های دست اول بگیرند، این مشکل تا حد زیادی برطرف می‌شود. لذا، هدف برگزاری جشنواره خاتم این بود که:

۱. در یک همت جمعی، کتاب‌هایی راجع به حضرت خاتم(ص) تولید شود و عطش آشنایی با پیامبر عزیزمان را قدری فرونشاند.



۲. نویسندگان، اعم از حرفه‌ای و غیرحرفه‌ای، سر شوق بیایند و جهت هرچه پربار کردن این قصه‌ها، در جستجوی پیدا کردن منابع اصیل باشند.
۳. جشنواره، به هیچ محدوده سنی، تخصصی، مرزی، جغرافیایی و زبانی قائل نباشد.
۴. در یک مسابقه، که بر پایه مهر و محبت پیامبر بنا شده، همه و همه بتوانند دور هم بیایند، با هم آشنا شوند و زمینه همکاری‌ها و مساعدت بین همه دوست‌داران حضرت خاتم، پیش بیاید و در آینده از مرزهای جغرافیایی ایران بگذرد.
۵. و شاید مهم‌تر از همه این‌که، این جشنواره بتواند در حد و حدود توانایی خود، اسوه و الگویی را که همه خوبی‌ها را یک جا و با هم دارد، به جهان پرآشوب این روزگار معرفی کند.

○ جایگاه پیامبر در داستان و رمان فارسی و غیرفارسی چقدر است؟

● حقیقت مطلب، این است که جایگاه پیامبر اعظم در کشورهای اسلامی، و هم در کشورهایی که عده بسیاری از آن‌ها طالب مطالب حق و آرمانی و انسانی هستند، جایگاه والایی باید داشته باشد، چرا که پیامبر اسلام خاتم پیامبران و حاتم راهنمایان الهی است. پیامبر اسلام از جانب خدا برای عده‌ای در یک محدوده زمانی و جغرافیایی انتخاب نشده، پیامبر خاتم آمده است که نذیر و بشیر برای کل جامعه انسانی باشد.

لذا وقتی راجع به قصه و قهرمان در راستای زندگی پیامبر حرف می‌زنیم، باید به این نکته توجه کنیم که این جایگاه و تثبیت آن، یک وظیفه عمومی انسانی-اسلامی است. دریغ و صد افسوس که در این زمینه، این جایگاه در میان حتی علاقه‌مندان به این شخصیت الهی و منحصر به فرد جهانی، به جایگاه مطلوب خود، نرسیده است.

شما حساب کنید در همین ایران و دیگر کشورهای مسلمان، راجع به افراد دست چندان تاریخی و علمی و اجتماعی چقدر کار شده! راجع به کسانی که به اندازه تار مویی نسبت به پیامبر، از بزرگی و عظمت و مزایای اخلاقی مورد نیاز بهره‌مند نیستند، به دلایل خواسته و ناخواسته، راجع به آن‌ها کار شده و چقدر تبلیغات می‌شود و عمر بسیاری از خوانندگان ناآشنا به رمز و راز حیات راه‌دیده می‌دهد. کتاب‌هایی راجع به بسیاری از

آدم‌ها که به یک بار خواندنش هم نمی‌ارزد. آن وقت بیاییم حساب کنیم که بشریت و به خصوص مسلمانان که مدیون خدمات پیامبر خاتم بوده و هستند، در ایجاد جایگاه پیامبر چقدر نقش آفرین بوده‌اند؟ باید روزگاری فرابرسد که دنیا، حضرت خاتم را آن‌طور که باید و شاید بشناسد و بفهمد خداوند چه گوهری را آفریده است. این گوهر بعد از هزار و چندین سال متأسفانه هنوز ناشناخته است.

پیامبر اسلام، پیامبری است که از نو باید شناخت! جایگاه پیامبر متأسفانه در حیطه داستان‌ها و رمان‌های فارسی و غیرفارسی از جایگاه مطلوبی برخوردار نیست. شما ببینید جامعه مسیحیت، در مورد حضرت عیسی (ع) چقدر کار کرده، چقدر رمان نوشته، چقدر فیلم ساخته و ما هم چنان نشسته‌ایم و منتظر یک معجزه‌ایم که کسی یا کسانی پیدا شوند با نوشتن قصه‌ای و رمانی، کاری کارستان کنند، غافل از این‌که همین نویسندگان معتقد به آرمان‌های الهی هستند که باید بدانند که می‌توانند. فقط کافی است همتی کنند و هر یک در حد خود، جایگاه پیامبر را در قصه‌های خود به ظهور برسانند. این کار، کار عشق است.

○ تأثیر این جشنواره روی نویسندگان برای تولید آثار مرتبط با موضوع پیامبر چقدر است؟

● هر کاری که شروع می‌شود، بالاخره در حد خودش تأثیرگذار است. نمی‌خواهم بگویم این جشنواره معجزه کرده است، نه، کاری است که به همت عده‌ای از علاقه‌مندان، سال‌هاست شروع شده و آثار خوبی از خود به جا گذاشته است. اعتراف می‌کنم که روز نخست، فکر نمی‌کردیم در عرض چند سال، چه به لحاظ کمی و چه کیفی، شاهد این تحول هر چند کوچک باشیم. اما حالا اعتراف می‌کنیم که به یمن کمک خود حضرت خاتم (ص)، بالاخره بسیاری از نویسندگان علاقه‌مند (و به خصوص غیرحرفه‌ای‌ها) وارد این حوزه شده‌اند و هر سال یک بار شاهد آثاری هرچند کم، اما بسیار شوق‌انگیز و امیدوارکننده هستیم.

حالا نویسندگانی پیدا شده‌اند که به دور از جنجال قصد خودنمایی و این جور چیزها، در عین گمنامی، با کمک خدا، از نام‌آوران قصه‌های زندگی پیامبر خواهند شد. حالا این

پیامبر اسلام،
پیامبری است که
از نو باید شناخت!
جایگاه پیامبر متأسفانه
در حیطه داستان‌ها
و رمان‌های فارسی
و غیرفارسی
از جایگاه مطلوبی
برخوردار نیست

جشنواره دوستدارانی پیدا کرده که هر سال دست به قلم می‌برند و آثاری جدید ارائه می‌دهند. این‌ها یک نشانه است.

این تأثیر تا آن جاست که با جلساتی که در طول سال با این نویسندگان در شهرهای دور و نزدیک داریم، شاهدیم که حرفه‌هایی در روح و جان و ذهن این عزیزان زده شده و جویای راه حل‌هایی از جانب حرفه‌ای‌های متعهدند و این جای امیدواری است.

○ برای رونق بیشتر این جایزه و فراگیر شدن آن چه باید کرد؟

● بنده، با رونق این جایزه‌ها، به لحاظ مادی چندان اعتقادی ندارم! به آن طرف

آب، کاری ندارم که قصدشان از بعضی جشنواره‌ها و فستیوال‌ها و معرفی افراد هدیه و جایزه‌های آن چنانی چیست و چه اغراضی در پشت صحنه است.

اما در این دیار، از دیرباز تاکنون، شاهد بوده و هستیم که ارزش کار به محتوا و آثار جنبی آن در جامعه است، و نه به آن چیزی که نصیب یک فرد می‌شود.

شما نگاه کنید آن‌ها که بدون چشم داشت، قصه‌ها نوشته‌اند و شعرها سروده‌اند و حکایت‌ها فراهم آورده‌اند و در حد خودشان شاهکارهایی به جا گذاشته‌اند، چند درصدشان بخاطر اجر مادی، وارد این عرصه‌ها شده‌اند؟ حالا کاری نداریم که عده‌ای فهیم و دلسوز، جهت تشویق به این افراد صله‌ها داده‌اند و به گونه‌ای مادی هم از آن‌ها تجلیل شده است، اما هدف اصلی آن نویسنده، کسب جایزه نبوده است، که حالا انتظار داشته باشیم هر چه اجر مادی کار را بالا ببریم، آثاری عجیب و غریب به دست خواهند داد. این تجربه‌ای است که نباید فراموش شود.

نویسنده مسلمان و آگاه و دلسوز زمان ما، اگر به قصد تجارت و کسب جایزه، دست به قلم ببرد، کارش در درازمدت از رونق خواهد افتاد، اما آن‌که به قصد قربت و مهر و محبت انسانی و عاطفی و الهی می‌نویسد، خداوند حتماً کارش را به سامان خواهد رساند و کارش خواهد ماند.

اگر بخواهیم از جمع بزرگان، دانشمندان، علماء، فرهیختگان، شاعران و نویسندگان کتاب‌هایی بسیار، که برای نامشان هفتاد من مثنوی کاغذ می‌شود نام ببریم، عمدتاً در گمنامی و تنگناهای سخت زندگی و معیشت، و فقط به عشق ماندن این گوهرهای ناب، عمر و جان و توان گذاشته‌اند، چه ایرانی و چه فرنگی! چه مسلمان و چه غیر مسلمان! حافظ و مولوی و فردوسی و علامه حلی و ملاصدرا و شیخ بهائی و شیخ طوسی و شیخ مفید و علامه طباطبایی گرفته تا اقبال و گوته و ویکتور هوگو، تا برسد به نویسندگان و شاعران و ادیبان فهیم و دست از دنیا کشیده همین صد سال گذشته، چند درصدشان در طلب جایزه دست به قلم برده‌اند؟ با کدام وعده و وعید؟ و با کدام قرارداد؟

بله، ائمه عزیز ما، به فلان شاعر و فلان سخنران که در دفاع از مکتب و طرح مباحث عقیدتی و آرمانی و عشق الهی کار می‌کردند، صلّه می‌دادند ولی مهم این جاست که آنان اولاً برای صلّه چیز نمی‌نوشتند و بسیاری‌شان به ائمه پیغام می‌دادند آقا جان، ما برای صلّه چیز نوشته‌ایم و گاه آن را هم پس می‌فرستادند! حالا شما این برخورد را در کنار رسم و رسوم جدید بگذارید که شاید (نمی‌دانم) اگر وعده و وعیدی در کار نباشد، باز هم کسانی پیدا خواهند شد که دست به قلم ببرند؟!

این یک درد است. یک درد که باید برای علاج آن راهی پیدا کرد. علاج درد مخارج بالا و گرانی و گرفتاری نویسندگان، با این جوایز حل نمی‌شود، سهل است که بهره‌ای هم دست ندهد.

○ رابطه داستان با واقعیت چیست؟ نویسنده چگونه می‌تواند به ساحت پیامبر نزدیک شود؟

● داستان شرح هنری و ذوقی و احساسی یک واقعیت است. هنر و ذوق و احساسی که البته صرف تخیل نیست و پایه‌های آن بر شالوده یک واقعیت منبعث از حقیقت است. داستان چیزی نیست جز رنگ و لعاب و نقش‌هایی بر یک بنای استوار و محکم و خوش‌ساخت که اثرش چیزی نیست جز آن که بیننده را از دور به خود جلب می‌کند، اول چشمش را نوازش می‌دهد، بعد او را به درون می‌کشاند و محو زیبایی‌هایش می‌کند و سرانجام، وی را از چنین بنایی که ذره ذره ساختنش حکایت از فهم و معرفت معمار است، متحیر می‌سازد تا بر ساخت چنین بنائی آفرین گوید.

کار داستان‌نویس، این نیست که چیزهای نبوده و نشده را هست و بود نشان دهد. کارش این است که بودها و شده‌ها را از غبار فراموشی و غفلت بزدايد و حکایت‌های حقیقی و واقعی را با صوتی دلپذیر و آوایی دل‌انگیز بر شنونده‌ها برخواند.

خوانند هم بسیاری از واقعیت‌ها را به صورت قصه برای پیامبرش و برای اهل عالم بازگو می‌کند. وگرنه می‌توانست مفهوم یک واقعیت و یک ماجرا را بدون هیچ ظرافت ادبی، به صورت یک دستورالعمل خشک، برای پیامبرش نازل کند.

انسان‌ها هم همین را از خدا آموخته‌اند: جناب سعدی می‌توانست به جای آن همه حکایت‌های شیرین و جذاب و آمیخته به نثر مسجع گلستان، خیلی محکم و جدی، بدون آن همه آرایه‌ها و نکات دل‌پذیر نهفته در دل واژه‌ها، حرفش را با مخاطب بزند. نویسندگان هم می‌توانند بدون ایجاد فضاهای تخیلی و یا گره‌های حسرت‌زا و گوشه‌های شوق‌انگیز، موضوعی اجتماعی یا تاریخی را بدون رنگ و لعاب احساسی بنویسد، اما چرا این اتفاق نمی‌افتد؟ و چرا قصه‌ها و حکایت‌ها از نطق و خطابه‌های هر چند پر مغز، بیشتر اثر می‌کند و گوش را به شنیدن وامی‌دارد؟ برای همین ظرافت‌ها و آرایه‌ها و توجه به احساس درون مخاطب است.

اصولاً کارهای هنری ماندگار است. هنر از هر نوعش اثری ماندگار دارد و واقعیت‌ها را جلا می‌بخشد و رابطه‌ای دیرپا، میان اصل موضوع با مخاطب برقرار می‌سازد. واقعیت، اصل یک غذاست با تمام خواصش، اما به هر حال نمک می‌خواهد و طعم‌دهنده‌ای که آن را بر خورنده لذت‌بخش کند و خاطره آن را همیشه بتواند با خود مزه مزه نماید.

فرق بین قصه‌های قرآن که کلام خداست، با قصه‌هایی که بشر می‌نویسد، این است که حکایت‌ها و قصه‌های خدا عین واقعیت و حقیقت است بدون ذره‌ای کم و بیش. اما چرا خداوند در قرآن این همه مثل آورده است؟ برای این که فهم بشر را به آن واقعیت نزدیک کند. خدا مثل‌هایی می‌زند که بشر بفهمد و موضوع را آن طور که باید باشد، به نظر مجسم کند، بدون ذره‌ای تخیل واهی.

اما دست بشر از این توانایی کوتاه است. بشر فقط می‌تواند روش خدا را مد نظر قرار دهد و الگو بگیرد و سعی کند در بیان موضوع، از دایره حق بیرون نرود واقعیت مطلب، آن چیزی است که هست، اما حقیقت مطلب آن چیزی است که باید باشد و این برای بشر البته که کاری سخت است.

رابطه داستان با حقیقت مثل رابطه تشنگی و آب است. تشنگی یک واقعیت است، و آب حقیقی است که می‌تواند جواب‌گوی تشنگی باشد. داستان مثل ابری است که بر خشکی کویر سایه می‌اندازد و گاه با ذراتی از حقیقت کلی آب، تشنگی تشنگان را کمی فرو نشاند، بدون آن که واقعیت کویر را انکار کند.

حالا با این توصیفات، در موضوعی که مد نظر ماست، یعنی نزدیک شدن به ساحت پیامبر از طریق قصه و داستان، حد و حدود ماها به عنوان نویسنده چیست؟ چگونه می‌توان از اخلاق و رفتار و کردار پیامبر حکایتی آورد که هم واقعیت داشته باشد، هم حاوی حقیقت ماجرا باشد، هم خواننده را با خواندن آن بر سر شوق آورد و هم از تخیلات واهی بشر دور باشد؟ این واقعاً کار سختی است. این جا شاید فقط معجون «هنر» باشد که در بعضی قلم‌ها نهفته است و فقط عده‌ای آن را پیدا می‌کنند و از آن بهره می‌جویند.

قصه‌هایی می‌خوانیم که نویسنده بسیار کوشیده است تا قصه‌ای مثلاً جذاب از پیامبر ارائه دهد. موفق هم هست، خواننده را هم نشئه می‌کند، اما شخصی را که در نظر مجسم می‌کند، ربطی به شخصیت واقعی پیامبر ندارد! قصه‌ای عاریه‌ای است که فقط شبهی از کردار و رفتار پیامبر دارد. چیزهایی را ندیده و چیزهایی را بر واقعیت افزوده است.

این قصه‌ها، قصه‌هایی نیست که نویسنده گمان کند به ساحت پیامبر نزدیک شده است. نزدیک شدن به ساحت پیامبر، شاید این باشد که واقعیت و حقیقت آن رفتار و کردار، بر جان و ذهن خواننده اثری بگذارد، بدون آن که در آرایش صحنه، مبالغه کند. شاید اثری ماندگار از پیامبر و نزدیک شدن به ساحت ایشان، پیرایش زندگی آن عزیز از غبار خیال و گمان و قیاس و وهم باشد.

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم
 از هر چه گفته‌اند و نوشتند و خوانده‌ایم
 مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر
 ما هم چنان در اول وصف تو مانده‌ایم. ●

شیوه مدرن روایت در خدمت وقایع تاریخی

سجاد خالقی، رتبه دوم جشنواره خاتم، سال پنجم

یادداشت

یکی از دغدغه‌های همیشگی طیف ما به خصوص من این است که بتوانیم مسائلی مذهبی را در قالب داستان و رمان جای بدهیم. همیشه در طول سال‌های مختلف این را داشتیم ولی نهایت کاری که انجام می‌شد نوشتن یکی از وقایع تاریخی یا ویژگی ائمه و معصومین به صورت داستانی بود. ولی این‌که چطوری بتوانیم این درام و شیوه مدرن روایت را با داستان‌ها و وقایعی که تاریخ هستند یکی بکنیم و این‌ها را با هم یک داستان خوب ارائه بدهیم، دغدغه خیلی از نویسندگان هنوز هم هست.

هنوز هم خیلی به شیوه و حالت موفق و کاملی نرسیدیم. یک اتفاقاتی افتاده به قول معروف چراغ‌هایی روشن شده ولی این‌که تئوریزه شود و همیشه بتوانیم این کار را انجام بدهیم، نه این اتفاق نیفتاده. مثلاً ما در جشنواره رضوی که مدت‌هاست برگزار می‌شود هنوز که هنوز است خیلی داستان‌های فاخر و قابل ارائه‌ای به سمت جامعه نداریم. چون هنوز نتوانستیم این دو تا را با هم یکی کنیم. ولی خوب جایزه داستان خاتم هم یکی از همین جشنواره‌ها بود که می‌شد داخل آن تلاش کرد تا این اتفاق بیفتد. اما در کل نمی‌شود خیلی به وجه خود شخصیت پیامبر پرداخت. این یکی از

راهبردهایی است که یک نفر ممکن است عمل کند و مد نظر داشته باشد که بخواهد امروزی بنویسد. ولی به نظرم نگاه عمیق تر و بزرگ تر از این حرف‌ها باشد که ما بگوییم فقط وجه مثلاً مهربانی یا وجه یتیم‌نوازی یا وجه رفعت دشمنان و بخشش دشمن مد نظرمان باشد. من به قضیه این طور نگاه نکردم بیشتر کلیت پیامبر یا کلیت پیامبری اصلاً و رسالت در ذهنم بود. این که چقدر موفق شدیم و توانستیم این جور که می‌خواهیم انجام بدهیم یک مسئله دیگر است، ولی تلاشمان را کردیم.

نویسنده‌ها به خصوص نویسنده‌های ایرانی باید دغدغه‌شان این باشد؛ جای این که بخواهیم از مسائل گذشته، قصه‌ها و زندگی‌نامه‌ها داستان دریاوریم، بتوانیم خودمان برای نقشی که نقش امروز باشد و مخاطبی که شاید خیلی علاقه‌مند به این ژانر نیست ولی می‌تواند علاقه‌مند بشود داستان‌های جدید خلق کنیم. با استفاده از ژانرهای مختلف، با استفاده از هنر نویسندگی، با استفاده از گونه‌ها و قالب‌های جدید نوشتن مثل جستار، روایت نویسی و چیزهای دیگر می‌توانیم این کارها را انجام بدهیم. آن وقت شاید جشنواره رضوی، خاتم و جشنواره‌هایی از این دست تأثیرگذاری‌شان بیشتر و بهتر شود. ●

چالش نویسندگان دینی

علیرضا ارسنجانی، نویسنده

یادداشت

نام داستان پیامبر (ص) که می‌آید، گمان می‌رود قرار است با روایت‌های تاریخی و تکراری از زندگی ایشان مواجه شویم. اما داستان، یک قالب ادبی است که ویژگی‌های آن تعریف آشکاری دارد که برای داستان‌نویسان و خوانندگان آشناست. مهم‌ترین ویژگی داستان (که آن را از روایت سوا می‌کند)، عنصر تخیل است. به این معنی که بخش گسترده‌ای از یک داستان را تخیل نویسنده می‌سازد. مسلمانان یا از طریق منبر یا از راه کتاب‌های دینی دوره‌ی مدرسه تا دانشگاه، با رخدادهای سال‌های نبوت پیامبر (چه در مکه و چه در مدینه) آشنا هستند. امروزه با گسترش اینترنت، رخدادهای دیگر صدر اسلام نیز در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفته. در تمام روایت‌های مسلمانان، معصومیت، برگزیدگی و حرمت ویژه‌ی پیامبر (ص) مد نظر بوده. چندان‌که راویان و سیره‌نویسان، با دقت بسیار بالا و احتیاط در این مسیر گام برداشته‌اند تا مبادا ذره‌ای خطا در نگارش زندگی ایشان رخ دهد. این احتیاط تا جایی دست هنرمندان را بسته که بیش‌تر نویسندگان و هنرمندان، ترجیح داده‌اند به این محدوده (شخصیت پیامبر) ورود نکنند. چالشی که نویسندگان مسیحی درگیر آن نیستند؛ هنرمندان مسیحی، به راحتی تمام توان خود را به کار می‌گیرند برای معرفی

شخصیت حضرت عیسی (ع). داستان و رمان می‌نویسند، روایت‌های گوناگون از شخصیت ایشان ارایه می‌کنند (انجیل‌های چهارگانه) و نقاشی و مجسمه و نمایش‌نامه و فیلم سینمایی و سریال تلویزیونی می‌سازند. اما هنرمندان مسلمان با محدودیت‌های درون‌دینی روبه‌رو هستند و اجازه‌ی تولید هر محتوایی را در مورد شخصیت پیامبر (ص) به خود نمی‌دهند.

به عنوان نمونه، فیلم سینمایی «رسالت»، ساخته‌ی مصطفی عقاد (که در ایران به نام محمد رسول الله شناخته شده است)، اگرچه یک اثر جذاب و ماندگار در مورد دوران نبوت پیامبر است، با این حال کماکان می‌توان آن روایت تاریخیِ تصویری دانست. چراکه عنصر تخیل در آن دیده نمی‌شود.

آن‌چه تاکنون به نام داستان پیامبر شناخته می‌شد، همان روایت‌های واقعی و مستند است که از سیره‌ها و کتاب‌های تاریخی استخراج شده است. در بهترین حالت موجود هنری، کتاب‌های داستانی ارزش‌مندی ویژه‌ی کودکان تولید شده که توانسته تاحدودی در شناساندن شخصیت پیامبر (ص) به کودکان کمک کند. این کتاب‌ها با بهره‌گیری از تصاویر رنگارنگ و جذاب و زبانی شیرین و داستانی، تخیل کودکان را تقویت کرده تا حضور پیامبر را در کنار خود حس کنند. نخستین تجربیات کودکی و ماندگارِ نویسنده‌ی این نوشتار در شناخت شخصیت پیامبر از این دست کتاب‌ها بوده، نه روایت‌های شفاهی و تاریخی آن بزرگوار.

آن‌چه پژوهشگران مغزی و روانی دریافته‌اند آنست که قصه‌محوری، کهن‌الگوی تثبیت‌شده و غیرقابل انکار تمامی انسان‌هاست. ساده‌سخن آن‌که انسان‌ها بسیار تمایل دارند به شنیدن و گفتن قصه. از این رو آموزش‌های اولیه‌ی کودکان، چه از نظر زبانی و چه از نظر اخلاقی با شنیدن قصه‌ها شکل می‌گیرد. خداوند نیز کتاب قرآن را احسن‌القصص نامیده. یعنی پیچیده‌ترین آموزش‌های دینی و فلسفی با زبان داستان قابل فهم و انتقال است. تصور کنید اگر انسان توانایی درک داستان را نداشت، به چه ابزاری می‌شد آفرینش، هبوط و آینده‌ی انسان را برای او شرح داد؟

آشکار است که خداوند برای ارتباط با انسان‌ها، نخست ذهن قصه‌مندی را در انسان

خلق کرد، سپس مفاهیم و دستورات خود را از طریق داستان به انسان منتقل کرد. به عنوان نمونه، اگر حضرت موسی (ع) از کوه «سوگند» (سینا) پایین می آمد و بی مقدمه، ده فرمان را به قوم خود اعلام می کرد، آیا کسی از او می پذیرفت؟ اما حضرت موسی (ع) پس از بازگشت از کوه سوگند، قصه ی خود را برای قوم تعریف کرد که:

من در درخت نوری دیدم. صدایی از آن به گوشم رسید. گفت: «اَئِی اَنَا رَبُّکَ فَآخَلَع نَعْلِکَ اِنَّکَ بِالوَادِّ الْمُقَدَّسِ طوی.» (من پروردگار تو هستم. نعلینت را در بیاور که اکنون در سرزمین مقدس طوی هستی. طه ۱۲)

در ادامه ده فرمان خدا را به بنی اسرائیل منتقل می کند. می بینیم که در این آیه (و آیه های قبل و بعد)، عناصر داستانی از جمله تصویر، کنش، دیالوگ و اقلیم در آن به زیبایی گنجانده شده.

بر این اساس، داستان (به گمان نویسنده ی این نوشتار) بهترین ابزار انتقال مفاهیم به انسان هاست. چه، امروزه با تجربه و گذر از راه های دیگر هنری، از جمله نقاشی و مجسمه سازی و دیگر هنرهای تجسمی، هنرمندان نگاه جدی تری به داستان کرده اند. به ویژه دانشمندان روان شناسی تحلیلی معتقدند داستان، تنها راه آموزش مفاهیم انسانی و امر قدسی است. به عنوان نمونه، یونگ، اروین یالوم و شینودا بولن و دیگران، به اسطوره ها بازگشته اند تا مفاهیم معنوی را در قالب داستان آموزش دهند.

بگذریم...

خوش بختانه از عمر داستان در ایران (با تعریف و ساختار نوین جهانی) چند دهه

**در تمام روایت های
مسلمانان، معصومیت،
برگزیدگی و حرمت ویژه ی
پیامبر (ص) مد نظر
بوده. چندان که راویان و
سیره نویسان، با دقت بسیار
بالا و احتیاط در این مسیر
گام برداشته اند تا مبادا ذره ای
خطا در نگارش زندگی
ایشان رخ دهد**

بیش تر نگذشته. از طرفی (شوربختانه) داستان نوین با واسطه‌گری اروپاگشتگان ایرانی وارد ادبیات داستانی شد. یعنی نخستین نویسندگان داستان کوتاه و رمان (قالب‌های نوین) ایرانی بودند که دهه‌های سی و چهل، هم‌زمان با داستان کوتاه و رمان، گمان می‌کردند باید فرهنگ غرب را برآمان به ارمغان بیاورند.

شاید از بدشانسی ما ایرانی‌های علاقه‌مند به ادبیات بود که اروپاگشتگان ایرانی دهه‌های نام‌برده، تحت تاثیر هیجان‌ات فلسفی و حزبی اوایل قرن بیستم اروپا (به‌ویژه فرانسه) قرار گرفتند. اگزیتنسیالیسم (بخوانید پوچ‌گرایی) و کمونیست (بخوانید مذهب غالب نیمه‌ی نخست قرن بیستم) دو منبع مهم بودند برای تغذیه‌ی نویسندگان نسل نخست داستان نوین جهان. ادبیات داستانی نوین ایران نیز از ترکش‌های این دو انفجار در امان نماند.

داستان‌نویسان نوین دهه‌های سی و چهل ایرانی (به تبعیت از غرب)، گمان کردند راز نهفته‌ی جهان را کشف کرده‌اند و به‌عنوان داروی شفابخش، داستان‌های خود را بر این دو ستون استوار کردند. بر این گمان پافشاری کردند که اسطوره‌های ایرانی و ادبیات کهن ایران، فاقد ارزش‌اند. چرا که هم در زمان پیش از اسلام و هم پس از اسلام، داستان‌ها و اسطوره‌های ایرانی همواره با عنصر دین (زرتشت و اسلام) آمیخته است. غافل از این‌که خود نویسندگان اروپایی پس از تجربه‌ی تلخ جنگ‌های جهان‌گیر اول و دوم، دست‌به‌قلم شدند تا باورهای کهن خود را زنده کنند.

اندیشه‌ی حاکم پیش از جنگ اول اروپا بر این استوار بود که مدرنیته پاسخ‌گوی تمام پرسش‌ها و نیازی‌های انسان است. اما شتاب و رقابت کشورها بر سر کسب منابع، جهت رسیدن به مدرنیته، جنگ‌های جهانی اول را شعله‌ور کرد. نتیجه آن‌که گروهی اندیشمندان (و نویسندگان) که تنش‌های پیش از جنگ دوم را حس می‌کردند، بر آن شدند تا با ابزار ادبیات، نگاه جامعه‌ی ملتهب را به اساطیر، انجیل، مسیحیت و در کل معنویت بازگردانند.

به‌عنوان نمونه، «نویل گاردار» کتاب «ایمان شما ثروت شماست». این کتاب برداشتی آزاد از انجیل است که از آغاز تا پایان، آموزه‌های معنوی را با ارجاع به داستان‌های انجیل منتقل



می‌کند. یا کتاب «آخرین وسوسه‌ی مسیح» (فارغ از تایید محتوا) در نیمه‌های قرن بیستم منتشر شد تا از نو به زندگی حضرت عیسی (ع) و کارکرد اجتماعی و الهی ایشان نگاه شود. «مسیح بازمصلوب» اثری دیگر از کارانتزاکیس است که در قالب رمان به بازآفرینی زندگی عیسی (ع) می‌پردازد. از آن جا که این نوشتار تلاش دارد اهمیت داستان پیامبر اسلام (ص) را در قالب‌های نوین بررسی کند، نمونه‌های چندانی در دست نیست که هم‌چون مسیح بازمصلوب، زندگی انسان‌های امروزی را سوق می‌دهد به سازگاری با زندگی حضرت عیسی (ع).

در ده سال گذشته، درباره‌ی پیامبر خاتم، رمان‌های ارزشمندی نوشته شده که خواندنی، جذاب و متفاوت‌اند از روایت‌های تاریخی. رمان‌هایی هم‌چون «سه‌کاهن» از مجید قیصری، «محمد» از ابراهیم حسن بیگی، «آنک آن یتیم نظرکرده» از محمد رضا سرشار، مجموعه‌ی ۹ جلدی پیامبر (ص) از نقی سلیمانی، «به امین بگو دوستش دارم» از مریم راهی، «وقتی دلی» از محمد حسن شهسوارنوی نوشته شده‌اند و علاقه‌مندان داستان را به خود جذب کرده‌اند، اما کماکان این رمان‌ها در صدر اسلام مانده‌اند. کتاب‌های نام‌برده یا داستان تاریخی‌اند، یا بازآفرینی داستانی زندگی پیامبر، یا در بهترین حالت، رمانی هستند که شخصیت (های) اصلی، با فاصله‌ای دور از پیامبر، اما تحت تاثیر ایشان، کنش‌ها و مسیر تحولی را طی می‌کند. رمان‌های بسیاری نیز داریم که در مورد گرایش به اسلام، یا بازگشت (توجه بیش‌تر) به

دین اسلام نوشته شده که ارزشمند و امروزی اند. به عنوان نمونه «لبخند مسیح»، از سارا عرفانی ماجرای آشنایی یک جوان مسیحی با اسلام از طریق ایمیل‌های یک مسلمان را نشان می‌دهد، اما شخصیت پیامبر اسلام در آن نقش چندانی ندارد.

تنها اقدام جدی و پیش‌رو جهت معرفی و پرداخت شخصیت پیامبر اسلام در قالب داستانی نوین، از سوی دفتر نشر فرهنگ اسلامی صورت گرفته، آن هم برگزاری جایزه‌ی خاتم است. نزدیک به ده سال است که دفتر نشر فرهنگ اسلامی، نظر نویسندگان چیره‌دست و جوان را به خود جلب کرده تا مستقیم درباره‌ی شخصیت پیامبر اسلام داستان کوتاه بنویسند. تاکنون که هشت دوره جایزه خاتم برگزار شده، داستان نویسان آرام و با احتیاط دارند به شخصیت پیامبر نزدیک می‌شوند.

نوشتن داستان در مورد پیامبر، به جهت محدودیت‌های درون دینی و حرمتی که اسلام برای ایشان قایل شده، به سادگی نوشتن برای عیسی (ع) نیست، اما غیرممکن هم نیست. چرا که پیامبر اسلام تنها پیامبری است که تمام جزئیات زندگی ایشان در کتب تاریخی نوشته شده. به غیر از شخصیت اجتماعی، دینی و سیاسی و غزوات، ویژگی‌های فردی ایشان را نیز در دسترس داریم. به طوری که اندازه‌ی طول موها و محاسن ایشان، عطر ایشان، آداب غذا خوردن، آداب راه رفتن، لباس پوشیدن، زندگی خانوادگی، اثاث زندگی، بیماری‌ها، نظافت شخصی، مسواک زدن و جزئیات دیگری از رفتار و کنش‌ها در کتاب‌های سُنن ثبت شده است. از سویی دیگر، شأن نزول آیات قرآن، یک‌به‌یک در کتاب‌های تاریخی آمده که هرکدام، رخدادی از زندگی پیامبر یا اطرافیان ایشان را روایت می‌کند. هم‌چنین بعد از جایگاه پیامبری، شخصیتِ کاریزماتیک، و هوش هیجانی ایشان موجب شده تا تأثیرگذارترین انسان در دوهزارسال گذشته باشند. در نتیجه در پرداخت شخصیت‌های داستانی می‌شود به‌گونه‌ای عمل کرد که با خواندن داستان، شخصیت ایشان تداعی شود، بی‌آن‌که مستقیم ایشان را در یک داستان امروزی بیاوریم.

امید است نویسندگان علاقه‌مند به پیامبر خاتم، خلاقیت خود را به‌کارگیرند و داستان‌هایی خلق کنند که شخصیت پیامبر در شخصیت‌های داستان‌های امروزی

متبلور شود. ●

توقع ما از جشنواره خاتم به اندازه خودش است

دکتر محسن پرویز، عضو هیئت علمی سال هفتم جشنواره خاتم

یادداشت

نگاه دوستانی که در ابتدا به فکر راه‌اندازی این جایزه افتادند، این بود که در خصوص پیامبر اکرم (ص) کار درخور به اندازه کافی انجام نشده. البته در جریان هستی‌د یک سری کارهایی در این زمینه مثل سایر موارد انجام شده اما آثار کمی در این زمینه هست. الان هم حتی ما اگر بخواهیم برویم نگاه بکنیم هم چنان می‌بینیم که نقیصه در این زمینه فراوان داریم و اشکالات زیادی در این زمینه وجود دارد. کم‌لطفی‌هایی وجود دارد و به همین دلیل دوستان به فکر افتادند که در این زمینه تلاش بکنند تا نویسندگان را توجه بدهند به این نقیصه و در این زمینه فعالیت داشته باشند. خوب به حمدالله موفق بودند و این اتفاق افتاد.

توجه نویسندگان مذهبی شاید حدود ۶۰-۷۰ سال پیش به سمت نوشتن داستان‌های مذهبی جلب شد و افراد شروع کردند به نوشتن و تلاش برای انتقال مفاهیم و سرگذشت بزرگان دینی به شکل داستان. که نتیجه آن پدید آمدن یک مجموعه‌ای از آثار در همان مقطع زمانی شد اما در آن جا هم باز حضور پیامبر کم‌رنگ است. ما در اصل علی‌الخصوص قبل از انقلاب آن قدری که شاید به ائمه پرداختیم و در بین ائمه هم به امام حسین (ع) و حضرت علی (ع) پرداخته شده به پیامبر پرداخته نمی‌شد. کما این‌که این قضیه بعد

از انقلاب هم هم چنان تداوم داشت تا این که تقریباً دو دهه بعد از انقلاب با تذکراتی که داده شد و روشن بینی بیشتری که از جامعه روشن فکری مذهبی ما اتفاق افتاد، خلاء این نکته بیشتر احساس شد و تلاش شد که به این سمت توجه بیشتری شود و کارهای بهتری انجام بگیرد. چند رمان بزرگ یا چند مجموعه داستان خوب قبل و بعد از انقلاب راجع به پیامبر اکرم نوشته شد. آثار خوب و خواندنی است. همین الان هم جزء دسته‌ی آثار قابل تأمل هستند.

خلاصه بر همان طرح محدود ماند و به نظرم در این زمینه خیلی فعالیتی نداشتیم. بعد از دهه ۸۰ توجه بیشتری به این سمت جلب شد اما باز هم شما تعداد آثاری که راجع به پیامبر اکرم هست را خیلی زیاد نمی‌بینید. منظورم این است که درخور شأن مقام در حد و اندازه‌ای که ما تصور می‌کنیم باید باشد، در آن حد و اندازه هنوز هم نیست و خب بالاخره خودش نکته‌ای است دیگر. باید به آن توجه ویژه‌تری می‌شد و با جشنواره خاتم



تلاش شد که این اتفاق بیفتد اگرچه باز هم من تصورم این است که هنوز ما خیلی جای کار داریم مخصوصاً که قرارمان بر این باشد که سیره پیامبر اکرم را الگو قرار بدهیم و بر اساس سیره بخواهیم مطالبی را بنویسیم.

تأثیر هر جشنواره و جایزه‌ای را باید در حد و اندازه خودش توقع داشته باشیم. تصورم این است که جایزه خاتم هم از این ماجرا مستثنی نیست. طبیعی است که ما توقع نداریم که مثلاً جایزه خاتم باعث شود همه نویسندگان بیایند و با موضوع پیامبر اکرم شروع بکنند به نوشتن و یک نهضت رمان و داستان نویسی برای پیامبر اکرم راه بیفتد. اما در همین حد که توجه داده بشود در این حوزه که کم کاری صورت گرفته و کسانی شروع بکنند به نوشتن، این خودش به نظرم ارزشمند است و در دوره‌های متوالی جشنواره، در آن ۵ دوره‌ای که جشنواره برگزار شد شما می‌بینید که دست‌کم آثار زیادی در این حوزه نوشته و ارسال شده؛ حالا من در بعضی دوره‌ها به عنوان داور و در بعضی دوره‌ها به عنوان شورای سیاست‌گذاری حضور داشتم، به مقتضای سمتی که در جشنواره داشتم آثار را دیدم و خواندم و می‌توانم بگویم که بعضی از آثار که نوشته و ارسال شد، آثار ارزشمندی بود. در همین حد و اندازه هم فکر می‌کنم که خیلی کار تأثیرگذاری است و خب بخشی از آن توقعی که نسبت به جشنواره وجود داشت، برآورده شد. بعضی از آثار واقعاً آثار خوب و ارزشمندی بود در ادوار مختلف.

برای رونق بیشتر و فراگیر شدن آن در جلسات سیاست‌گذاری راجع به این موضوع بارها صحبت شده. چند نکته مد نظر قرار گرفت که به نظرم اگر امکانات کافی وجود داشت و دوستانمان می‌توانستند به طور کامل این‌ها را رعایت بکنند خیلی کمک‌کننده بود. یکی از نکات مهم این بود و هست که ما کسانی را که به عنوان نوقلم این حوزه محسوب می‌شوند، کسانی که تازه وارد این وادی شدند و دارند در این حوزه قلم می‌زنند، ارتباطمان را با این افراد حفظ بکنیم و یک جور توانایی‌های این افراد را در نگارش داستان افزایش بدهیم. البته تلاش‌هایی برای این اتفاق صورت گرفت.

نکته دیگر که البته محدود به داستان خاتم نمی‌شود و ما در سایر حوزه‌ها هم همیشه توصیه می‌کنیم که این اتفاق بیفتد، گاهی وقت‌ها به خاطر کمبود امکانات،

گاهی وقت‌ها به خاطر ضعف ارتباط‌گیری و مسائل و مشکلات دیگری که هست، رخ نمی‌دهد بحث به کارگیری و هماهنگی با آموزش و پرورش و وزارت آموزش عالی بهداشت و درمان یعنی در واقع توجه دادن دانش‌آموزان و دانشجویان مستعد به موضوع و تلاش برای فعال کردن دانش‌آموزان دانشجویان مستعد در این حوزه بوده و هست. که به نظرم در این زمینه هم یک کم-کاری‌هایی صورت می‌گیرد. ما بین دانش‌آموزان و دانشجویانمان افراد مستعد فراوانی داریم که این‌ها اگر شناسایی شوند و استعدادهایشان پرورش یابد در آینده می‌توانند به عنوان بخشی از آن بدنه اصلی نویسندگانمان که توقع داریم در آینده جایگزین نویسندگان صاحب‌ناممان بشوند به راحتی اتفاق بیفتد. منتها مستلزم این است که ما شناسایی نیروها را به شکل درست انجام داده باشیم و ارتباط مناسبی برقرار کرده باشیم. کلاً آموزش و پرورش از این بابت به نظرم کارنامه‌اش، کارنامه قابل قبولی نیست و اگرچه در یک مقاطع زمانی اتفاقات مثبت و خوبی در آن جا افتاده اما بلافاصله یک جورایی فراموش شده، مثلاً یک کار خوب اگر در یک مقطع زمانی انجام شده این تداوم پیدا نکرده. ظرفیت بالایی در آن جا وجود دارد که می‌شود استفاده کرد همچنین در بخش دانشگاه‌ها هم ما ظرفیت مناسب و خوبی داریم که گاهی از آن غفلت می‌کنیم. به نظرم این هم یک بخش دیگری است که ما باید به آن بپردازیم و البته مسائل دیگری هم داریم که می‌شود از آن‌ها هم کمک گرفت و این حوزه را تقویت کرد.

این‌که چطور می‌شود به ساحت پیامبر نزدیک شد یک بحث فنی و مفصلی است که شاید نیاز به بحث گسترده و کاملی داشته باشد. البته نمی‌شود به شکل قاطع یک مطلب دقیق و کاملی را داد. یک بحث علمی است، یک بحث مفصلی است و نظرات مختلفی هم در این بحث علمی گاهی مطرح می‌شود یعنی بین صاحب‌نظران هم اختلاف نظر وجود دارد اما اگر بخواهم نظر شخصی خودم را اجمالاً عرض بکنم، یکی از آن مواردی که باعث می‌شود نوشتن راجب به معصومین سخت باشد همین نکته است که ما تلاش می‌کنیم در کنار این‌که شأن و شخصیت معصوم را نگه داریم و حفظ کنیم یک آفرینش هنری داشته باشیم و به یک بازنویسی صرف وقایع اکتفا نکنیم. خب می‌دانید

**تأثیر هر جشنواره
و جایزه‌ای را باید
در حد و اندازه خودش
توقع داشته باشیم.
تصورم این است که جایزه
خاتم هم از این ماجرا
مستثنی نیست.**

که آفرینش هنری نیازمند تخیل است و تخیل گاهی وقت‌ها منجر به این می‌شود که فرد وارد عرصه اوهام و خیالاتی می‌شود و این اوهام و خیالات را به افرادی که در داستان نقش دارند نسبت می‌دهد. که خب ساحت معصومین علیه السلام از این قضیه مبری است و حتی استناد دادن یک جمله و یک کلمه به پیامبر اکرم و سایر معصومان علیه السلام جایز نیست و این کار را طبیعتاً سخت‌تر می‌کند. اگر اثری فاقد عنصر تخیل باشد از دایره آثار هنری نوآورانه و مبتکرانه خارج می‌شود، از آن طرف اگر عنصر تخیل در آن بود طبیعتاً باید این مرز را هم رعایت بکنند و وارد این حیطه نشوند و خب این

کار را یک مقداری سخت می‌کند. نکته‌ای که این‌جا مورد توجه هست، این است که ما بتوانیم از سیره‌ی پیامبر اکرم و رفتار عملی ایشان داستان بنویسیم و درس بگیریم نه این‌که بازنویسی ساده وقایع را انجام بدهیم که خوب طبیعتاً در این‌جا موضوعات ممکن است به گونه‌ای باشد که لازم نباشد ما مستقیماً شخص پیامبر اکرم را در مرکزیت داستانمان داشته باشیم و نیازی به حضور فیزیکی ایشان نیست، اگر حضور معنوی داشت طبیعتاً این مشکل تا حدودی برطرف می‌شود. به هر حال این یک بحث فنی است و به نظرم می‌آید که نظرات مختلفی هم در این زمینه ابراز شده، حتی بعضی افراد که شاید یک مقدار احتیاط بیشتری کرده باشند موضوعات دیگری را هم مطرح می‌کنند. در مورد مرحوم جهانگیر خسروشاهی که به سالگرد رحلت ایشان نزدیک می‌شویم یادم است چون ایشان تقیدات مذهبی‌شان بالا بود یک بار با هم صحبت می‌کردیم می‌گفت: «من دفعات اولی که می‌خواستم داستان بنویسم تردید کردم در این‌که دارم در داستان

یک نکاتی را می‌گویم که در عالم واقع اتفاق نیفتاده یک وقتی دروغ حساب نشود و به لحاظ شرعی اشکال نداشته باشد.» ایشان یعنی تا حدودی دایره را از پیامبر هم گسترش داده بود و می‌گفت: «سؤال کردم از مراجع تقلید و برای انجام کار مجوز گرفتم.» که حالا در آثار ایشان منعکس است و بعضی آثار هم خوب و خواندنی و ماندگاری است.

من تصور می‌کنم ما در حوزه‌هایی که گنجینه‌های ما محسوب می‌شوند و چیزهایی است که مختص خود ما است باید همچنان تلاش بکنیم و فعالیت بکنیم تا این‌ها را استخراج بکنیم و در معرض قرار بدهیم. نسل جوان ما امروز مورد تهاجم بسیار شدید و بسیار زیادی است. مثلاً این‌که به فرهنگ ایرانی اسلامی ما تهاجم می‌کنند یا تلاش می‌کنند که فرهنگ غربی را جایگزین او بکنند در حالی که فرهنگ غربی واقعاً از لحاظ فرهنگی خیلی ضعیف‌تر از فرهنگ ماست. مفاخری که ما در ایران اسلامی داریم اصلاً قابل مقایسه با آن چیزی نیست که غربی‌ها تلاش می‌کنند به عنوان مفاخر خودشان بسازند و به خورد ملت خودشان و سایر ملت‌ها بدهند. طبیعتاً ساحت ائمه معصومین و پیامبران که خیلی بالاتر از این حرفاست. اما همین افراد عادی ما، افرادی که از بین مردم معمولی برخاستند وقتی زندگی‌هایشان را نگاه می‌کنید می‌بینید که به چه مراحل رسیدند و چقدر قشنگ می‌توانند الگوی نسل جوان ما قرار بگیرند. اما نتوانستیم خوب این‌ها را استخراج و معرفی بکنیم. در حوزه‌های مختلف علم و فناوری مجاهدانی داریم که اسمشان به گوش مخاطبان نخورده، بعضی از دانشمندان هسته‌ای بعد از شهادت، اسمی از آن‌ها به میان آورده شد ولی واقعاً آدم‌هایی داریم که از گذشته مجاهدانه دارند در این عرصه‌ها فعالیت می‌کنند یا کسانی که زندگی راحت را بر خودشان حرام کردند برای این‌که به مردم خدمت بکنند و در راه اجرای فرامین الهی قدم بگذارند امثال شهید سلیمانی و سایر شهدایی که در این مسیر جانشان را فدا کردند، راجب به این‌ها هر چقدر که ما کار بکنیم باز هم کم هست. یا حتی الگوسازی باید انجام بشود.

راجب به پیامبر اکرم و ائمه معصومین علیه‌السلام هم واقعاً اگر سیره‌ی عملی‌شان به شکل درست تدوین شود جاذبه بسیار زیادی برای افراد دارد و می‌تواند در جان‌ها جای بگیرد و به انسان‌ها کمک بکند که در این مسیر حق و در مسیر درست حرکت بکنند. ●

محدودیت‌های موجود در نوشتن درباره پیامبر (ص)

حسین فتاحی، مؤلف کتاب ۳۶۵ روز با پیامبر

یادداشت

در قالب داستان زیاد کار نشد، بیشتر آن چه که کار شده تاریخ است. ببینید در دنیا با ایران خیلی تفاوت-هاست. ایران خیلی محدودیت دارد. برای پرداختن به زندگی پیامبران و معصومین در آن جا آن قدر سخت‌گیری نمی‌کنند یا اعتقادشان این نیست که نباید ذره‌ای تغییر بدهیم. حرف غیر از معصوم را در دهان معصوم بگذاریم یا به جای ایشان بگوییم. آن جا تخیل می‌کنند. با هر نگاهی می‌توانند به پیامبر نگاه کنند. با نگاه‌های هنری و تخیلی به پیامبران نگاه کردند. به خاطر همین دست نویسنده و فیلم‌ساز باز بوده است. این جا اعتقاد این است که نمی‌شود ذره‌ای تغییر داد. نمی‌شود حرفی که پیامبر زنده را بهشان نسبت داد. نمی‌شود خیال کرد. باید همان جواری که هست گفت. این‌ها به اصطلاح تحریف تاریخ است. اعتقادی که در ایران حاکم است با آن جا خیلی فرق دارد. به خاطر همین هم محدودیت ایجاد می‌کند. ارشاد اجازه نمی‌دهد. ناشر چاپ نمی‌کند. مردم معترض می‌شوند. یک عده‌ای که فکر می‌کنند در یک زمینه مقدسی دخل و تصرف شده اعتراض می‌کنند. این محدودیت‌ها باعث می‌شود که کار کمتر شود.

کسانی هم خیلی دست به عصا، با سختی و رعایت جانب احتیاط کار کردند. تاریخ



را به هیچ وجه از آن چیزی که نقل شده و از آن چیزی که معروف است بیشتر و کمتر نگویند. اگر هم می‌خواهند در جایی دخل و تصرف کنند، خیالی به کار بگیرند بیشتر به شخصیت‌های فردی است نه خود پیامبر یا هر معصوم دیگری. داستان هم می‌دانید که عمده‌ی زمینه‌اش با تخیل است. اگر داستان با تخیل همراه نشود جذابیت ایجاد نمی‌کند. این مشکلات باعث می‌شود کار کمتری یعنی تخیل کمتری شود.

ظرفیت‌های داستانی زندگی حضرت رسول خیلی زیاد است. چون زندگی حضرت رسول از تولد تا رحلتشان پر از ماجراهای شگفت، پر از ماجراهایی است که درس دارد و پندآموز است. شگفتی‌های عملی است. شگفتی‌های همراه با نصرت خدا است. همراه با همراهی و جان‌فشانی مردم است. یعنی از هر نوع که نگاه کنید زندگی پیغمبر در هر حادثه‌ای شاید بشود گفت ۹۰ درصد حوادثی که در زندگی پیامبر اتفاق افتاده می‌تواند حادثه شگفت‌انگیز و درس‌آموز باشد. می‌تواند برای مردم راهنما باشد. شاید هم ضعف

نویسندگان ما باشد که نتوانستند از این ماجراهای شگفت‌انگیز و خیلی جذاب و درس آموز و پند آموز خوب استفاده کنند.

مورد بعدی این است که نوشته همراه با تصویر معنی پیدا می‌کند. ما در زمینه تصویرگری هم مشکلات زیادی داریم. یعنی ما نمی‌توانیم چهره پیامبر و معصوم را نشان بدهیم. خیلی محدودیت هست. این محدودیت‌ها باعث می‌شود که نویسنده جانب احتیاط را بگیرد. کسانی که کار کردند آن قدر با مشکلات متناقض و متعددی در ارشاد و در بین مردم و با ناشران و با جاهای دیگر درگیر شدند که بعد از آن ترجیح می‌دهند کار نکنند.

جشنواره خاتم هم از همین قوانین، محدودیت‌ها و انگیزه‌ها پیروی می‌کند. جشنواره خاتم با این انگیزه پایه‌گذاری شده که بیاید این اتفاق‌های شگفت را تصویری کند. به خواننده‌ها، بچه‌ها و بزرگترها منتقل کند. فکر می‌کنم برای جشنواره خاتم هم این مشکلات هست. می‌خواهند داستان‌هایی که برگزیده می‌شوند را چاپ کنند، چاپ آن‌ها با همین مشکلات در ایران همراه است. ما باید برای این یک فکری بکنیم. مراجع می‌گویند اگر تصویر پیامبر و هم ایجاد نکنند، مشکلی ندارد. ولی این جا به هیچ وجه اجازه نمی‌دهند حتماً ما باید یک چهره سفیدی را نشان بدهیم یا پرده بکشیم. به خصوص برای کودکان که خیلی محدودیت زیادتر است. کتاب برای کودکان شاید ۷۰ درصد تصویر حرف می‌زند، تصویر متن را گویا می‌کند. ما آن جا خیلی مشکل داریم. من بیشتر از جهت کودکانه می‌گویم ما در زمینه کودکان خیلی مشکل داریم و همین محدودیت‌ها باعث می‌شود که نتوانیم از آن ظرفیت‌های بسیار زیاد و بسیار وسیع و شگفت‌انگیزی که وجود دارد استفاده کنیم.

در مجموعه «۳۶۵ روز با پیامبر» سعی کردم که یک تاریخ و یک زندگی‌نامه تصویری باشد که هم به تاریخ توجه کرده باشم و هم به مشهورات. مشهورات یعنی آن چیزهایی که در بیشتر کتاب‌ها است. از بین آن‌ها سعی کردم صحیح‌ترین را انتخاب کنم که برای بچه‌ها هم قابل باور باشد و هم قابل عمل. آن چه که برای من مهم بود این بود که بچه‌ها در امور زندگی‌شان از زندگی پیامبر الگو بگیرند. یعنی یک جور سیره عملی برای

بچه هاست. صحیح و عملی بودن برای من مهم بوده و در عین حال پندآموز، زیبا و درس آموز بودن آن.

تقریباً از تولد حضرت رسول شروع کردم تا رحلتشان. در کنار خود حضرت رسول خانواده شان مثل حضرت فاطمه، حضرت علی، حسنین و یاران نزدیکشان حضرت حمزه و ابوطالب، کسانی که هم در زندگی شخصی به حضرت پیامبر کمک کردند و هم در نهضت اسلامی مثل حضرت خدیجه که پیامبر را در به ثمر رسیدن دینشان یاری کردند. سعی کردم این ها را هم در زندگی شان داشته باشم. یک سیره عملی خیلی ساده و روان و تصویری است از زندگی حضرت رسول که اگر یک کودک دبستانی یا راهنمایی این کتاب را بخواند تا ۹۰ درصد می تواند با تاریخ اسلام، سیره حضرت رسول، زندگی حضرت علی، حضرت خدیجه، حمزه، حضرت ابوطالب، اصلاً با با اوضاع آن زمان، زندگی مردم جزیره العرب آشنا شود. با رسومات و آن انشقاقی که در طایفه ها، قبیله ها و عشیره ها بوده، مناسباتی که وجود داشته، چیزهایی که باعث خشم، کینه و جنگ می شده آشنا شود که بعد با ظهور پیامبر و دستورات اسلام آن رسوماتی که باعث رنج و سختی زندگی مردم می شده را از بین بردند. سعی کردم برای بچه ها تأثیر تولد حضرت پیامبر و بعثت ایشان را در بین مردم، زدودن خرافات، زدودن بدی ها و جایگزین کردن رسم و رسوم انسانی و اسلامی را نشان بدهم. و تقریباً همه ابعاد زندگی پیغمبر یعنی زندگی شخصی، خانوادگی، اجتماعی، رفتار با همسایه ها، با فامیل، در حال تجارت، کسب و کار، سفر و بعد هم در مناسبت سیاسی، در جنگ ها، در رفتار با رقبای، در رفتار با همسایگان، امرای

ظرفیت های داستانی
زندگی حضرت رسول
خیلی زیاد است.
چون زندگی حضرت رسول
از تولد تا رحلتشان
پراز ماجراهای شگفت،
پراز ماجراهایی است که
درس دارد و پندآموز است

کشورهای دیگر، دعوت آن‌ها، شیوه پیامبر در جنگ، این‌که سعی می‌کرده جنگ اتفاق نیفتد. همه را دعوت کند به صلح و سازش اگر چاره‌ای نبود، آخرین راه در زندگی پیامبر جنگ بوده. راه‌های اول دعوت به صلح، رستگاری، برادری، عمل به اصول انسانی بوده. من سعی کردم این‌ها را نشان بدهم حالا تا چقدر موفق بوده دیگر نمی‌دانم. تقریباً می‌شود گفت در این سطح و این حجم اولین کار است به خصوص برای بچه‌ها. این‌که ما بیاییم زندگی کامل پیامبر را خیلی جزئی‌نگری بکنیم شاید اولین کار است. بقیه کتاب‌ها تاریخ است. این‌جا تصویری شده. بعضی حکایت‌هایی در کتاب‌های تاریخ در حد یک پاراگراف و چند خط هست این‌جا توصیف شده، باز شده، بهره‌برداری شده و در چند صفحه برای بچه نشان داده شده که او بتواند در آن لحظه قرار بگیرد. عمل‌ها و عکس‌العمل‌های پیامبر و اطرافیان را به چشم خود ببیند که بتواند از آن درس بگیرد. از زمانی که فکر کردم و شروع کردم تا تمام شد ۷-۸ سال طول کشید. تقریباً تمام کتاب‌هایی که به فارسی از زندگی پیامبر چاپ شده نگاه می‌کردم و سعی کردم صحیح‌ترین‌ها، منطقی‌ترین‌ها و باورپذیرترین‌ها را بیاورم که برای بچه قابل لمس و قابل عمل باشد. ●

نسبت روایات با داستان

گفت‌وگو با دکتر سعید طاووسی، عضو هیئت علمی دانشگاه علامه

گفت‌وگو

○ موضوع پرونده‌ی شماره ششم مجله‌ی روایت ایرانی درباره جشنواره‌ی خاتم است، و خب جشنواره خاتم تقریباً فکر کنم ده سال یا نه سال است که راه افتاده است. می‌خواستند داستان کوتاه بنویسند درباره پیامبر که نوشته‌ها تجمیع شود، حرکتی برای پیامبر و زندگی حضرت رسول بشود. آقای فیروزان و آقای اشعری و آقای چینی فروشان و چند نفر دیگر. با آن‌ها هم صحبت کردم و مصاحبه گرفتم. از قدیم لزوم حضور هنر در عرصه انتقال مفاهیم دینی خیلی پررنگ بوده است. دیروز داشتم کتاب «آمریکایی آرام» اثر «گراهام گرین» را می‌خواندم، آقای «عزت‌الله فولادوند» در مقدمه آن اشاره کرده بود که مفاهیم فلسفی و روان‌پزشکی و روان‌شناسی و دینی زیاد است ولی هیچ‌وقت کسی پای سخنرانی یک عالم نمی‌نشیند ولی آن را می‌آورند در قالب هنر و ادبیات به زبان رمان و سینما عرضه می‌کنند و مردم تأثیر می‌پذیرند. بالاخره نفوذ هنر، نفوذ عمیقی است. به راحتی مردم با آن ارتباط برقرار می‌کنند. یک خورده در این مورد صحبت کنیم اصلاً یک نویسنده تا کجا می‌تواند نزدیک بشود؟ چون من یادم است شما در «آسمان هفتم» مشاور من بودید. نوشتن رمان دینی خیلی سخت است، بخصوص

در ایران سخت‌تر از همه جای دنیا، یک نویسنده چقدر می‌تواند بهشان نزدیک شود و بعد اصلاً چرا باید نزدیک بشود؟

● نکته‌ای که شما فرمودید در مورد سخت‌تر بودن در ایران کاملاً درست است چون مثلاً فرض کنید درباره عیسی مسیح (ع) وقتی در غرب کار می‌کنند خط قرمزی ندارند مگر این که شخص برای خودش قائل باشد و مطالب غیرمستند، تحریف، دروغ، هیچ خط قرمزی که جلوییشان را بگیرد ندارند و دست نویسنده در خیال پردازی باز است. در جامعه ما به جهت نوع احکام دینی که وجود دارد و حرمت دروغ بستن به معصوم، خب این باعث می‌شود که یا اساساً افراد سراغ این حوزه نروند یا این که کارشان به تعبیر شما بسیار سخت باشد. من چند سال پیش یک مصاحبه‌ای با آقای «محمد رضا ورزی» کردم در مجله «زمانه» هم منتشر شد، عرض کردم: «شما چرا یک فیلم راجع به حضرت ابراهیم ساختید بعد دیگر رفتید سراغ ناصرالدین شاه و پهلوی و این‌ها.» گفت: «همان یک دانه را هم اشتباه کردم ساختم. روزگار من را سیاه کردند. حوزه علمیه یک چیزی می‌گفت، فلان سخنران یک چیزی می‌گفت، فلان مفسر یک چیزی می‌گفت ولی به این‌ها هر چقدر فحش می‌دهند خوشحال می‌شوند، دروغ هم می‌گویند باز هم خوشحال هستند، پهلوی و قاجار را هر چقدر تحریف کنند کسی چیزی نمی‌گوید.» خب این یک ملاحظه جدی ما است و آن افرادی که وارد کار می‌خواهند بشوند وارد فضای سختی می‌شوند اما من به نظرم سختی قضیه را بیش از آن چه که هست ما کردیم یا تصور می‌کنیم. مثلاً دروغ بستن به معصوم حرام است. دروغ چیزی است که می‌دانیم که دروغ است ولی چیزهایی که نقل شده و به ما رسیده، و نمی‌دانیم که دروغ است چه؟ آیا گفتن آن‌ها هم اشکال دارد؟ خب مگر مثلاً در منابع یا در مداحی‌ها چه اتفاقی می‌افتد؟ در بهترین حالت آن، در بدترین حالت هر چیزی دلشان می‌خواهند می‌گویند آن که هیچ. در بهترین حالت این است که کتاب‌هایی که نقل کردند و نوشتند انتخاب می‌کنند و می‌خوانند مثلاً افتخار هم می‌کنند که عین مقتل بود با ذکر منبع. آیا همه آن‌ها راست است؟ ظاهراً این طور نیست. آیا دروغ است؟ نه دروغ هم نیست. قابل بررسی و قابل تحقیق است. در مورد برخی روایت‌ها هیچ وقت نمی‌شود قسم خورد که این رخ داده یا نداده، ولی این‌ها گفته

می‌شود چالشی هم ایجاد نمی‌کند، خطری هم ندارد. لذا رمان نویس هم می‌تواند به همین‌ها مراجعه و از آن‌ها استفاده کند.

نکته دیگری که می‌تواند استفاده کند زبان حال است. چون آن را آقایان اجازه می‌دهند با شروطی البته. مثلاً این که به نحو نقل گفته شود، به نحو احتمال گفته شود، «شاید این طوری بوده باشد» یا مثلاً آقای شبیر زنجانی می‌فرمایند وقتی شنونده آن را می‌شنود احتمال صحت بدهد یعنی چیزی در چارچوب باشد، خارج نزنند. در رمان هم همین است، یعنی از زبان حال می‌تواند استفاده کند.

فضای رمان و داستان اتفاقاً نسبت به منبر یا مقاله نوشتن از جهتی راحت‌تر هم است. و آن این است که در این فضا، اغفال صورت نمی‌گیرد. بلکه انشا صورت می‌گیرد یعنی کسی که آن را می‌خواند می‌بیند این یک حکایت است.

کتاب تاریخ نیست، کتاب حدیث هم نیست، کتاب فقه هم نیست. بنابراین می‌داند در آن تخیل وجود دارد. اساساً یک حکایت است. بنابراین اول این که تا حدی دست نویسنده را باز می‌کند. در مورد روضه‌ها هم این را می‌گویند. اساساً کسی که دارد روضه می‌خواند اخبار نمی‌کند که بگوییم دروغ گفت. دارد انشا می‌کند یعنی حکایتی را دارد ذکر می‌کند با این قید که خودش و شنونده می‌دانند این عین واقعیت نیست. آن جا اگر می‌گویند روضه‌ای دروغ است، آن در مقدماتش یا در نتایجش چیزی را دارد می‌گوید که اساساً با معصوم نمی‌خواند. مثلاً وهن معصوم و این تهمت‌ها. لذا اینگونه بحث‌ها نباید باعث شود که راه نوشتن رمان در حوزه معصومان بسته شود بلکه این بحث‌ها از جنس بحث‌های نظری باید برای کمک به این میدان باشد. و نویسنده بداند مثلاً چه چارچوب‌های کلی و کلانی وجود دارد. حالا بعضی‌ها می‌گویند: «اصلاً برای چه باید نوشته شود؟ بروند موضوعات دیگر را بنویسند.» یا از کنار معصوم رد بشوند مثل همین فیلم «روز واقعه» که مستقیماً خود امام حسین را روایت نمی‌کند. ببینید آثاری که این طوری هستند حسن‌شان این است که خودشان را درگیر یک سری چالش‌ها نکردند. عیب‌شان این است که داستان معصوم نیستند. یعنی در وجود معصوم ظرفیت‌هایی هست که شما همان اول گذاشتید کنار. شرایط و دوره، دوره‌ای است که اگر شما وارد این فضاها نشوید

میدان را خالی می‌گذارید برای محتواهای دیگر. آقای جوادی آملی می‌گویند: «اگر در زمان ما پیامبری می‌آمد، معجزه او سینما بود.» معجزه پیامبر کتاب بود، چون دوره او، دوره کتاب بود. معجزه حضرت عیسی می‌گویند زنده کردن مرده بود چون دوره‌ی رشد طب بود. آثار این چیزی که شما دارید از آن بالاتر. حضرت موسی بطلان سحر را نشان داد، یعنی یک چیزی آورد که سحر در برابر آن حرفی برای گفتن نداشت.

○ **مقام معظم رهبری می‌فرمایند رمان ما درست شود سینمای ما درست می‌شود.**

● **دقیقاً. وادی رمان و وادی سینما را ما**

خالی می‌گذاریم و معصوم را از این دو میدان حذف می‌کنیم، خب ما نمی‌توانیم به زبان امروز، دنیای امروز، معصوم را معرفی کنیم. معرفی معصوم فقط در خطابه، روضه، نوشته و مقاله شاید صد سال پیش، دویست سال پیش جواب می‌داد. الان شما باید کاری کنید آن نسلی که انواع و اقسام هری پاتر و ارباب حلقه‌ها و... را مطالعه کرده و دیده، عظمت معصوم را در قالب رمان و فیلم حس کند و بچشد و برای او ماندگار باشد. بنابراین به نظر می‌رسد این که بگوییم به معصوم نپردازیم مبادا او را بد جلوه بدهیم پاک کردن صورت مسئله‌ای است که ضرورت آن مسئله در جای خودش اثبات شده است. حالا که قرار است بپردازیم ببینیم چطور می‌شود پرداخت. خب در آن بخش‌هایی که ما خیال را به کار می‌بریم می‌توانیم سطرهای نانوشته تاریخ را با خیال پر کنیم و خلق شخصیت کنیم، خلق واقعه کنیم. اما آن جاهایی که در مورد معصومان گزارش‌هایی داریم، متن داریم از همان ظرفیت هم اگر استفاده کنیم چون تا حالا نکردیم. به نظر من خیلی کارها

**معرفی معصوم
فقط در خطابه، روضه، نوشته
و مقاله شاید صد سال پیش،
دویست سال پیش
جواب می‌داد. الان شما
باید کاری کنید آن نسلی که
انواع و اقسام هری پاتر
و ارباب حلقه‌ها و... را
مطالعه کرده و دیده،
عظمت معصوم را در قالب
رمان و فیلم حس کند و
بچشد و برای او ماندگار باشد**

می‌توانیم بکنیم. مثلاً فرض کنید کتاب «مرا با خودت ببر» نوشته آقای «مظفر سالاری» کلاً براساس یک روایت در «کافی» پدید آمد. البته این را بگویم به نظر من آن رمان امام جواد نیست. در حاشیه حضرت دارد حرکت می‌کند. یعنی رمانی نیست که زندگی امام جواد را به تصویر بکشد. ولی ظرفیت یک روایت دارد. یک روایت دیگر هم هست از کتاب کافی بهشان دادم برای امام هادی (ع). مثلاً همین را می‌توانیم رمان کنیم. پس در همین متون ما، آن قدر ظرفیت هست که ما تا حالا از آن‌ها استفاده نکردیم و می‌توانیم از همان‌ها استفاده کنیم. حالا می‌خواهیم در رمان مان به معصوم چیزی نسبت بدهیم و مطالبی را ذکر کنیم که در منابع روایی نیامده، در منابع تاریخی نیامده، خب وقتی ما وارد این میدان بشویم و پیش برویم راهکارها هم به ذهن ما می‌آیند. اگر از اول وارد این میدان نشویم راهکاری هم به ذهن ما نمی‌آید. مثلاً من داشتم رمان «صادقانه» خانم «عبدالحسینی» را قبل از چاپ می‌خواندم که مثلاً تأیید کنم که منتشر بشود. یک ماجرای را در مورد یکی از اصحاب امام صادق (ع) نقل کرده بود بعد صحابه مطالبی را به حضرت عرض کرده بود و باز نکاتی را حضرت فرموده بودند. در مجموع فضای دراماتیک و پرهیجانی داشت. بعد خب همچنین روایتی هیچ‌جا وجود ندارد. من هی دستم داشت می‌رفت بنویسم: «این را از کجا آوردید؟ این را چرا به معصوم نسبت دادید؟» دو صفحه بعد نوشته بود: «و ناگهان از خواب پرید.» کل آن فضا را در خواب دیده بود. نمی‌توانیم اشکال کنیم که این در تاریخ نیامده چون در خواب است. چیز نامربوط هم به امام صادق نسبت نداده بود ولی مطالبی که نسبت داده بود هیچ‌جا نیامده بود. یعنی از این راهکار استفاده کرده بود. ببینید امام صادق یک سری روایات دارد ولی امام صادق یک گفتمان هم دارد. یعنی مجموع آن روایات حاصل می‌شود، حالا شما یک حرفی می‌زنید در آن گفتمان می‌گنجد ولی مطالب منقول از حضرت نیامده. این را چیکار کرده بود؟ در خواب، حضرت دارد به راوی می‌گوید که این طوری کن، اونطوری کن و این برای من خیلی جالب و جذاب بود، واقعاً تحسین برانگیز بود. این یک مثال است و بعضی وقت‌ها هم ما نباید الکی مته به خشخاش بگذاریم. من اول‌ها که مقاله می‌نوشتم تازه کار بودم مثلاً می‌خواستیم دوره خلافت یک خلیفه‌ای را بگویم. مثلاً می‌گفتم فرض کنید منصور از

۱۳۸ آمده تا ۱۵۲. می‌رفتم تاریخ یعقوبی را می‌آوردم ابتدای خلافتش را نگاه می‌کردم، زده بود صفحه فلان. بعد می‌زدم آخرش را نگاه می‌کردم صفحه فلان. می‌زدم خلافت منصور از ۱۳۸ تا ۱۵۲، تاریخ یعقوبی از فلان صفحه تا فلان صفحه. یک نفر در مصاحبه‌ای به من گفت: «خلافت منصور را فقط یعقوبی نگفته. همه جا هست. در گوگل هم بزنی می‌آید. این که دیگر منبع نمی‌خواهد.» منبع چیزی است که تو داری به آن استناد می‌کنی که اگر نباشد چالش ایجاد می‌کند. مثل این می‌ماند که ما برای «تهران پایتخت ایران است» منبع بدهیم کتاب‌شناسی فلان.

گاهی وقت‌ها در بحث‌های مربوط به معصومین بعضی‌ها این‌طور نقد می‌کنند. مثلاً نویسنده نوشته: «طرف به امام سلام کرده، امام پاسخ او را داد.» منتقد می‌گوید: «این که امام جواب او را داد، در روایت نیامده است. امام جواب سلام می‌داد یا نمی‌داد باید در منابع ذکر شده باشد.» این چه انتقادی است شما دارید می‌کنید؟ یعنی می‌خواهم بگویم که اگر طرف یک تصویرسازی دارد انجام می‌دهد براساس چارچوب و براساس همین گفتمانی که عرض کردم، حالا در منابع نیامده، اصلاً بعضی چیزها آن قدر بدیهی بوده که در منابع نمی‌نوشتند. چرا باید بدیهیات را توضیح می‌دادند.

○ ما اکثراً روایت‌هایی که از زندگی و جزئیات اهل بیت داریم کامل است، فقط کودکی پیامبر را خیلی نداریم ولی همه چیزشان را اکثراً داریم و بعد وقتی خودشان می‌گویند «أنا بشر مثلکم.» اتفاقاً ذات رمان این است، اگر ما یک فرشته‌گونه‌ای خلق بکنیم که مخاطب با او ارتباط برقرار نکند، اصلاً باورش نمی‌کند. من چون می‌خواهم باورپذیر باشد حداقل از زندگی خودش می‌آورم. من یک داستانی دارم از زندگی پیامبر که هیچ‌جا ندیدم و خودم آن قسمت را خیلی دوست دارم. آقای مجید قیصری در کتاب «سه کاهن» به کودکی و خردسالی پیامبر پرداخته و داستان ورود یهودی‌هاست ولی من آدمم چکار کردم، به هر کس گفتم باورش نمی‌شد که پیامبر با دختر بچه حضرت حلیمه به نام شیما بازی می‌کردند، دنبال پروانه‌ها می‌کردند. من این را آوردم. بعد می‌دوند، پروانه‌ها پرواز می‌کنند. این حسی که می‌دوند، می‌خندند را من می‌آورم. به

قول شما طبیعی است، با اخم که بازی نمی‌کنند. بازی نشاط‌آور است. آن را نگویی شبیه‌ناک می‌شود.

● اتفاقاً می‌خواهم بگویم او بشر است. این فضائل خداوندی که پیش او هست چطور می‌تواند یک انسان را در کائنات سرآمد می‌کند. پس تو هم می‌توانی حداقل از ۱۰ تا ۵ تایش را به دست بیاوری. این را می‌خواستیم بگویم که اساساً معصومان با افراد و شیعیان و پیروان با همه اصلاً، راحت بودند. خداگونه برخورد نمی‌کردند و زندگی عادی داشتند مثل همین دو روایت که در منابع معتبر حدیثی ما هم آمده، ببینید نشان می‌دهد چقدر افراد با امام راحت بودند. در گروهی بحث شد داشتند این را انکار می‌کردند من خیلی تعجب کردم، چون این را آقای سید محمدکاظم طباطبایی استاد علوم و حدیث این روایت را برای من خواند.

در مجله زمانه، پرونده سینمای تاریخی که خودم کار کردم دادم کسی معرفی کرد و معرفی‌اش را منتشر کرد. می‌گوید: در غرب در مورد عیسی (ع)، ۱۸۰ فیلم ساخته شده. در مورد حضرت محمد (ص) دو فیلم ساخته شده. فیلم آقای عقاد بوده و یک فیلم دیگر هم گفته بود. کتاب قبل از فیلم آقای مجیدی نوشته شده. حتی در مورد بودا ظاهراً بیشتر از پیامبر فیلم ساخته شده، مثلاً شرقی‌ها ساختند. خب این یک ضعفی است. آقای قیصری در جلسه نقد «سه کاهن» نکته خیلی جالبی می‌گفت. می‌گفت حضرت عیسی تصویری شده، اگر در یک نقاشی یک خانمی باشد که اصلاً پشتش به شماست و یک کودکی را در بغل دارد مثلاً روی صندلی نشسته، شما این را ببینید می‌گویید عیسی و

**حالا می‌خواهیم
در رمان مان به معصوم
چیزی نسبت بدهیم
و مطلبی را ذکر کنیم که
در منابع روایی نیامده،
در منابع تاریخی نیامده،
خب وقتی ما وارد این میدان
بشویم و پیش برویم راهکارها
هم به ذهن ما می‌آیند**

مریم، دیگر لازم نیست اصلاً المان دیگری داشته باشد. مادر و کودک، عیسی و مریم، بعد می‌گفت پیغمبر تصویر ندارد.

○ با آن موهای بور و ...

● حالا یک چیز جالب بگویم در آفریقا مسیح سیاه پوست است، بومی سازی شده، آن مسیحی که اروپایی تخیل می‌کند آن شکلی است، مسیحی که آفریقایی تخیل می‌کند سیاه است، هیچ کدام آن‌ها حضرت مسیح نیست. حالا اصل حرف ایشان این بود که پیغمبر تصویری ندارد. هیچ تصویری شما را یاد پیغمبر نمی‌اندازد. به نظرم درست می‌گوید. چرا چون پیغمبر اصلاً سینما ندارد. کاری انجام نشده. اصلاً شما رمان‌هایی که به صدر اسلام می‌پردازند خیلی کم است، اصلاً صدر اسلام در رمان غریب است، «صور و سکوت» محمد قائم خانی هست. «یثرب» که جدید درآمده. کتاب خانم شریف رضویان «به امید دیدار» در مورد حضرت زهرا (س) است که از جاهلیت شروع می‌کند تا دوره مدینه، خیلی انگشت‌شمارند.

○ فکر می‌کنید چرا؟ بخاطر همان ترس است؟

● آره به نظرم، تا یک حدی آن ترس است، و فرج‌الله سلحشور هم یک نکته خوبی می‌گفت. مصاحبه‌ای با او کردم، می‌گفت این‌ها یک کاری می‌کنند، یک چیزی می‌سازند تو به او گیر می‌دهی، مثلاً می‌گویی: «این شهید چمران نبود.» جواب می‌دهد: «این چمران منه.» اگر جرأت داری یک فیلم راجع به امام خمینی بسازید. آن وقت ببینید باز هم می‌توانید بگویید: «این خمینی منه»، نمی‌توانی. چرا؟ فرق این دو در چیست؟ در این‌که شهید چمران را مردم خیلی نمی‌شناسند، اسمش را شنیدند، تصویری از او ندارند. ولی امام خمینی را می‌شناسند. پیامبر هم این جور است. اصلاً اگر شما چیزی راجع به پیامبر بنویسی، یا فیلم بسازی، اگر خوب نباشد زودتر لو می‌روی. چون هر بچه‌ای می‌تواند بگوید، این جور نبود. سلمان کدیور در جلسه نقد کتاب «پس از بیست سال» می‌گفت: «از بچه ۵ ساله تا پیرمرد ۹۰ ساله به من گیر می‌دهند.» گفتم:

«حقت است. برای این که شهید کربلا اضافه کردی.» شهدای کربلا کم و محدود هستند. مشخص هستند، حالا اگر شهید صفین اضافه می کرد اتفاقی می افتاد؟ شهدای صفین را کسی نمی شناسد. الان شما بروید در خیابان بگویید: «هاشم مرقال» چه کسی است؟ اگر شنیده بودند. به نظر من زیر یک دهم درصد شاید «هاشم مرقال» را بشناسند. حالا این هم اینجوری است. یعنی پیامبر نوشتن از او سهل ممتنع است. راحت تر است چون منبع زیادتر است. قرابت بیشتر است، هم سخت تر است چون افراد او را می شناسند مدعی زیاد دارد. لذا به شما اعتراض خواهند کرد. البته شاید دلایل دیگری هم دارد، مثلاً محسن مظاهری در یک جلسه ای در دوره انعکاس که امسال برگزار شد، مدرس هایش از همه جای دنیا بودند، ایشان هم یک جلسه آن جا بحث کرده بود در مورد آیین هایی که به تکریم پیامبر می پردازند مثلاً مبعث و مولد النبی. حرف او این بود که اهل تسنن بیشتر به پیامبر اهمیت می دهند تا شیعه. درست است قطعاً ولی به عنوان یک گزاره صد در صدی و مطلق من این را نمی پذیریم. ولی برای سده های اخیر بعد از دوره مثلاً صفویه و قاجار و برخی دیگر آن را می پذیریم. چرا کلی نمی پذیریم؟ در رساله دکتری پنج قرن اول را بررسی کردم، بیشترین نامی که اهل سنت می گذاشتند محمد بود. بیشترین نامی که شیعیان می گذاشتند هم محمد بود. علی دوم بوده. احمد سوم بوده در شیعه. یعنی محمد و احمد در کنار علی جزء بیشترین بودند. پس تفاوت با اهل سنت ندارد. یا مثلاً در ۵ قرن اول که من بررسی کردم شیعیان ده ها کتاب بلکه صدها کتاب راجب به پیامبر نوشتند. این طوری نیست که فقط سنی ها سیره نویسی و چه و چه داشته باشند. ایشان مثال هایی می زند، می گفت: «۲۸ صفر بیشتر برای امام حسن بود، ۱۷ ربیع هم بیشتر برای امام صادق بود.» حالا در فضای رسمی این طوری نیست، مثلاً در تلویزیون بیشتر پیامبر را مطرح می کنند، در فضای غیررسمی امام صادق.

○ حداقل این چند سال اخیر پیامبر پررنگ شده.

● الان اوضاع بهتر شده. افراط و تفریط می کنند. مثلاً می بینی یک عده امام صادق را نمی گویند. ولی به طور یک گزاره کلی من نفی می کنم. چرا؟ چون ما چهارده معصوم

داریم. وجه تمایز ما با سنی‌ها چیست؟ پیغمبر که نیست، بقیه‌اند. بعد آن ۱۳ تا معصوم دیگری که ما داریم آن ندارد. او همه توجه را می‌دهد به آن یک شخص. ما آن را توزیع می‌کنیم در ۱۴ نفر. آن شخص اول طبیعتاً به حاشیه می‌رود. بنابراین ما به پیامبر کم توجهی می‌کنیم، در معصومان هم به بعضی ائمه خیلی بیشتر توجه می‌کنیم. باز هم دلایل مختلف دارد، امام حسین مشخص است دیگر. امام رضا چون در ایران است. مثلاً فرض کن امام هادی، امام حسن عسگری (ص) چه رمانی دارند؟ اصلاً رمان دارند؟ لذا به نظرم از حیث قالب میدان را باید وسیع کرد چون داستان کوتاه هم اثرگذار است. مخاطب خودش را دارد. همه حوصله نمی‌کنند «یثرب» شما را بخوانند. چهارصد صفحه مثلاً. ولی دختر بزرگ من که کلاس پنجم است، نمی‌دانم چقدر تا حالا کتاب خوانده، مجموع کتاب‌هایی که دارد و کتاب‌هایی که خوانده چون هر کتابی که خوانده لزوماً ندارد، از این‌ور و آن‌ور گرفته، خیلی زیاد است. بالاخره بچه من است دیگر. تنها موردی که بدون این‌که من از او سؤال پرسیده باشم، آن قدر برایش جالب بوده که او آمده به من بازخورد داده، یک مجموعه از این داستان‌های خاتم بود که دفتر نشر زده بود. آمد و گفت: «این خیلی عالی بود، خیلی خوب بود.» یک مدت بعد به من گفت: «برای من از آن کتاب‌های خاتم بی‌اور.» به آقای اشعری و آقای چینی‌فروشان گفتم خیلی خوشحال شدند و خیلی ذوق کردند. و برایم خیلی جذاب بود. مثلاً من یک کتاب خریدم دایره‌المعارف پیامبران. در کتاب ناشر مهم است، نویسندگانش معروف بود، برای کودک و نوجوان و مصور هم بود. شاید باورتان نشود در یک شب این را خواند. اما چیزی در تعریف این کتاب نگفتم. مادرش گفت: «خواندی؟» جواب داد: «خواندم، چیزی نداشت.» دایره‌المعارف پیامبران چیزی نداشت! ولی کتاب خاتم که مجموعه داستان کوتاه بود خیلی برایش جالب بود.

○ آن وجه داستان و روایی جذب می‌کند.

● حالا دختر من کتاب‌هایی مثل مجموعه جودی، رامونا و تن‌تن را خوانده، رامونا و اینها را خوانده. با کتاب جودی که زندگی می‌کند، مثلاً داریم شام می‌خوریم می‌گوید: «جودی



فلان شب همین غذا را داشت.» یا «جودی الان عیدشان بود.» با آن زندگی می‌کند ولی کتابی که راجع به دین باشد و بیاید از آن تعریف بکند فقط همین مجموعه داستان بود. همین‌هایی که در این یکی دو سال اخیر منتشر کردند. که حالا عنوان دقیقش را می‌توانم نگاه بکنم و بگویم. معمولاً من که برای جشنواره می‌روم کتاب‌هایی که چاپ شده به من می‌دهند. آن‌هایی که بزرگسال است نگه می‌دارم. آن‌هایی که نوجوان است می‌دهم دخترم بخواند. همه را هم می‌خواند.

بزن درروبی شده داستان کوتاه حتی مینی‌مال، یک فرصت است، ما اگر بلد نیستیم بنویسم راه آن را نبندیم و بگوییم یا تو باید بروی رمان بنویسی یا هیچی. اتفاقاً به نویسندگان هم گفتم: «برای پیامبر، برای معصوم از داستان کوتاه شروع کنید. یک روایت را بردارید برجسته‌سازی کنید.»

بله. من چند جا گفتم، نمی‌دانم شما خواندی یا شنیدی؛ یک داستان کوتاه انگلیسی

است به نام «تعمیرکار». یک شهری است یک تعمیرکار می‌آید داخل آن. می‌آید درب خانه شما مثلاً می‌گوید: «آقای فلاح، تلویزیون شما خراب است. من می‌توانم آن را تعمیر کنم.» شما می‌گویید: «دمت گرم.» می‌آید و آن را تعمیر می‌کند و بعد به شما می‌گوید که مثلاً: «کیبورد تو هم این عیب را دارد.» ولی تو نمی‌دانی. به شما نشان می‌دهد و می‌گوید: «دیدی این عیب را دارد؟» همین‌طور به همه خانه‌ها سر می‌زند و همه عیبی که می‌دانند و نمی‌دانند را هم برطرف می‌کند. ولی هیچ‌کس او را تحویل نمی‌گیرد. نه تنها قدر او را نمی‌دانند بلکه به او توهین هم می‌کنند. می‌گویند: «اصلاً تو برای چی آمدی؟ تو دنبال پول ما هستی.» در نهایت او می‌گذارد از آن شهر می‌رود. ته آن نوشته او عیسی بود!

○ خیلی زیباست.

● خیلی. باید این جوری بنویسیم، قالب‌های جدید، روش‌های جدید.

○ من یادم است شخصی گفت: علامه جعفری گفته من هر چه دارم از کودکی تا الان می‌دهم یک نفر بیاید راجب به عاشورا رمان بنویسد. او اهمیت رمان را می‌دانست. اهمیت داستان را می‌دانست، تازه عاشورا را گفت که این همه روایت داریم، همه را هم درگیر کرده ولی چرا رمان؟ چون بازتاب جهانی دارد. یعنی یک خارجی بیاید از کنار مسجدی، هیئتی رد بشود ببیند این‌ها دارند گریه می‌کنند می‌پرسد: «این جا چه مراسمی است؟» می‌گویند: «سالروز شهادت است.» می‌گوید: «شهادت چیست؟» یعنی امام حسین را کشتند. امام چه کسی بود؟ اطلاعات تاریخی می‌گیرد و آن را به دین خودش و آدمی که در شهر خودش دارد وصل می‌کند و خیلی درگیر نمی‌شود. خود این آقای نیکوس کارانتزاکیس در کتاب «مسیح بازمصلوب» چکار می‌کند؟ می‌آید اول آن آدم را می‌آورد پایین مثل مردم عادی نشان می‌دهد. مثل همین تعمیرکار. خیلی جالب است. یعنی به ظاهر مشکلات دم‌دستی مردم را حل کرد ولی اگر نباشد فقدانش بیرون می‌زند. بعد یک خصلت انسانی دارد. از روی دلسوزی معایب مردم را رفع می‌کند.

● نمی دانم «مرشد و مارگاریتا» را خوانده‌اید یا نه ولی حتماً بخوانید. کتابی بود که من بدون این‌که آن را زمین بگذارم خواندم. یا حیفم می‌آمد زمین بگذارم خیلی جذاب بود. می‌دانید چی کار کرده بود؟ آمده وقایع استالین و ظلمی که داشته به مسکو، به روسیه با به صلیب کشیده شدن حضرت عیسی به دست یهودیان مقایسه کرده بود، تطبیقی. لابه‌لایش هی رفت و برگشت دارد. فوق‌العاده است. شیطان آمده به مسکو. کل کتاب درباره سفر شیطان است به مسکو، شعار نمی‌دهد. یعنی شما فکر می‌کنی در مسکو آن زمان دارند مسیح را می‌کشند. خیلی جالب است. مثلاً این هم به نظر من رمان حضرت عیسی است ولی درباره استالین و مسکو و روسیه.

به نظرم یکی از کارهای مهمی که اهالی ادبیات باید بکنند این است که بیشتر بخوانند. ادبیات جهان را بخوانند مثلاً روسیه، آمریکای جنوبی، اروپا. چقدر روش‌های جدیدی هست که می‌شود با آن سخن بگوییم. وقتی دیدند می‌توانند بنویسند آن قدر ما در منابع مان، تاریخ و حدیثمان ظرفیت داریم. هر تک روایت را شاید بشود به داستان کوتاه تبدیل کرد. حتی رمان هم کرد. چند تا چیزی که در ذهن خودم بود که این‌ها را بنویسم برای مثال می‌گویم در «رجال نجاشی» روایتی هست خود این را به نظر من یک کسی قلم بزند یک کتاب جذاب می‌شود. می‌گوید: «مسجد کوفه است.» فرض کن بعد از نماز عصر، همه نشسته‌اند. افراد را اسم می‌برد. بزرگان شیعه هستند. بزرگان واقفه هستند. که امام هادی و این‌ها را قبول ندارند. می‌گویند امام کاظم نبود. اهل سنت هم هستند. مثلاً زیدیه هم هستند، نشستند و دارند بحث می‌کنند. بحث‌شان این است که امام حسین می‌دانست شهید می‌شود رفت یا نمی‌دانست؟ همین بحث‌های الان ما. همین بحث را دارند واجب به زید النبی می‌کنند. زید النبی که امام نبوده، وقتی می‌خواست خروج کند جابر جوفی به خود زید می‌گوید: «من از برادرت شنیدم که گفت برادرم در کوفه قیام می‌کند.» حتی محل به دار رفتن او را هم به خودش می‌گوید ولی قبول نمی‌کند. کاری ندارم. این‌ها بحث می‌کنند بعد یک سنی در جمع می‌گوید: «ول کنید. یک چیزی بهتان بگویم کف‌تان ببرد. یک همسایه ما در سامرا داریم لابد یا ساحر است یا کاهن.» می‌گویند: «چطور؟» می‌گوید: «از آینده خبر می‌دهد. هر چه هم می‌گوید می‌شود. چند شب پیش

به ما گفت فلان سردار بنی عباس را می بینی با چه تشکلی از خیابان رد می شود؟ این را می کشند. قبل از نماز صبح دفن می شود.» اعصاب ما را خرد کرده بود. چهار نفری قرار گذاشتیم اگر این اتفاق نیفتاد همین آقا را بکشیم. صبح رفتیم نماز صبح در صف نماز همه‌همه پیچید: «فلان کس را نصفه شب کشتن، خاک هم کردند.» آن جا می گویند: «این کیه؟» می گوید: «علی بن محمد بن علی الرضا.» یعنی امام هادی. بعد حسن بن محمد بن سماعه که رئیس واقفی ها بوده می گوید: «خفه شو! دروغ نگو!» جلسه را به هم می زند. چرا؟ چون امام هادی را قبول نداشتند.

○ این خیلی ظرفیت داستانی دارد.

● به شرطی که خوب بتواند ترسیم کند. متون رجالی برای داستان نویسی ظرفیت عظیمی است. طرف پیغمبر اکرم را در خواب می بیند به حضرت می گوید: «یکی از فرزندان من درگذشته است. پیکر او را ببرید به باغ عبدالجبار بن عبدالوهاب و بعد از این که غسل دادید و نماز خواندید زیر درخت سیب دفنش کنید.» طرف صبح بلند می شود و می رود می بیند که بله. جنازه پیرمردی است از سادات. می رود باغ سیب در می زند. خود عبدالجبار عبدالوهاب دم درب می آید. طرف می گوید: «خواب دیدم» او جواب می دهد: «من هم خواب دیدم. رسول الله به من گفت فردا صبح درب باغت را می زنند بچه من را می آورند زیر درخت سیب او را دفن کنید.» پیکر را می آورند. وقتی می خواستند او را کفن کنند باید لباسش را درمی آوردند که بتوانند غسل بدهند. در جیب او یک دانه برگه بود. آن را درمی آورند می بینند روی آن نوشته: «من عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن زید بن حسن هستم.» شجره اش روی برگه نوشته بود. گریه می کنند بعد عبدالجبار بن عبدالوهاب می گوید: «این باغ را وقف کردم برای دفن سادات و شیعیان.» لذا به آن جا می گفتند مقابره شجره، الان هم می گویند باغ توتی. عبدالعظیم.

○ عبدالعظیم منظورش بود؟

● بله.

○ مگر حضرت عبدالعظیم موقع فوت سرشناس نبود؟

● در ری مخفیانه زندگی می‌کرد.

○ داستان این چقدر جالب می‌شود.

● حالا این را می‌دانید چه کسی گفته؟ کسی که شاهد عینی بوده این را گفته و آن کسی نیست جز احمد بن محمد بن خالد برقی صاحب کتاب المحاسن.

○ چرا می‌گویند باغ توتی؟

● چون درخت توت داشت. این‌ها می‌دانستند آن سید کیست. مثلاً برقی و این‌ها می‌دانستند.

○ راز باغ توتی.

● این‌ها نمی‌خواستند هویت او را بگویند. در همان روایت دارد ایشان در یک زیرزمینی مخفیانه زندگی می‌کرد. منظور این که در رجال نجاشی آمده. چیزی که در خانه کتاب گفتم این بود که ما نیازمند نوشتن کتاب‌های واسطه هستیم. مثلاً نویسنده ما نمی‌تواند رجال نجاشی بخواند، یک نفر برود نه این که کل کتاب را ترجمه کند به زبان ساده بازنویسی کند، فارسی ساده. ●

جایگاه زمینی و آسمانی ائمه در داستان

گفت‌وگو با مجتبی رحماندوست، عضو هیئت علمی دانشگاه تهران

گفت‌وگو

● یک زمان خودم خیلی زیاد حساس شده بودم روی این‌که زندگی ائمه، پیامبران و اهل بیت را در قالب داستانی به مردم ارائه بکنیم. آن موقع ساکن قم بودم. رفتم سراغ علمای قم و گفتم کتاب‌هایی که حیثیت‌ها و جنبه‌های زمینی ائمه نه آسمانی‌شان را معرفی می‌کند، به ما بدهید. ما این‌ها را می‌دهیم به اهل قلم و نویسندگان در حوزه‌های هنری، آن موقع در بنیاد جانبازان هم دسترسی به نویسندگان داشتیم، آن‌ها هم منابع را به داستان‌های قابل اسکرین توسط مردم تبدیل می‌کنند. چون ما هرچه از فضاهای آسمانی ائمه بگوییم درست است برای مردم جایگاه دارد، حس برانگیز است ولی جایگاه زمینی‌شان را بگوییم مردم احساس می‌کنند به این ساحت نزدیک‌تر هستند و می‌توانند خودشان را در جایگاهی که بحث زمینی آن ائمه را می‌شنوند قرار بدهند و تأسی بکنند. مثلاً فرض کنید به عنوان نمونه، رفت‌وآمد، نشست و برخاست، خورد و خوراک مثلاً در بعضی جاها دیده‌ام نوشته‌اند امیرالمؤمنین در محل قضاوتش سکو داشته و روی آن می‌نشسته، روی زمین نمی‌نشسته مثلاً جای صندلی‌های خودمان یا مثلاً شوخی کردن، صله رحم رفتن، غذا خوردن. این‌ها بحث‌های زمینی ائمه و پیامبر است. این‌ها بهترین نکات، تکه‌ها، جزئیات و چیزهای کوچکی است

که وصف این‌ها به حالت داستانی بیشتر به آدم‌هایی که ما می‌خواهیم از ائمه و اهل بیت حس بگیرند، منتقل می‌شود تا جنبه‌های آسمانی سطح بالا و عرفانی و معرفتی بالای ائمه. مثلاً به عنوان نمونه بخش زیادی از کتاب «سنن‌النبی» علامه طباطبایی در مورد جریانات پیامبر است. او چه جوری لباس می‌پوشید، غذا چه جوری می‌خورد، به جنگ می‌رفت با چه وسیله و مرکبی می‌رفت، اسم تک تک اسب‌ها و وسیله‌هایی که پیامبر از آن‌ها استفاده می‌کرد، حتی اگر اشتباه نکنم اسم لباس‌های ایشان آمده. سنن‌النبی پر از این جور چیزهاست منتها قالب کار، قالب داستان نیست. قالب روایت‌های تاریخی و حدیث و این‌هاست که باید توسط نویسندگان به داستان‌های امروزی تبدیل بشود.

مثلاً در مورد شوخی کردن یادم نیست در کدام کتاب خواندم، می‌فرمایند که هم جلوی پیامبر، هم جلوی امیرالمؤمنین خرما گذاشتند. پیامبر خرما می‌خورد و هسته‌هایش را در بشقاب امیرالمؤمنین می‌گذارد. امیرالمؤمنین هم خرما می‌خورد و هسته‌هایش را در بشقاب خودش می‌گذارد. بعد از لحظاتی دیدند بشقاب پیامبر هسته ندارد و بشقاب امیرالمؤمنین پر از هسته است. بعد پیامبر می‌گوید: «بعضی‌ها جقدر خرما می‌خورند!» امیرالمؤمنین جواب می‌دهد: «از آن‌هایی که خرمایشان را با هسته می‌خورند باید پرسید جقدر خوردند!»

ما به این داستان کاملاً حس زندگی امروزی خودمان را داریم. معلوم است پیامبر با این کار خواسته سر به سر امیرالمؤمنین بگذارد. در جای دیگر در اصول کافی خواندم که (در قدیم میخ به دیوار می‌کوبیدند اما مثل میخ‌های ما سیخ و تیز و تند نبوده، تکه تخته‌ای را به دیوار می‌کوبیدند. این تخته نقش میخ را داشته که به آن لباس آویزان می‌کردند.) پیامبر برای ناهار با یارانش به جایی دعوت می‌شود. وقتی وارد حیاطشان می‌شوند، می‌بینند مرغ همسایه که پریده بود بالای دیوار مشترک با این خانه، تخم کرد، تخم به سمت پائین افتاد ولی به جای زمین روی تخته خورد و سالم ماند. پیامبر می‌گوید: «عجب! تخم مرغ روی زمین نیفتاد و سالم ماند.» صاحب خانه به ادبیات امروزی خودمان در جواب گفت: «با رسول‌الله کجایش را دیده‌ای، در زندگی من هیچ مشکلی وجود ندارد. حتی مرغی که بالای دیوار تخم می‌کند نمی‌افتد بشکند.» پیامبر به

اصحاب می‌گویند: «برگردیم. این جا ناهار نمی‌خوریم. صاحب خانه‌ای که از بلاهای الهی در امان باشد مورد لطف خدا نیست.» دقت کردید؟! یعنی «الْبَلَاءُ لِلْوَلَاءِ؛ بلا، برای دوستی است» مصیبت و بلاها را برای نزدیکان خدا و محبین خداوند می‌داند و این را اعتقادات دینی تلقی می‌کنند.

آن قدر از این مطالب وجود دارد. منبع اصلی این‌ها تا آن جایی که من تشخیص دادم کجاست؟ بحارالانوار. «بحارالانوار» دریایی از این جزئیات و ریزگویی‌های عجیب و غریب است. اسم آن را هم بهار گذاشته، درست گذاشته. مثلاً فرض کن برای عروسی فاطمه الزهرا پیامبر یک کسی را صدا می‌کند و می‌گوید: «تو برو خرید، یک چنین چیزی بخر.» یکی را مادر خرج می‌کند. آن‌ها برای خرید می‌روند. بر اساس روایت بهار «ابوبکر» مادر خرج می‌شود. یکی یکی جنس‌ها را انتخاب می‌کردند ولی قبل از خرید باید به او نشان می‌دادند ببیند می‌پسندد بخزند یا نخرند. خرید را انجام می‌دهند و می‌آورند. بعد در ادامه پیامبر به امیرالمؤمنین می‌گوید تو خمیر بیاور. من فلان چیز را می‌آورم. تو روغن بیاور و غیره. نحوه درست کردن غذا را و تمام موارد را با جزئیات، ریز به ریز در بحارالانوار وجود دارد.

سه چهار نمونه برای شما گفتم که بگویم اگر ما ویژگی‌های زمینی آدم‌های بزرگ را، انبیا و ائمه معصومین را بیاوریم، حتی این در مورد علمای بزرگ هم صادق است. الان من و شما در مورد امام خمینی مثلاً یک تکه چیزهایی می‌شنویم چون امام خمینی خیلی برای ما عظیم است طبیعتاً اصلاً جای معصومین نیست، ما برای ایشان عصمت قائل نیستیم ولی به طور مثال یکی از شب‌های هفته، مثل این‌که شب‌های جمعه بوده، یک مهمانی داشتند. در یک اتاق تجمیع حوزوی ۵-۶ تا از طلبه‌ها دور هم جمع می‌شدند. یک شب از شب‌های هفته، شب غیر درسی بوده، می‌نشستند جوک می‌گفتند. زمین و آسمان به هم می‌یافتند. همه چیز به هم می‌گفتند. هیچ‌کس هم جرأت نداشته در آن شب از درس حرف بزند. یکی از این افراد به امام می‌گوید حاج آقا اجازه می‌دهید ما این آقای مرعشی نجفی را دعوت کنیم؟ مرعشی نجفی کی بوده؟ پدر این آقای مرعشی نجفی که مرجع بود. امام می‌گوید نه. اون یک آدم خیلی عارف است. دعوت کنیم در



رودربایستی می‌مانیم، دیگر نمی‌شود جوک گفت. نه نمی‌خواهد دعوتش کنید. شب پنجشنبه می‌شود. زمستان بوده می‌روند دور کرسی می‌نشینند که جلسه را شروع کنند. هی افراد احساس می‌کنند کرسی دارد تکان می‌خورد. می‌بینند کرسی دارد بالا می‌رود. روی آن را بالا می‌دهند می‌بینند همان آدمی است که گفتند نیاید. یک کسی به او کد داده و او رفته زیر کرسی قائم شده. امام می‌گوید تو این جا چکار می‌کنی؟ و به دوستان می‌گوید: نه. همین به دردمان می‌خورد. این خیلی خوب است. بگوییم بیاید.

این جمع بندی را بکنم، نمی‌دانم پاسخ سؤال شما هست یا نیست بشری ائمه، اولیا و بزرگان را هر چه زمینی کنیم در قالب داستان و تعریف و این‌ها به مردم بگوییم، مردم احساس قرابت و نزدیک تر شدن و نزدیک تر بودن روحی به آن‌ها را پیدا می‌کنند. سعی می‌کنند به آن‌ها تأسی بکنند. حالا اگر توانستیم معارف، عظمت‌ها، احادیث و جایگاه‌های آسمانی و متعالی آن‌ها را هم به زبان داستان بگوییم طبیعتاً آن‌ها هم

جایگاه خودش را دارد ولی نزدیک‌ترین چیزهایش همین جنبه‌های زمینی‌شان است که اگر بخواهیم این‌ها را پیدا کنیم همان «سنن النبی پیامبر» علامه طباطبایی نوشته بروید ببینید چقدر در مورد پیغمبر از این مثال‌ها دارد. مثلاً فرض کن پیغمبر داشتند می‌رفتند می‌بیند بچه‌ها در کوچه مشغول بازی هستند. می‌ایستد و با آن‌ها به بازی کردن. بعد از مدت زمانی می‌آیند می‌گویند: «یا رسول الله، مردم در مسجد جمع شدند، وقت نماز جمعه است. شما و ایسادی با بچه‌ها بازی می‌کنی؟» می‌گوید: «خب چکار کنم؟» بعد به سرکرده آن بچه‌ها می‌گوید: «من را با این گردوها معامله می‌کنی؟ من رو می‌فروشی بروم و آزاد بشوم؟» او قبول می‌کند. پیغمبر ما را با آن گردوها معامله می‌کنند. بچه‌ها راضی می‌شوند، پیامبر را آزاد می‌کنند برود به نمازش برسد. پیامبر با چند تا گردو آن‌ها را راضی می‌کند که دلشان شکسته نشود از این‌که او ترکشان کرد.

جشنواره خاتم هرچه بتواند در قالب ادبیات داستانی، تا آن جایی که من می‌دانم قالب داستان و رمان بود، چون دو-سه سال است که با آن‌ها ارتباط ندارم، هرچه بتواند جنبه‌های چه بشری و چه معنوی و بالای آسمانی ائمه و پیامبر را به ذهن بشر امروزی نزدیک‌تر بکند، این جمله «ولکم فی رسول الله اسوه حسنه» چهار تا کلمه است، یعنی «مردم! پیامبر، بهترین سرمشق و الگوی شماست.» را عینی‌تر، حسی‌تر و قابل تقلید و قابل تأسی کردن و قابل اسوه و الگوتر بکند، می‌شود مأموریت جشنواره خاتم که محتوای زندگی پیامبر را در قالب داستان و رمان با مخاطبان در میان گذاشته است.

○ نه، خیلی هم عالی بود. جایگاه پیامبر صلی الله در داستان و رمان فارسی و غیر فارسی چیست؟

● طبیعتاً این یک پژوهش می‌خواهد. باید یک رساله دکترا یا رساله فوق لیسانس باشد. باید به یک جمع و گروه اساتید که پژوهش به دانشکده‌شان تحویل می‌دهند بگوییم: «سوژه تحقیقاتی ما و شما امروز این باشد، جایگاه پیامبر در داستان و رمان فارسی و غیر فارسی چقدر است؟» مثلاً فرض کنید آن زمان‌هایی که ما «باران غدیر» را برگزار می‌کردیم، محقق هندو «دهر میندرنات» که مسلمان هم نبود، آمد. اسم کتابش را یادم

هست «هماری رسول» در مورد پیامبر نوشته بود. پیرمرد روحانی هم بود، از دنیا رفت. منظور این که می دانم در هند یک عالم کار شده. در کشورهای دیگر می دانم کار شده ولی خودمان غیر از داستان و رمان، در شعرها که آن شعرها هم خودش داستان و رمان است منتها به زبان منظوم. مثل سعدی و مولوی. در آثار مولوی که دیگر پر است. حالا غیر از این هم در داستان های منثور و نثر خودمان هم هست ولی میزان و کمیتش را از من بپرسید، جواب دست به نقد بلد نیستم به شما بدهم. باید بگویم در قرن فلان این قدر بوده، در قرن بهمان آن قدر بوده، در شعر مولوی این قدر بوده، حکایت های بوستان و گلستان آن قدر. در آثار خارجی مثلاً دهر میندرنات هندی، به خصوص علمای پاکستان مثلاً فرض کن آن قدر جایگاه دارد، من الان جوابش را بلد نیستم. اون ها را دیگر باید پژوهشگر انجام بدهد. منتها آن زمان هایی که مجلس بودم بعضی از خبرنگارها با من مصاحبه می کردند می گفتم: «جواب این را بلد نیستم. بنویس این سؤال را از او پرسیدم، گفت بلد نیستم.» هیچ وقت این حرف ما را گوش نکردند. اصلاً از آن سؤال رد می شدند، سؤال را حذف می کردند. منظور من این است که افتخارم می کنم در یک مصاحبه ای، مصاحبه گر پرسیده باشد: «جواب این چیست؟» من گفته باشم: «بلد نیستم.» و او منتشر کند فلانی گفت: «بلد نیستم.»

○ تأثیر این جشنواره بر نویسندگان تولید آثار داستانی در مورد پیامبر چقدر است؟

● این بستگی دارد به برد این جشنواره. هر چه برد این جشنواره، فراگیرتر شده باشد حالا خارجی را رها کنید؛ در داخل کشور فراگیرتر شده باشد، آثار بیشتری به آن رسیده باشد، مخاطبان بیشتری به آن سال خاص لبیک گفته باشند، تأثیرش خیلی زیاد است. اصلش را بگویم که تأثیر این جشنواره تا الان خیلی زیاد بوده است. تازه باب پرداختن به پیامبر اکرم در قالب داستان و رمان را برای نویسندگان باز کرده است. اگر بپرسید: «تأثیر داشته یا نه؟» می گویم: «داشته. زیاد هم داشته.» حالا بپرسید: «میزان آن، درصد و کمیت آن چقدر بوده است؟» آن را من نمی توانم بگویم. باید از دوستانی که جشنواره را برگزار می کنند بپرسید. مثلاً سال به سال که گذشته میزان درصد آثار واصله به شما

بیشتر شده یا نه؟ فراگیر بوده؟ همه استان‌ها بوده یا فقط معدود استان‌هایی بوده است؟ همه اقشار سنی جوان را داشته یا فقط پیر را داشته؟ هم جوان و داشته هم پیر را داشته؟ آقا را داشته؟ خانم را داشته؟ یعنی این جور چیزها را. ولی من شک ندارم، یقین دارم در طول آن دو-سه سالی که عضویت علمی و داور جشنواره خاتم بودم مشاهده کردم مثلاً داستان‌های بسیار زیادی، عدد آن را نمی‌دانم، وقتی کاغذهایش را روی میز می‌گذاشتند مثلاً می‌دید که ۴۰۰ ۵۰۰ تا، هزار تا داستان برای این جشنواره آمده است. بنابراین بدون شک تأثیر اساسی داشته است.

**تأثیر این جشنواره
تا الان خیلی زیاد بوده است.
تازه باب پرداختن
به پیامبر اکرم
در قالب داستان و رمان را
برای نویسندگان
باز کرده است**

ولی من معتقدم اگر الان جشنواره خاتم برای پیامبر تشکیل شد حالا جشنواره مهدوی هم تشکیل بشود، جشنواره علوی هم تشکیل بشود، جشنواره امام رضا هم تشکیل بشود. آن برود سراغ داستان در مورد امام رضا، آن برود سراغ داستان در مورد امیرالمؤمنین، آن برود سراغ داستان در مورد فاطمه‌الزهرا. این حرکت‌ها از سوی کشور فراگیرتر شود، استقبال بیشتری از سوی اهل قلم بشود بدون شک...

مثلاً دیروز جشنواره جایزه جهانی اربعین بودم. آثار زیادی از چندین کشور آمده بود. فکر می‌کنم ۵۰ درصد یعنی دو برابر نسبت به دوره قبل شعر و داستان و سفرنامه و کتاب و خاطره و این‌ها آمده بود. سال به سال که می‌گذرد دامنه مشتری پیدا کردن هم توسعه پیدا می‌کند. باعث می‌شود تأثیرگذاری آن عمیق‌تر و فراگیرتر و گسترده‌تر بشود. الان گسترده‌تر است نمی‌دانم ولی ای کاش جشنواره‌ای در کنار جشنواره خاتم برای امیرالمؤمنین تشکیل می‌شد. برای فاطمه‌الزهرا تشکیل می‌شد. برای امام حسین

تشکیل می‌شد. می‌دانید در سه جلد «بحارالانوار» برای امام حسین چه داستان‌های ریز و جزئی دارد؟ خب این‌ها ظرفیت داستانی دارند که باید بهشان پرداخته شود. ای کاش جشنواره‌های سایر معصومین علیه‌السلام هم تشکیل بشود.

○ برای رونق بیشتر این جایزه و فراگیر شدن آن چه باید کرد؟

● طبیعتاً در درجه اول نگاه آدم به سمت مادیات می‌رود. جایزه را بالا ببرند. همچنین که الان فکر می‌کنم عدد جایزه جلال خیلی بالاست. اگر آن عدد را حفظ کرده باشند. تا آن جایی که از قدیم یادم می‌آید چند صد سکه بود. چون یک مدتی هم عضو هیئت علمی جایزه جلال آل احمد بودم ولی در مجلس که بودم از آن انصراف دادم.

بنابراین در درجه اول باید پول آن را بالاتر ببرند. در درجه دوم اگر امکان آن را ندارند، یک جاهایی این را نشان بدهند و بگویند تلویزیون بخشی بگذارند مثلاً برگزیده‌های جشنواره خاتم. من نویسنده می‌بینم کتابم آمد در تلویزیون تبلیغ شد. یا نه، فقط رتبه اولی‌ها را چاپ نکنند، دومی‌ها را هم چاپ و منتشر کنند. رتبه سومی‌ها را هم چاپ و منتشر کنند. نویسنده می‌بیند یک داستانی برای یک جایی نوشته در کنار داستان‌های دیگر، حالا اگر داستانش طولانی بود به صورت مستقل در یک کتاب چاپ شد که چه بهتر. یک اصطلاحی وجود دارد، نویسنده و هنرمند دلش می‌خواهد دیده بشود. گاهی اوقات با دادن پول بیشتر دیده می‌شود. گاهی اوقات اثرش را چاپ می‌کنی دیده می‌شود. گاهی اوقات در رسانه و صدا و سیما تحویلش بگیرد دیده می‌شود. بنابراین هرچه این طرف که اثر را می‌فرستند بازتاب آن را ببیند که دیده شد، تشویق می‌شود. گرچه در اصل عالم عرفان و بالا نباید ملاک آدم باشد. خدا ببیند کافی است. من چکار دارم یک بنی بشری اثر من را ببیند، تشویقم بکند یا برعکس من را تنبیه کند؟ باید بگویم خدایا برای تو نوشتم. اما الان ما بشرها از این‌که دیگران بازخورد بدهند و مثلاً بگویند: «به به، درود بر شما! چقدر اثر را دیدم کیف کردم.» می‌گوید: «الحمد لله اثرم یک جایگاهی داشت.»

○ همین به او انگیزه می‌دهد. به واسطه این‌که احساس می‌کند اثربخش بوده است.

● بله. نه فقط دیده بشود، مخاطب بگوید: «فلانی! تو یک کتاب نوشتی، من این کتاب را خواندم از آن به بعد تصمیم گرفتم در زندگی‌ام چنین باشم.» خب این تحویل گرفتن تبلیغاتی نیست، تحویل گرفتن عملی و تأثیرگذار و عینی در زندگی افراد است. اگر کسی اثری خلق کرد و یک ویژگی از رسول خدا را یک طوری به آدم‌ها معرفی کرد که این آدم‌ها رفتند، پا گذاشتند جای پای پیامبر کار خودش را کرده است. گفته می‌شود کسی درب خانه امام حسین را زد (اگر از من سند این ماجرا را بخواهید، من بلد نیستم بدهم لذا ای کاش وقتی سند آن را پیدا کردیم نقل کنید. حالا من الان می‌گویم.) گفته می‌شود کسی درب خانه امام حسین را زد و امام حسین خودش آمد درب را باز کرد. او دید که امام حسین با یک پیراهن قرمز خیلی روشن و تو چشم برویی آمد. او با تعجب پرسید: «یا بن رسول الله، شما و پیراهن این رنگی؟» امام حسین گفت: «خانمم این رنگ را دوست دارد.» خب این می‌تواند الگویی بشود برای این‌که آدم در خانه‌اش لباسی بپوشد که خانم بپسندد. زن برای شوهر و شوهر برای زن لباسی در خانه بپوشند که مورد پسند دیگری باشد. من اگر در خانه رنگ لباسی را ببوشم که خانمم از آن بدش بیاید هنر است؟ یا برعکس، هنر این است که رنگی ببوشم که او دوست دارد. از این چیزها چند مورد دیگر دارم ولی چون برای گفتن سندهای آن حضور ذهن ندارم نمی‌گویم. بنابراین برای رونق بیشتر این جایزه، پول آن را بیشتر کنند و نویسنده را ببینند. یک تقریظی، یک مقدمه‌ای، یک چیزی کسی برایش بنویسد که نویسنده با خود بگوید: «مجموعه داستانم چاپ شد. فلانی برای من مقدمه نوشت.» معلوم بشود این اثر اهمیت دارد. تأثیر عملی دارد. تبلیغ رسانه‌ای هم انجام بشود.

○ رابطه داستان با واقعیت چیست، چگونه نویسنده می‌تواند به ساحت پیامبر اکرم نزدیک شود؟

● اول این‌که وقتی نویسنده قلم به دست بگیرد و در مورد پیغمبر اکرم بنویسد، بزرگترین وسیله است برای این‌که خودش احساس می‌کند به ساحت پیامبر اکرم دارد نزدیک می‌شود. او دارد می‌نویسد، نمی‌تواند دیگر نزدیک نباشد. اما رابطه داستان با واقعیت

چیست؟ واقعیت را اگر با لایه‌های هنری، با انگاره‌های هنری، با ظرفیت‌های هنری به مخاطب ارائه بکنیم می‌شود داستان.

الان من می‌آیم در این اتاق و می‌گویم: «یک میزی بود. خانمی بود. آقایی بود. قفسه کتابی بود. عصایی بود. پنجره‌ای بود.» این اصلاً رنگ و بوی داستانی ندارد. اما اگر وارد که شدم بگویم: «روح انسان را نوازش می‌داد چون در کتابخانه اتاق، کتاب‌هایی بود که از آن‌ها بوی شهادت در می‌آمد.» یا مثلاً فرض کنید: «در آن فضا یک شرايطی وجود داشت که آدم وقتی بیرون می‌آمد احساس می‌کرد دارد پرواز می‌کند.» این دیگر واقع انگاری محض نیست. اگر ما می‌گویم داستان رئال، به معنی رئال نویسی غیرداستانی نیست. به معنی داستان نویسی رئال است. بنابراین هر چه ما بتوانیم واقعیت‌های موجود جامعه را که خود آن واقعیت به ما هو واقعیت رنگ و بوی داستانی ندارد ولی مثلاً در یک جلسه افراد نشستند دور فلانی، بگوییم: «آقای آ خانم ب نشسته بودند دور فلانی.» این نمی‌شود داستان اما آمدیم گفتیم: «آن جا عجب وزنه‌هایی، انسان‌هایی بودند. از یکی بوی نقاشی آمد. از یکی دیگر دست اندر کار سینما بود. آن انسانی بود که دیگران می‌دویدند از او امضا بگیرند، آن یکی کسی بود که انسان دلش می‌خواهد با او یک ساعت هم صحبت و هم‌کلام شود.» و به گونه‌ای فضا را ترسیم کردیم که من خواننده گفتم: «ای کاش من آن جا بودم.» خشک واقعیت را گزارش کردن هیچ حسی در مخاطب ایجاد نمی‌کند. اگر به آن رنگ و لعاب هنری دادی، لایه‌های هنری در آن تنیدی مثل این فرشی که نخ‌های عمودی دارد، پشم‌ها را می‌بافی اگر آن را عمودی حساب کنیم، باید یک افقی رد کنی و آن لایه‌ای که می‌تنی باید هنری باشد و الا اگر تمام آن پشم‌ها را عمودی بزنی، همین جوری با دست بکشی پائین می‌ریزد. ظاهراً اسم عمودی «تار» است و نام افقی «پود». آن پود باید دواندن ریشه هنری و ادبی در داستان باشد. تا باعث بشود آن فرش، فرشی بشود که آدم‌های هنرمند دلشان بخواهد به آن نگاه کنند و با آن رابطه حسی برقرار کنند. بنابراین اگر ما بتوانیم واقعیت‌ها را رنگ و لعاب هنر، ذوق، ادبیات، شعر، فضای حس برانگیز، آن چیزهایی که آدم‌ها را آتش می‌زند.

بنابراین خود نویسنده به طور طبیعی با پرداختن به زندگی‌نامه پیامبر جلب و

جذب و ساحت پیامبر اکرم می‌شود و اگر بخواهیم داستان را هم یعنی واقعیت را هم به داستان تبدیل کنیم، چون اگر واقعیت را خشک و بدون لایه‌های هنری بنویسیم، بکشیم، نقاشی کنیم، فیلم آن را بسازیم، الان شما فیلم این اتاق را بگیر، دوربین را بچرخان این اتاق را بگیر، این یک فیلم هنری نیست! ولی اگر یک جایی آوردی مثلاً فرض کن آن اول‌های انقلاب فیلم «عروسی خوبان» درست شده بود، یک آرم بنز بود، آرم بنز یک سوم یک سوم دایره تقسیم شده است دیگر، از لای آن‌ها شروع می‌شد می‌رفت عقب و آرم بنز را نشان می‌داد بعد بنز را نشان می‌داد، در واقع از یک فضایی دوربین را آورده و شروع کرده بود که من فقط از واقعیت‌ها نمی‌گویم. دارم روی یک جاهایی متمرکز می‌شوم، به قول غربی‌ها زوم می‌کنم، بنابراین اگر بتوانیم این چنین لایه‌های هنری و پود هنری در لابلای تار فرش واقعیت بنسیم آن وقت این می‌شود داستان و می‌شود جاذبه‌دار برای خواننده. ●

همه در قبال پیامبر (ص) وظیفه‌ای داریم

گفت‌وگو با مهندس چینی فروشان، مدیرعامل دفتر نشر انقلاب اسلامی

○ ضمن عرض سلام و خدا قوت می‌خواستیم از خاستگاه جشنواره خاتم

گفت‌وگو

برای بگویید

● بسم الله الرحمن الرحيم. اولاً ممنون و مجله‌تان را تبریک می‌گوییم. ان شاء الله که موفق باشید. این جور کارها، کارهای سنگینی است. سنگین نه فقط از لحاظ بودجه، بودجه بالاخره مسئله خودش را دارد تا تأمین شود یا فروخته شود. این جور کارها در شرایطی که الان ما هستیم چه در فضای مجازی چه در فضای حقیقی یکی شده، مخصوصاً اگر حوزه، حوزه معرفتی باشد و مسائلی از این دست باشد کار ساده‌ای نیست. چون استنباط‌ها و قضاوت‌های مختلف وجود دارد و خواننده‌ها هم خیلی متفاوت هستند و طیف وسیعی هستند. البته قاعدتاً خواننده‌های اصلی شما بیشتر جوان‌ها، دانشگاهی‌ها، طلبه‌ها و این‌ها باید باشند دیگر. خلاصه ان شاء الله در این کار موفق باشید و من تبریک می‌گوییم.

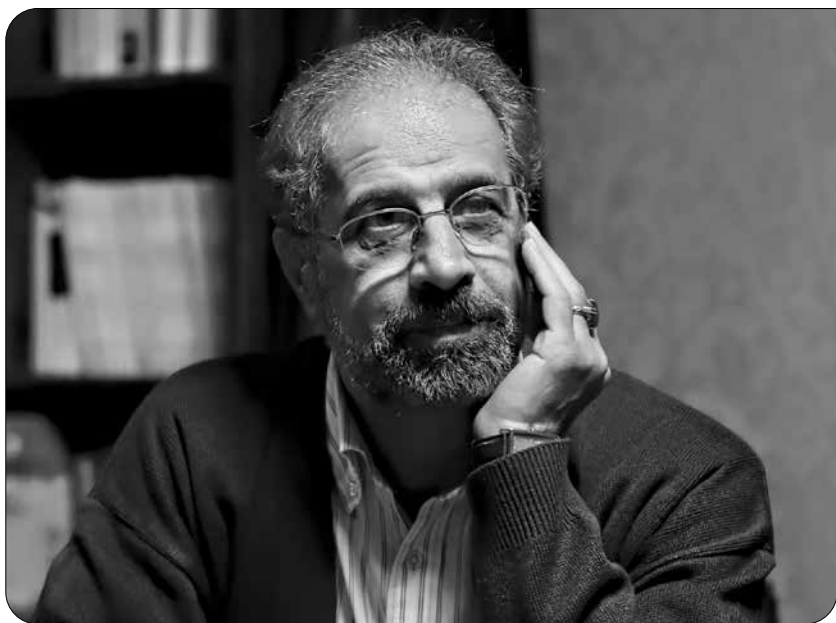
قبل از این‌که وارد بحث بشوم یک ضرب‌المثل معروفی هست که من یک جور دیگر آن را تعریف می‌کنم. می‌گویید: «کار را که کرد؟ آن‌که تمام کرد.» من می‌گوییم: «کار را که کرد؟ آن‌که شروع کرد.» یک کار خیلی وقت‌ها در جامعه همین‌طور مبهم می‌ماند، هیچ‌کس

هم نمی‌داند ولی وقتی شروع می‌شود تازه معلوم می‌شود که یک همتی می‌خواهد. تجربه من هم در جاهای مختلف نشان داده که اگر کار خوب شروع بشود و بنیاد خوبی گذاشته شود و خلوص در آن باشد و خدا کمک کند خودش جلو می‌رود و راهش را پیدا می‌کند. اما حالا در مورد مسئله جشنواره خاتم دوستان حتماً گفتند، ولی حقیقتش این دغدغه شخصی خودم از خیلی قبل بود. هم راجع به پیامبر صلی الله علیه و سلم هم راجع به ائمه علیه السلام. این ۱۴ معصوم در واقع همه زندگی ما هستند دیگر و مبنای انقلاب ما تعلیمات اسلامی پیامبر صلی الله علیه و سلم بود.

در ادبیات گذشته که نگاه کنیم حالا چه در متون فارسی و چه متون عربی وقتی بیشتر به این قضیه می‌پردازیم می‌بینیم چه خلأهایی راجع به ۱۴ معصوم وجود دارد. این خلأها به دلایل مختلف مثل شرایط زمانی یا اتفاقاتی بوده که در هر دوره برای ائمه اتفاق افتاده. این‌ها همشان یکی هستند، نور واحد هستند. این طور نیست که مختلف باشند. همه در یک مسیر بودند و یک هویت و نور واحد هستند. منتها ما می‌بینیم که در یک زمان‌هایی به بعضی از این ائمه خیلی پرداخته می‌شود و به بعضی‌هایشان خیلی کمتر پرداخته شده که طبیعی است. خب بحث عاشورا و امام حسین علیه السلام طبیعی است که با آن شرایط و مصائب و آن مصیبت‌ها بیشتر پرداخته می‌شود ولی این نباید باعث شود که بقیه تحت الشعاع قرار بگیرند و کمتر پرداخته شوند.

ما در مورد ائمه هم این حالت را داریم. ائمه‌ای که حدیث‌های زیادی داشتند بیشتر مطرح شدند ولی مثلاً در مورد زندگی حضرت امام صادق علیه السلام چیز زیادی نمی‌دانیم. جوان‌های ما کمتر می‌شناسند که امام صادق چه بودند و در چه دوره‌ای از لحاظ سیاسی و غیر سیاسی و از این حرف‌ها. بعدتر که بباییم مثل حضرت علی نقی و امام محمد جواد دیگر مظلوم‌تر هستند. به این معنا نیست که چرا به آن زیاد پرداخته شده، آن هم کم است. یعنی راجع به امام حسین هر چه بنویسیم باز هم کم است. ولی بالاخره از دیگر ائمه هم غافل نشویم.

من این دغدغه را داشتم و حتی کانون پرورش هم که بودم به دوستان گفته بودم با این موضوع کمی کار نکنند. چند تا کتاب درآمد ولی هر چقدر بگوییم باز هم حق مطلب ادا



نمی‌شود. از مواردی که به نظرم در دنیای اسلام و به خصوص در کشور ما مظلوم هست، شخصیت پیامبر صلی الله علیه و سلم است. بالاخره منشأ همه این داستان‌ها پیامبر هستند دیگر یعنی همه این آوازه‌ها، همه ریزه‌خوار آن سفره هستند. ولی ما می‌بینیم که در مورد پیامبر خیلی کم کار شده. در گذشته ما هم نگاه بکنید باز همین‌طور هست. دو سه سال پیش یک آماری راجع به امام حسین علیه السلام گرفتیم در طول ۵۰۰-۶۰۰ سال اخیر به رقم حدود بیش از ۲۰۰۰ عنوان کتاب مستقل برسید منهای آن‌هایی که در تواریخ هست و این جور چیزها. راجع به شخصیت، واقعه عاشورا، بعد از عاشورا، اسرا. راجع به پیامبر صلی الله علیه و سلم کمتر از ۴۰۰-۵۰۰ تا کتاب داریم. در حالی که زندگی خود پیامبر صلی الله علیه و سلم خیلی پرتلاش و پرتنش بود و بالا و پایین داشته. قبل از بعثتشان، قبل از ولادتشان، بعد از ولادتشان. ولی کمتر پرداخته شده حتی به احادیث پیامبر هم کمتر پرداخته شده و شما کمتر واعظی را می‌بینید که حدیث از پیامبر بخواند.

حالا از قول آن بزرگان هم حدیث است و باید تبعیت کنیم اما بالاخره این حس مظلومیت درباره پیامبر و در جهان اسلام هم به نظرم این وجود دارد. حالا در بعضی کشورها ممکن است کم و زیاد داشته باشد. خصوصاً بعد از انقلاب اسلامی و این چند سال اخیر این قضیه تشدید پیدا کرده یعنی الان مخالفین حکومت اسلامی، انقلاب اسلامی، دنیای غرب در واقع متفق هستند بر این که دو تا از سرمایه‌های ما را مخدوش بکنند یا از ما بگیرند، یکی قرآن و دیگری پیامبر صلی الله علیه و سلم. یعنی وقتی می‌آیند کاریکاتور می‌زنند، وقتی می‌آیند آن کارها را با پیامبر می‌کنند، این‌ها معنی دارد دیگر.

معنی‌اش این است که همان داستان «جنگ تمدن»‌های هانتینگتون است که به اصطلاح تمدنی که در دنیای امروز دارد سر برمی‌آورد اسلام است. پایه اسلام هم قرآن هست و شخصیت پیامبر و بقیه تابع هستند دیگر. بنابراین آمدند آن نقطه‌ها را بزنند که امام راجع به سلمان رشدی آن بحث را کردند، تیزبینی امام بود.

من حس می‌کردم راجع به این قضیه باید یک کاری کرد، خلاصه این خلأ وجود دارد که با آقای اشعری و دوستان دیگر نشستیم و صحبت کردیم؛ رسیدیم به این که هر کسی به اندازه خودش به عنوان مسلمان وظیفه دارد این کار را انجام بدهد و نباید خیلی منتظر اقدام جاهای رسمی و دولتی و ارشاد باشیم. دفتر نشر فرهنگی اسلامی هم با آن سابقه درخشانی که دارد گرچه یک مؤسسه غیرانتفاعی است یعنی نه بودجه‌ای از کسی می‌گیرد و نه چنین حرف‌ها ولی همه حرف این بود که خود پیامبر آن را هدایت می‌کند و دست ما نیست که این‌ها. ما فقط باید همت‌مان را بگذاریم و یک کاری انجام بدهیم. بقیه‌اش با عنایت خود حضرت حق و پیامبر صلی الله علیه و سلم و بقیه جلو می‌رود. این طراحی جشنواره خاتم شد که گفتیم به دو یا سه منظور است: گرفتن آثار، پخش آن و آشنایی بیشتر مردم با شخصیت پیامبر صلی الله علیه و سلم و اتفاقات صدر اسلام. چون اگر شما دقت کنید در صحبت‌هایی که حضرت امام داشتند بارها گفته بودند نجات کشور ما و نجات جهان اسلام در این است که به صدر اسلام برگردد. که بعضی می‌گفتند: «یعنی چی؟ برگردیم به ۱۴۰۰ سال پیش!» ولی در اصل آن نوع نگاه و تربیت صدر اسلام مد نظر بود.

○ حضور پررنگ خدا در زندگی.

● خدا و پیامبر و اهل بیت علیهم السلام. منشأ ما نهج البلاغه است و قرآن. چندین بار حضرت امام گفتند چون بعضی‌ها می‌گفتند: «فضای روز عوض شده» و از این حرف‌ها. این به این معنا نیست که ما اقتضائات روز را در نظر نگیریم ولی اصل داستان این است که پایه آن است دیگر. بر این اساس صحبت شد که چه کاری می‌شود کرد. پیشنهادهای مختلفی بود، به این نتیجه رسیدیم که ما باید با زبان حاضر با مخاطب حاضر و زمان حاضر کار انجام بدهیم. و لذا پیشنهاد داستان کوتاه بود که من خودم شخصاً قالب داستان کوتاه را خیلی دوست دارم. شما نگاه کنید مثلاً آثار چخوف یا ا. هنری از آمریکا، یک قالب ویژه‌ای است و مخصوصاً در این دوره به خاطر کم‌حوصلگی مخاطبین و فضای مجازی بیشتر استفاده می‌شود. این بود که روی قالب داستان کوتاه تأکید شد که ما این کار را بکنیم. با دو سه تا منظور، یکی این‌که گفتم، مردم با زندگی پیامبر آشنا شوند و اصل هم سبک زندگی پیامبر صلی الله علیه و سلم و تبعیت از ایشان ان شاء الله شود. بالاخره ما شیعه پیامبر و حضرت امیر هستیم دیگر.

اما بحث دومی که شاید یک جورهایی از اولی هم مهم‌تر باشد، کشف و تقویت استعداد جوان‌ترها است. یکی از مشکلاتی که ما داریم این است که ما در زمینه هنر و ادبیات نیروی زنده، تازه و پرتحرک کمتر به جامعه ارائه می‌دهیم. هنوز که هنوز است وقتی می‌خواهیم به یک جوان بهترین کتاب را معرفی کنیم که آن را بخواند تا با اسلام آشنا شود، مجموعه آقای مطهری که برای ۵۰ سال پیش است را داریم. نمی‌گوییم کهنه شده است.

○ خودشان هم اعتقاد داشتند یکی باید بیاید و به روز بنویسد.

● یک جورهایی به قول قدیم‌ها ما هنوز داریم از توبره می‌خوریم. بهترین کتاب‌هایمان درباره عاشورا برای دکتر شهیدی است که حدوداً برای ۳۰-۴۰ سال پیش است که ایشان تألیف کرده است. نمی‌گوییم کار جدید نشده، شده یا در ادبیاتمان درست است نویسنده و شاعر داشتیم ولی نمی‌دانم جای جلال توانستیم نفر بعدی را داشته باشیم؟ داشتیم یک کسانی را...

○ با آن کاراکتر فکر نکنم.

● یکی از مسائل این بود. و لذا مثل همان ایده‌ای که خود شما دارید فقط متکی نشدیم به این‌که این جشنواره برگزار شود و جایزه‌ای بگیرد و بعد هم تمام شود. اصل داستان همین کشف نیروها، جذب و آموزش آن‌ها بود و لذا در کنار جشنواره دو سه تا اتفاق افتاده و دارد می‌افتد. یکی کارگاه‌های حضوری با نویسندگانی که انتخاب می‌شدند و در تهران و در شهرستان‌ها کلاس گذاشته می‌شود. کارگاه‌های مجازی هم در تلگرام داشتیم که دبیر آن مجید قیصری بود. در کودک و نوجوان هم آقای مصطفی رحماندوست بود. هم در تلگرام و

هم واتساپ بود. کارگاه‌های غیرحضوری که شاید بگویم در هفته یک یا دو شب، قصه‌ها خوانده و نقد می‌شد و با هم صحبت می‌کردند. این خیلی مهم بود.

یکی از مشکلاتی که
ما داریم این است
که ما در زمینه هنر و ادبیات
نیروی زنده، تازه و پرتحرک
کمتر به جامعه
ارائه می‌دهیم

○ کلاس‌های خوبی هم بود.

● بله. الان یک مدتی است که تعطیل شده، گفتم که ان‌شاءالله رحمان دوباره آن راه را پیدا کند. از مجموعه داستان‌های کوتاهی که رسیده تا حالا نزدیک ۳۰ عنوان کتاب چاپ شده. مجموعه داستان و داستان تک نوجوان.

○ ظرف چند سال؟

● ظرف ۷-۸ سال می‌شود دیگر. یعنی هر سال که جشنواره تمام می‌شود، از آثار منتخب، دو-سه کتاب درمی‌آید. ۳۰ عنوان کتاب و الان هم سه-چهار عنوان در حال چاپ است.

کلاس‌های متعددی حضوری و غیر حضوری وجود داشت و خیلی از این نویسندگان به طوری که شروع کردند دیگر الان برای خودشان دست به قلم شدند و کتاب می‌نویسند. به طوری که ما در آخرین جشنواره که سال گذشته بود، تعدادی از هیئت داوران را از همان نویسندگان انتخاب کردیم که از خاتم شروع کرده بودند و الان برای خودشان صاحب قلم هستند، در همین حوزه کتاب می‌نویسند و در جاهای دیگر چاپ می‌کنند، به دفتر نشر کاری ندارند. هدف اصلی این بود و از مواردی که به نظر من باید روی آن کار شود همین قضیه است. بدون تعارف خیلی هم نباید معطل مؤسسات دولتی ماند. به قول حضرت آقا آتش به اختیار اگر در همه جا باشد، یک جا هم در عرصه ادبیات است. از دست هر کسی برمی‌آید. حرف، حرف را پیش می‌آورد، خیرین ما کار خیر را در یک جاهای خاصی تلقی می‌کنند، این که مسجد، بیمارستان و مدرسه بسازند. بسته‌های غذایی بدهند. همه این‌ها درست است و کارهای خیر و خوب و باید هم بشود. ولی خیلی وقت‌ها یک کار فرهنگی-ادبی هم هست که نیاز به خیر دارد اما این را هنوز کار خیر نمی‌دانند و لذا در این زمینه هنوز وارد نشدند. خدا رحمت کند مرحوم «فرهنگ» را، شب‌های عاشورا را در شیراز راه انداخت. نمی‌دانم رفته بودید یا نرفته بودید؟

○ نه متأسفانه.

● یک پیرمرد خیلی نورانی بود در خانه خودش یک شب شعر راه انداخت. شب شعر «عاشورا». هر سال هم یک عنوانی تعیین می‌کرد مثلاً یک بار راجع به حضرت ابوالفضل. یک بار راجع به حضرت علی اکبر. یک بار راجع به امام حسین. شاعرهای مختلفی را از ایران دعوت می‌کرد تا شعرهایی که آن سال راجع به آن موضوع گفتند خوانده شود. معمولاً شب شعر نزدیک ایام محرم برگزار می‌شد، او پابره‌نه به استقبال مهمانانی که از تهران می‌آمدند می‌رفت. یعنی پیاده و با پای برهنه می‌آمد فرودگاه، مهمان‌ها را از آن جا به خانه می‌آورد. احترام و حرمت قائل بود برای حضرت امام حسین و طبیعتاً مهمان‌هایش. ۴-۵ شب این برنامه ادامه داشت. یادم است همه هم در همان خانه یک پتو و یک بالش زیر سرشان می‌گذاشتند و می‌گرفتند می‌خوابیدند. یک حسینیه

مانندی بود، من خودم می‌رفتم. و بعد در کنارش هم بعضی‌ها می‌آمدند راجع به عاشورا سخنرانی می‌کردند. آقای دکتر سنگری می‌آمد، دیگرانی می‌آمدند. دکتر سنگری وقت خوب گذاشت. با هماهنگی آن‌ها در کانون پرورش فکری کرمان برای کودکان و نوجوانان شب شعر «عاشورا» گذاشتیم. نهایتاً می‌خواهم عرض بکنم که از دل آن شب شعر عاشورا کلی کار درآمد. هم شعرهایی که گفته شد هم کتاب‌هایی که چاپ شد هم آدم‌هایی که تربیت شدند و آمدند در این وادی. یعنی یک پیرمردی در شیراز توانست خودش با همان کار خیری که می‌خواست بکند، پولش را در این راه خرج کرد.

حرف من این است که خیرین ما هنوز این را جزء کار خیر نمی‌دانند یا شاید هم خیلی توجیه شده نیستند. ما باید کم‌کم در حوزه فرهنگ هم این قضیه را راه بیندازیم. حالا مؤسسه ما هم مثل مؤسسه غیرانتفاعی است. با توجه به تجربه‌هایی که در کانون و جاهای دیگر داشتیم حس کردم می‌شود ادامه‌دار باشد. اولش همین است. می‌گویند: «آقا نمی‌شود. ادامه پیدا نمی‌کند.» خیلی از جشنواره‌ها همین بوده دیگر. شروع می‌شود، بعد از دو-سه دوره تعطیل می‌شود. ما الحمدلله الان در نهمین دوره هستیم و سال آینده با همین امکانات کم دهمین دوره ان‌شاءالله برگزار می‌شود.

با شناختی که دارم، اعتقاد من این است اگر بنا بود همین جشنواره را با امکانات دولتی مثلاً ارشاد برگزار کنید چندین برابر هزینه می‌شد آخر هم معلوم نبود این حاصل پیدا شود. این را نمی‌خواهم بگویم که آن‌ها این کار را نکنند ولی می‌خواهم بگویم بدون تشریفات اداری و رفت و آمدها می‌شود خیلی کارها کرد. ممکن است یک مسجدی در یک گوشه‌ای یا یک هیئتی در یک جای دیگر باشد یا مثلاً خیری این کارها را انجام بدهد. الحمدلله الان نهمین دوره است و سال بعد هم دهمین دوره، به هر حال دارد حرکت خود را می‌کند و جلو می‌رود.

○ استقبال از طرف نویسنده‌ها چه جور بود؟

● طبیعتاً یواش یواش رشد پیدا کرد. سال‌های اول تعدادشان کم بود ولی سال‌های میانی بهترین سال‌ها بود. یعنی سال‌های پنجم و ششم خیلی بیشتر بود.

○ چرا؟

● به تدریج اضافه شد. ولی بعداً دو مرتبه کرونا که پیش آمد کلاس‌های حضوری مان تعطیل شد، مشکلاتی که مردم داشتند، خودش یک مقداری آسیب رساند و افت پیدا کرد ولی دو مرتبه از پارسال شروع به رشد کرد. چیزی که جالب است این‌که در بعضی از دوره‌ها نویسندگان حرفه‌ای هم حضور داشتند. البته ما هم خیلی اصرار نداشتیم به نویسندگان حرفه‌ای چون آن‌ها بالاخره برای عرضه آثارشان جاهای خودشان را دارند و ما بیشتر نویسندگان حرفه‌ای جوان و تازه قلم‌مد نظرمان است و حتی سال‌های اول بخش کودک نداشتیم بعد یواش یواش اضافه شد. کانون پرورش هم به میدان آمد و کمک خوبی کرد. در یک دوره‌ای حوزه هنری به میدان آمد الان دیگر کمتر شده. طبیعتاً به اندازه‌ی جشنواره‌هایی که امکانات فراوان و تبلیغ تلویزیونی دارند، استقبال نشده ولی در طول این مدت فکر کنم نزدیک ۶۰۰۰ اثر رسیده. این معنی‌اش این است که بالاخره ۶۰۰۰ نفر نشستند راجع به زندگی پیامبر صلی الله علیه و سلم خواندند و مطلبی را درآوردند و نوشتند. حالا از بین این‌ها یک تعدادی انتخاب شده و کتاب شده یا کارهای دیگر. بعضی از این‌ها حداقل دو-سه تا در ذهنم هست که قابلیت تبدیل شدن به فیلم کوتاه هم دارد. حالا ممکن است بستری باشد برای یک فیلم بلند، نمی‌دانم که حالا این دیگر بستگی به شرایط دارد این‌که بالاخره امکانی فراهم شود یا خود دفتر نشر و یا کسی از بیرون بتواند این کار را انجام بدهد.

○ درسته، خدا قوت می‌گوییم به شما و سایر دوستان که دست‌اندرکار بودند. عرضم به حضورتان حالا بعد از گذشت نه دوره اگر بگویند: «درباره پیامبر چه دارید؟» می‌گوییم: «دفتر نشر به واسطه جشنواره خاتم الان یک مجموعه از رمان و داستان‌ها درباره حضرت رسول دارد.» حالا هر کس با نگاه خودش یک بخشی از موضوع یا برشی از زندگی حضرت رسول نوشته، خوب برای انعکاس این آثاری که دارد جمع می‌شود به زبان‌های دیگر هم فکر کردید؟

● راستش را بخواهید در این زمینه ضعیف هستیم. البته در طول سال‌های گذشته الحمدلله با آدم‌هایی که در کشورهای اسلامی می‌شناختیم ارتباط برقرار کردیم و بعضی از کشورها آثاری را برای ما فرستادند. طبیعتاً کشورهای اسلامی بیشتر مثلاً از لبنان، عراق، تاجیکستان و امارات کار فرستاده بودند. یکی دو تا از کارها به عربی در لبنان چاپ شد. خود ناشر آمد گرفت ولی آن طوری که شاید و باید این معرفی انجام نشده. چون هم دفتر نشر به آن معنا امکانات ندارد. شاید هم ارتباطات ما ضعیف بوده و باید در این زمینه ارتباطات بیشتری برقرار می‌شد.

یک موقعی ما دنبال این بودیم. بعد از انقلاب رشد اسلام در کشورهای اروپایی خیلی بیشتر از قبل شده است. اسلام‌هراسی سرهمین است. قضایای غزه باعث شد انسجام مردم بیشتر شود. آدم در فضای مجازی نگاه می‌کند مراجعه به قرآن و خواندن قرآن چقدر زیاد شده است.

من در ذهنم این هست که اگر بشود ناشری پیدا شود. ما نباید ترجمه کنیم بفرستیم.

○ چون سراغ آژانس‌های ادبی نمی‌رویم.

● یکی دو مورد رفتیم ولی هنوز خیلی موفق نشدیم. یک مقدار وقت می‌خواهد و بیشتر از وقت در واقع شرایط و امکانات.

○ صحبتی که با دوستان داشتیم گفتند: «بنای ما این بود که خودمان برگزار کنیم و روی پای خودمان بایستیم.» به هر حال برگزار کردن ادواری یک جشنواره سختی خودش را دارد. هم هزینه‌های آن و هم برنامه‌هایی که هست. یک جا آدم باید با دولت یک تعاملی داشته باشد. به این هم فکر کردید یا هم چنان می‌خواهید کاملاً خصوصی باشید؟

● نه. چرا فکر کردید که مثلاً خود همین این دفتر ادامه بدهد؟ یکی از وظایف دفتر در بخش فرهنگی-اسلامی همین است دیگر. دوم این‌که با تغییر دولت‌ها این ارتباط‌ها عوض می‌شود. حالا تغییر دولت‌ها نه، با تغییر وزیر کلیه ارتباطات عوض می‌شود و

معمولاً هم جاهای دولتی که حالا خود من کار دولتی خیلی کردم، وقتی کمک کنند انتظاراتی هم دارند. یعنی در بحث خط مشی و غیره. این به این معنا نیست که ما آن‌ها را غریبه بدانیم، ولی یک مقدار تنظیم آن سخت است. این در واقع ما نیستیم که باید به سراغ آن‌ها بریم، آن‌ها هستند باید بیایند سراغ ما. بگویند: «یک جایی دارد کاری که ما می‌خواهیم انجام بدهیم را می‌کند حالا ما بیاییم به او کمک کنیم.» حالا این کمتر اتفاق افتاده البته یک دوره‌ای مثلاً در دوره هفتم و هشتم معاونت فرهنگی ارشاد همراهی داشت و در این قضیه کمک کرد. در دوره باز هفتم، هشتم کانون پرورش کودک و نوجوان هم به لحاظ مساعدت در قضاوت‌ها هم به لحاظ حمایت‌های مالی، منتها نه حالا سنگین در حدی که برگزار شود. این را قبول دارم که بالاخره باید سر بر یک بالینی گذاشته شود که باز با تغییرات حتی در دفتر نشر هم مثلاً این کار متوقف شود. دیگر باید دعا کنید ان شاء الله.

حالا غیر از بحث داستان کوتاه خوب می‌دانید دیگر امسال به داستان‌های مینیمال و داستانک هم ورود کردیم. که کار خوبی است. باز این هم اضافه شده. بحث رمان همیشه مطرح بوده ولی خود من هم فکر می‌کنم ظرفیت داستان کوتاه در این موضوع خاص بالاتر از رمان است و بیشتر استقبال می‌شود. گرچه در قالب داستان بلند واقعاً ما یک کار سنگین و خوب راجع به پیامبر صلی الله علیه و سلم نداریم. یعنی شما مثلاً فرض کنید راجع به حضرت مسیح نگاه بکنید کلی رمان نوشته شده که مثل «مسیح باز مصلوب» نوشته «نیکوس کازانتزاکیس» نمی‌خواهم بگویم چه چهره‌ای



نشان دادند که معمولاً چهره مثبت و زنده است یا مثلاً نگاه می‌کنید راجع به خود بودا کلی کتاب وجود دارد. حتی فیلم هم که وجود دارد. حضرت مسیح و این‌ها کلی فیلم دارند. ما راجع به پیامبر صلی الله علیه و سلم دو تا فیلم داریم. یکی «مصطفی عقاد» ساخته و یکی هم «مجید مجیدی». که برای مجید خیلی بین‌المللی نشد. مال مصطفی خب، بین‌المللی شد. همه جا گرفته شد. من یادم می‌آید در یک ملاقاتی که داشتیم خود حضرت آقا روی این تأکید داشتند که راجع به پیامبر کار جدی نشده. دیگران راجع به پیامبران خودشان کار جدی کردند ولی ما نکردیم. قبل از ساخت فیلم مجیدی بود. با خود آقای مجیدی هم مثل این‌که صحبتی داشتند.

○ شما از کارهایی که در مورد پیامبر نوشته می‌شود توسط سایر ناشرین حمایتی دارید؟

● خیلی نه. چون امکان حمایتی نداریم. ما خودمان را بتوانیم اداره کنیم خیلی است.

○ ما امسال یک کتاب درباره پیامبر داریم به نام «یثرب» توسط آقای «حسینعلی جعفری» نویسنده «صور» نوشته شده. ویژگی این کتاب نسبت به سایر کتاب‌ها این است که به موضوع یثرب و جایگاه یثرب و نسل یهود می‌پردازد.

● واقعاً در این زمینه خیلی کم کار شده. شما نگاه کنید همین الان از یک جوان دانشگاهی بخواهید راجع به پیامبر یک صفحه حرف بزند چقدر می‌تواند؟ در حد جنگ احد و جنگ بدر. می‌خواهم بگویم حوزه ادبیاتمان خیلی غنا داشته که الان قدر آن را نمی‌دانیم و یک جورهایی داریم آن را از دست می‌دهیم. مثلاً راجع به ائمه علیه السلام در مورد سبک زندگی که آقا می‌گویند، شما نگاه کنید راجع به حضرت امام صادق علیه السلام، خوب ما شیعه جعفری هستیم دیگر. عمده منابع حدیثی ما امام صادق علیه السلام هستند و پدرشان حضرت امام باقر چون ائمه دیگر اصلاً امکانش را نداشتند، نمی‌توانستند فراهم بکنند ولی چقدر ما امام صادق را می‌شناسیم؟ از جوان‌های ما، مسلمان‌هایش آن‌هایی که هیئتی هم هستند، چقدر

امام صادق، سبک زندگی و روش او را می‌شناسیم؟ واقعاً در معرفی این بزرگواران کم کار کردیم دیگر.
من یک طرحی در ذهنم بود و هنوز هم هست اگر یک زمانی عمری باشد دوست دارم عملی شود. انتظار دارم که یک کارهایی هم بکنیم به نام «کتاب صادق». در مورد حضرت صادق کار بشود.

- خیلی ظرفیت هست و خیلی هم داستان و روایت برای ایشان هست. ●

خدا دارد کمک می‌کند

گفت‌وگو با علی اکبر اشعری، از بانیان جشنواره خاتم

● یک خرده درباره این موضوع بگویید که چه شد فکر کردید جشنواره‌ای با این عنوان برگزار شود؟ یا اصلاً فکر می‌کردید تا این حد گسترده شود که جذب رمان داشته باشد؟ چون من شنیدم در آغاز داستان کوتاه مد نظر بود. درباره این موضوع صحبت کنید.

گفت‌وگو

● بسم الله الرحمن الرحيم. خیلی ممنون که آمدید. البته خود شما همه‌ی ماجرا را می‌دانید ولی من یک مرور می‌کنم. یک مؤسسه‌ای هست به اسم «بنیاد ارشاد و رفاه امام صادق علیه السلام.» من و آقای چینی فروشان جزء هیئت امنای آن جا هستیم. از ما خواسته بودند کمی راجع به کارهای فرهنگی بنیاد فکر کنیم. ما به نظرمان رسید یکی از کارهایی که می‌شود کرد این است که بباییم به دلایل مختلف چیزی به اسم یک جشنواره داستان نویسی را باب کنیم. آن هم راجع به سیره پیامبر اکرم. چند تا دلیل داشت یکی این که به هر حال روی مشکلات فرهنگی که در جامعه مان هست فکر می‌کنیم اگر گفتمان سازی شود، سیره پیامبر اکرم روی اصلاح رفتار مردم ان شاء الله اثر می‌گذارد.

دوم این که به هر حال شما بهتر از من می‌دانید از یک طرف ورود به داستان کوتاه

راحت‌تر است و از یک طرف هم مادر نویسندگی است مثل دو در ورزش. یکی بخواهد شروع کند خیلی ترس ندارد. حتی آدم‌های غیرحرفه‌ای و نوقلم هم می‌توانند وارد شوند. از آن طرف هم فکر کردیم این به خواندن هم کمک می‌کند که یکی از دغدغه‌های همه متفکرین و فرهنگی‌های جامعه است. به هر حال الزام نوشتن این است که آدم قبل از آن بخواند بعد بنویسد.

مجموعه‌ای از این دلایل باعث شد ما به فکر این بیفتیم. گفتیم: «خب یک جشنواره راه‌اندازی می‌کنیم چون بحث پیامبر اکرم است اسمش را می‌گذاریم خاتم.» و شروع کردیم. از اول قصدمان این بود که با داستان کوتاه شروع کنیم به مرور که جلو رفتیم در عرصه‌های دیگر مثل فیلم‌نامه، رمان و در قالب‌های دیگر نویسندگی حتی شعر وارد شویم.

به این دلیل که این نوع کارها برای رسیدن به رشد و بلوغ به زمان نیاز دارد. مادر



گسترش شاخه‌ها عجله نکردیم. بیشتر در محتوای فراخوان فکر کردیم. اوایل که فراخوان داده بودیم محدوده جغرافیای داخلی کشور بود. زبان فارسی بود. فقط بزرگسال بود. به مرور کودک و نوجوان هم اضافه شد. به مرور دانش‌آموز هم اضافه شد. به مرور زبان برداشته شد. به مرور مرزهای اعتقادی و جغرافیایی برداشته شد. یعنی هر آدمی در هر جای دنیا بتواند به هر زبانی که خودش می‌خواهد داستان را برای ما بفرستد. می‌دانستیم برای این فعالیت‌ها با تبلیغات گران قیمت ممکن است بتوانیم مشتری جلب کنیم ولی بهترین نوع تبلیغات، تبلیغ سینه به سینه است یعنی آدم‌ها همین طوری با هم دیگر در تعاملاتی که دارند مطرح بکنند. به همین شکل هم شد یعنی ما در طول این سال‌ها از بعضی از کشورهای دیگر مثل امارات، عراق، لبنان، فرانسه و آذربایجان داستان داشتیم. حتی ما برنده مسیحی مذهب هم داشتیم.

به نظرمان اتفاق خوبی بود این‌که ما یک بستری باز کردیم که همه بیایند درباره پیامبر اکرم بخوانند. چون واقعاً زندگی ایشان خیلی خواندنی است. من خودم تقریباً چند سالی است که دارم درباره زندگی ایشان کار می‌کنم. زندگی ایشان خیلی خواندنی است. بیش از ۱۰۰ مقاله پیدا، مطالعه و ویرایش کردم که داریم به مرور روی سایت قرار می‌دهیم که اگر کسی خواست از آن‌ها استفاده کند.

ما در این ۸ دوره‌ای که برگزار شد به موقع داستان‌ها را انتخاب کردیم. به موقع جوایز را دادیم. به موقع مجدداً فراخوان دادیم و تا الان پیش آمدیم. تا پارسال ما سه جایزه داشتیم. یک جایزه برای داستانی که برای بزرگسالان نوشته می‌شد، یکی برای داستانی که برای کودک و نوجوان نوشته می‌شد و یکی هم برای دانش‌آموزانی که داستان راجع به سیره پیامبر اکرم می‌نوشتند. امسال یک تیم جدیدی به عنوان هیئت علمی آمدند و دبیر جشنواره عوض شد، طبیعتاً فکرهای جدیدتری هم در عرصه کار ما آمد از جمله دادن فراخوان رمان بود. منتها فراخوان طرح رمان دادیم تا کسانی که علاقمند هستند طرح‌هایشان را بفرستند و ما این طرح‌ها را بررسی می‌کنیم، آن‌هایی که به نظرمان مناسب باشند را حاضرم برایشان استاد راهنما قرار بدهیم که در روند نوشتن به نویسنده کمک کند و بعد هم ما آن را چاپ می‌کنیم.

همه این کارها را هم رایگان برایشان انجام می‌دهیم. دومین طرح داستانی مینی‌مال است. فکر کردیم که این را هم بیایم به عنوان یک شروع در راحت‌تر از داستان کوتاه عرضه کنیم. چه بسا یک مجموعه‌ای از این مینی‌مال‌ها خودش یک مجموعه خیلی قشنگ و خیلی خوبی شود که مردم هم استفاده می‌کنند. این دو تا هم اضافه شده پس عملاً امسال ما ۵ تا جایزه داریم. آن سه تای قبلی که به قوت خود باقی است، این دو تا هم اضافه شده است.

جشنواره خاتم چند نکته دارد. یکی این که به مرور ما یک باشگاهی از مخاطبینمان تشکیل خواهیم داد که این‌ها دائم با هم در ارتباط باشند. کارهای هم‌دیگر را ببینند. حتماً اگر ایده‌ای بخواهند به هم‌دیگر بدهند در تعامل باشند. سایت را دارند طراحی می‌کنند که اگر بشود این کار را راه می‌اندازیم. منتها در این فاصله چند نوع ارتباط با مخاطبینمان داشتیم. کارگاه‌های حضوری در تهران و شهرستان‌ها برگزار کردیم و علاقمندان در آن‌ها شرکت می‌کردند. یک دوره‌ی آموزشی برای دانش‌آموزان برگزار شد. برای بزرگسالان یک دوره مفصل با حدود ۶، ۷ نفر از نویسندگان برگزار شد که الان در آپارات و فضای مجازی هست و همه استفاده می‌کنند. در این سال‌ها یک کار جالب دیگری هم انجام شد، به همه مخاطبینمان گفته بودیم شما می‌توانید یکی دو ماه زودتر قبل از این که اثرتان را برای جشنواره ارسال کنید، برای ما بفرستید و برای داستان خودتان از داورهای جشنواره مشورت بخواهیم. بعضی‌ها این کار را کردند، فرستادند دوستان نظر دادند اثر رفت توسط نویسنده اصلاح شد باز برگشت در مسابقه شرکت کرد.

ما امسال در حال انجام نهمین دوره هستیم و از برگزیده‌های هشت دوره قبل جشنواره تا الان حدوداً ۳۰ کتاب چاپ شده، بعضی از این تعداد مجموعه داستان است، بعضی تک داستان. کودکان معمولاً تک داستان هستند و نوجوان و بزرگسال معمولاً مجموعه داستان. امسال علاوه بر این کارهایی که کردیم در حال برقراری یک رابطه با برخی مدارس هستیم. من در جلسه‌ای که حدود ۳۰-۴۰ نفر از مدیران مدرسه حضور داشتند شرکت کردم، برایشان توضیحاتی دادم و علاقمند شدند که با جشنواره ارتباط داشته

باشند. می‌خواهیم این را هم تست کنیم اگر جواب بدهد یک ذره آن را عمومی‌تر کنیم. ما مدرس بهشان معرفی می‌کنیم می‌روند در مدارس علاوه بر آموزش مقدماتی آن‌ها را نسبت به جشنواره توجیه می‌کنند. در ادامه اگر بخواهند می‌توانند در آموزش‌های بعدی ما هم شرکت کنند. حتی خود معلم‌ها هم همین‌طور. این اقدام یک اثر جانبی جالبی هم داشت، یک نفر که معلم یا مدیر مدرسه بود گفت: «من دارم تز دکترایم را انتخاب می‌کنم، می‌خواستم اصلاً سیره پیامبر را انتخاب کنم. اگر میشه شما کمک کنید.» خب ما گفتیم: «دوستانی که در حوزه تاریخی سیره پیامبر کار کردن و هم کسانی که در حوزه ادبی کار کردند بهتان معرفی می‌کنیم. مشورت بدهند و کار کنید.»

خود این برای ما جالب است که شناخت پیامبر در ذهن مردم به دغدغه تبدیل شود. خوب الحمدلله به نظرم تا حد زیادی شده است. آن اوایل بعضی از مؤسسات با ما همکاری می‌کردند، به مرور بعضی‌ها رفتند و بعضی آمدند. شهر کتاب و مجموعه ناشران قبلاً بود، الان نیست. حالا کتاب‌خانه‌های عمومی، حوزه هنری، کانون پرورش فکری نوجوانان و خانه کتاب ادبیات هستند. ارشاد تا حدی هست. این‌ها دارند همکاری می‌کنند و داریم جلو می‌رویم ان شاءالله.

○ خیلی مبسوط و شفاف صحبت کردید. معمولاً برای رسیدن به این افق می‌گذارند ده سال از تأسیس بگذرد.

● حتی من گفته بودم اگر هیچ کسی هم کمک نکند من خودم شخصاً هزینه می‌کنم. البته فکر نمی‌کردم این قدر همه چیز گران شود. آن موقع ما سکه می‌دادیم دیگر. الان دیگر گران شده ولی الحمدلله خدا می‌رساند. به نظر من چون در این ماجرا دوستانی که دارند با ما همکاری می‌کنند انگیزه‌های مادی ندارند خدا دارد کمک می‌کند. خود پیامبر اکرم نظر دارند و کار دارد پیش می‌رود ان شاءالله.

○ برای ترجمه آثار فاخر هم فکری کردید؟

● ما با انجمن‌های ادبی که در ترجمه فعال هستند و با ناشران بیرونی ارتباط دارند،

در ارتباط هستیم. می‌آیند آثار را انتخاب می‌کنند. من شنیدم منهای کاری که ما داریم انجام می‌دهیم، بعضی از این داستان‌ها در روسیه ترجمه و چاپ شده. حالا دنبال این هستیم که بگیریم و ببینیم ولی خودمان هم فعال هستیم. ما هم داریم گفتگو می‌کنیم ولی بعضی از این‌ها مخاطبشان خیلی بین‌المللی نیست ولی بعضی‌هایشان هست.

○ یکی از مباحثی که خیلی مهم بود و مطرح می‌شد به هر حال این بود که ساحت پیامبر و نزدیک شدن به ایشان یک خرده با احتیاط همراه است. به طور مثال شاید در غرب به راحتی به حضرت مسیح نزدیک می‌شوند. به حضرت موسی علیه السلام نزدیک می‌شوند. ولی ما این‌جا یک خرده محدودیت‌هایی داریم. چون برای نویسندگان تعیین کردید چه جوری ورود کنند به هر حال ۶۰-۷۰ درصد داستان‌ها یا رمان تخیل است.

● ما داریم گفتگو می‌کنیم. حقیقتاً سخت است. شخصیت‌های مقدس و معصوم به خصوص خیلی سخت است. در مورد حضرت مسیح علیه السلام اصلاً خبر کم است. خیلی خبر نیست. به همین خاطر عمده‌ی آن را تخیل شکل می‌دهد ولی درباره پیامبر اکرم خیلی مطلب است. مبعث امسال ان‌شاءالله فکر کنم حدود ۱۵۰ مقاله را در سایت بازگذاری می‌کنم. منهای این‌که حالا یک کارهایی را خودمان داریم تولید می‌کنیم و یا می‌نویسیم و دارد انجام می‌شود. مطلب خیلی زیاد است. خیلی هم گفتگو می‌کنیم با کسانی که در حوزه‌های فقهی و اخلاقی کار کردند. برداشت ما این است، آن‌چه مسلم است تا آن‌جایی ما مجاز هستیم که راجع به پیامبر اکرم صلی‌الله‌دروغ‌نگوییم و بازنمایی زندگی ایشان مشکلی ندارد فقط چیز خلاف خودشان به خودشان نسبت ندهیم.

بعضی از داستان‌ها که نگارش شده‌اند هم همین‌طور هستند. کار «سه کاهن» آقای قیصری همین‌طور است دیگر. روایت که نیست.

○ صد در صد چون ما از کودکی پیامبر خیلی اطلاعات نداریم.

● یا مثلاً کاری که خانم کلهر کرد راجع به عاشورا. از زبان شیطان واقعه عاشورا را نقل

برداشت ما این است،
آن چه مسلم است تا آن جایی
ما مجاز هستیم که راجع به
پیامبر اکرم صلی الله
دروغ نگوییم و بازنمایی
زندگی ایشان مشکلی ندارد
فقط چیز خلاف خودشان
به خودشان نسبت ندهیم.

کردند که واقعیت دارد. یک بخشی از داستان هم در مورد پیغمبر نیست. سیره، اخلاق، رفتار نبوی و بازخورد آن است.

من یک نکته‌ای عرض کنم، این اواخر با آقای قیصری عرض می‌کردیم الان هم با دوستان و آقای شریفی صحبت می‌کنیم که ما هر مقدار هم که تا الان رسیدیم به این که بتوانیم یک متنی درباره پیامبر اسلام بنویسیم و می‌خواهند قصه بنویسند به این نکات توجه کنند. چیزی مثل شیوه‌نامه، این که شما می‌فرمایید خیال پردازی و از این حرف‌ها، ممکن است ۱۰ سال دیگر بتوانیم به این شیوه‌نامه مستقل و بهتری برسیم ولی تجربه تا الانمان را هم رها نکنیم. چون الان

حدود ۵ هزار تا داستان داریم. یک عده از داستان‌ها را چرا رد کردیم؟ می‌شود از دل آن‌هایی که رد کردیم و یا آن‌هایی که قبول کردیم یا آن‌هایی که اصلاح کردیم یک نکاتی را استخراج کرد که بگوییم عملاً این شیوه‌نامه‌ی ماست. لذا زمان می‌برد.

من در این مدتی که در کتاب‌خانه ملی بودم این را بارها گفتم، خارج از ایران که می‌رفتیم مخاطبین ما عموماً دانشگاهی و همین طیف بودند. سه چهار حوزه را می‌خواستند ببینند در ایران چه خبر است. حوزه اسلام به معنای شیعه، حوزه خود انقلاب اسلامی، حوزه زبان فارسی، می‌گفتند: «ما با آثار کلاسیک شما آشناییم. می‌خواهیم بدانیم الان چه خبر است در ایران؟» الان چهارمین حوزه را یادم نیست. سه چهار حوزه بود که زیاد از ما سؤال می‌کردند و من خودم در کتاب‌خانه ملی معمولاً هر سال حجم زیادی کتاب می‌فرستم برای کتاب‌خانه‌های بزرگ دنیا، از این جنس کتاب‌ها که آشنا شوند.

○ شما خیلی ارتباط و تعاملی با فضای دولتی ندارید؟ یا از لحاظ مالی یا جور دیگر

● ارتباط داریم. مالی نه. یا یک بار رفته بودم اتریش، قبل از این که بروم یک مطالعه‌ای می‌کردم که کجاها را باید ببینم. می‌گفتند: «اولین باره ما داریم می‌ایم با شما این جا را ببینیم.» خودشان نرفته بودند. منهای تک و توک رایزن‌هایی که فعال بودند خیلی نقش مؤثری نداشتند. کتاب خانه ملی که بودم فکر کنم زمان محمد عراقی بود دعوت کردند، نشستیم و با هم یک موافقت‌نامه امضا کردیم. دیدم اگر بخوام از طریق آن‌ها رابطه کتاب خانه ملی را با دنیا برقرار کنم خیلی زمان بر است و نمی‌شود. خودم شروع کردم. اکو راه انداختیم. کلی با کشورها رابطه برقرار کردیم. در محافل بزرگ دنیا ما را به عنوان یک جای مهم شناختند.

○ چشم اندازتان راجع به جشنواره خاتم چیست؟ می‌خواهد به کجا برسد؟

● من امیدوارم که ما یک کار ملی به این شکل ادامه بدهیم. ببینید من می‌گویم کارهای جزیره‌ای بد نیست یعنی نباید یک کاری کنیم که بعضی از کارهای مثل ما را هم خراب و متوقف کند اما آن‌هایی که به هر حال با هم دیگر هم‌سو هستند این ما چرا قبول دارند یک کمی باید به هم نزدیک شوند و با هم کار کنند یعنی هم‌افزایی هم داشته باشند. به نظر من می‌شود که ما مثلاً با کانون پرورش فکری، با حوزه هنری، جایزه عمار و جاهای مختلفی که دارند کار می‌کنند در محدوده خاتم همکاری داشته باشیم. نمی‌خواهیم بگوییم مخاطبان آن‌ها برای ما داستان بنویسند نه، ما می‌خواهیم سیره پیامبر در جشنواره آن‌ها هم برود.

○ اقتباس هم شده از روی کارهایی که نوشته می‌شد؟ مثلاً اوج یا جایی بیاید برای اقتباس سینمایی؟

● نه، فقط یکی از کارهایی که ما چاپ کرده بودیم «محمد، تورات، پیامبر» را دیدید؟ بیشتر شبه داستان است. به ناداستان یا روایت نزدیک است. ما فهمیدیم نویسنده اثر در اصل بیشتر فیلم‌نامه‌نویس است. با او صحبت کردیم که اگر بشود بیاید کار کنیم و

الان داریم کار می‌کنیم که فیلم‌نامه‌اش کنیم. آن وقت این را بدهیم با صدا و سیما یا جایی شروع کنیم به کار کردن.

○ بسیار عالی.

● اگر یادتان باشد ما هر سال اگر کسی، یک رفیقی می‌آورد یک بار ازشان دعوت می‌کردیم. آقای مجید مجیدی یک بار در جشنواره ما آمده بودند. ایشان آمدند آثار را دید و گفت: «اگر یک دوره بگذارید من می‌آیم به کسانی که قوی‌تر هستند یک دور فیلم‌نامه‌نویسی یاد می‌دهم.» این هم در دستور کارمان هست. کمی جلوتر برویم، آثار بهتری دستمان را بگیرد احتمالاً این کار را هم می‌کنیم.

○ ان شاء الله که رونق داشته باشد و هر سال پرشور و پرتوجه‌تر توسط ارگان‌های دولتی و جاهای دیگر. من دغدغه‌ام این است که این جشنواره و این داستان‌ها انعکاس جهانی داشته باشد برای شناساندن شخصیت والای حضرت رسول.

● ما این را می‌دانیم داستان‌هایی که مثلاً از لبنان و این‌ور و آن‌ور آمد بخاطر تبلیغی بود که شرکت‌کننده‌های جشنواره در فضای مجازی داشتند و ارتباط‌هایی که هر کدام دارند. اگر آن باشگاه شکل بگیرد به نظر من یک جریان کاملاً طبیعی و خوبی است ان شاء الله. ●

